



سیری در معارف اسلام

توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

سمنان - مهدیه اعظم - دهه اول صفر - ۱۳۹۷ هـ ش



www.erfan.ir

توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی (سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: سید جمال‌الدین نصیری
- ❑ صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: آل ابراهیم و آل عمران؛ دو خانواده برگزیده.....
۱۱.....	مقامات اعطا شده به حضرت آدم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۱۱.....	الف) خلیفه الهی.....
۱۲.....	مقام فوق تصور رسول خدا <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۱۳.....	دستور واجب به گرفتن اخلاق الهی.....
۱۳.....	۱. مهربانی.....
۱۴.....	۲. عفو کردن.....
۱۵.....	۳. به رخ نکشیدن.....
۱۵.....	کمک امام رضا <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> به حاجی در را مانده.....
۱۶.....	ب) هدایت.....
۱۷.....	ج) معرفت.....
۱۸.....	د) کرامت و ارزش‌های انسانی.....
۱۹.....	آل ابراهیم و آل عمران در قرآن.....
۲۱.....	جلسه دوم: قرارداد با معرفت.....
۲۳.....	توصیف قرآن از دو شخص و دو خانواده.....
۲۵.....	دلیل توصیف قرآن از خانواده آل عمران.....
۲۵.....	توجه و دعای انبیا و اولیای الهی به «رب».....
۲۶.....	جایگاه باعظمت نماز.....
۲۷.....	مفهوم کارگشای «رب».....
۲۹.....	لزوم تکیه مملوک به مالک.....
۳۰.....	ریشه مشکلات بشر در غفلت از مالک.....
۳۱.....	روضه مناجات حضرت زینب کبری <small>عَلَيْهَا السَّلَام</small> در گودی قتلگاه.....





- جلسه سوم: اثر اعتقاد..... ۳۳
- ۳۵..... فضل و عظمت قرآن
- ۳۶..... اقیانوس بی‌کران معارف قرآن
- ۳۷..... دریای معارف روایات و لزوم مطالعه «اصول کافی»
- ۳۷..... شکایت پیغمبر ﷺ به خدا در مهجوریت قرآن و عترت
- ۳۹..... پیوند معرفتی با پروردگار
- ۳۹..... اثبات خدا در کمتر از ده دقیقه
- ۴۰..... اعجاز قرآن در مورد بیان حرکت کوه‌ها
- ۴۱..... اثبات مبدأ و معاد با مسئله حرکت متحرک
- ۴۲..... برکات اعتقاد معرفتی
- ۴۳..... حکایت شفاخواهی شیخ عباس قمی رحمته الله
- ۴۴..... کسب تمام ارزش‌ها با ارتباط با خدا
- ۴۵..... روضه مورد علاقه امام زمان علیه السلام
- جلسه چهارم: عظمت قرآن..... ۴۷
- ۴۹..... فهم آیات قرآن به مدد روایات اهل بیت علیهم السلام
- ۵۰..... خشوع و فروپاشی کوه از عظمت قرآن
- ۵۱..... نماز و تسبیح باشعور عالم هستی
- ۵۲..... حقیقت بی‌نمازی
- ۵۳..... اعتقاد شیعه به عدم تحریف قرآن
- ۵۴..... بازخواست امت پیغمبر صلی الله علیه و آله در برخورد با قرآن
- ۵۵..... درمان‌گری قرآن برای امراض روحی
- ۵۷..... مناجات آخر مجلس
- ۵۸..... روضه شش‌ماهه اصغر علیه السلام
- جلسه پنجم: ایمان و باور حقیقی..... ۵۹
- ۶۱..... ایمان حقیقی آل عمران
- ۶۲..... معامله پرضرر گمراهی با هدایت
- ۶۲..... معامله بیداران عالم با خدا
- ۶۴..... حکایت چوپان معامله‌گر با خدا
- ۶۵..... جنایت روزافزون باسوادان بی‌دین در دنیا
- ۶۶..... حکایتی از برکات معامله‌کنندگان با خدا



فهرست مطالب

۶۷ مناجات آخر مجلس
۶۸ روضه حضرت رقيه <small>علیها السلام</small>
۶۹ جلسه ششم: مریم <small>علیها السلام</small> برگزیده پاک
۷۱ خانه و خانواده پاک
۷۱ سعادت و شقاوت در گرو باور
۷۲ ارزشمندی مؤمنین و مؤمنات
۷۳ نتیجه ایمان و پاکی حضرت مریم <small>علیها السلام</small>
۷۴ خواب، چشم و گوش برزخی پاکان
۷۵ حکایت کمک آیت الله العظمی بروجردی <small>رحمته الله</small> به آیت الله کاشانی <small>رحمته الله</small>
۷۶ درجات معنوی حضرت مریم <small>علیها السلام</small> در قرآن
۷۷ پندی از باباطاهر <small>رحمته الله</small>
۷۸ قدر مؤمن؛ افزون از ملائک
۷۸ ارزش و مقام زنان در اسلام
۷۹ ارزش و مقام زنان در قرآن
۸۰ بهره‌برداری از نعمت‌ها در جهت بندگی خدا
۸۳ جلسه هفتم: نذر خدمت به خدا
۸۵ مادر باایمان خانواده عمران
۸۷ رشد در سایه تحمل سختی‌ها
۸۹ نذر خالصانه مادر حضرت مریم <small>علیها السلام</small>
۹۰ لزوم جهت‌دهی مادران به تربیت فرزند
۹۰ ایمان؛ سرمنشأ مهر و محبت
۹۲ شخصیت قابل احترام و ویژه مادران و زنان
۹۳ بهشت در گرو حرکات زندگی مادر
۹۳ تربیت مادر «صاحب بن عباد»
۹۷ جلسه هشتم: منافع ایمان و عمل صالح
۹۹ منافع چهارگانه ایمان و عمل صالح
۱۰۱ سود و طبع ایمان و عمل صالح
۱۰۲ سودرسانی راننده کامیون به عبادالله
۱۰۴ حکایت خیررسانی همسری فداکار
۱۰۵ اجر احسن پروردگار به اعمال صالح



۱۰۷.....	جلسه نهم: نتیجه ایمان و عمل صالح
۱۰۹.....	آیات مبین آثار ایمان و عمل صالح
۱۱۰.....	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> تندیس ایمان و عمل
۱۱۱.....	ملاقات با «حجر بن عدی» در واپسین لحظات عمر
۱۱۱.....	انسان، آیینه تمام‌نمای خالق یکتا
۱۱۳.....	حضور و ظهور خدا در همه جا
۱۱۴.....	شعرهای حکیمانه از دوست
۱۱۵.....	تجلیل از پیاده‌روی اربعین
۱۱۶.....	عبادت جبرئیل <small>علیه السلام</small> در دنیا
۱۱۷.....	۱. آبرسانی به تشنگان
۱۱۷.....	۲. کمک به مردان عیال‌وار
۱۱۸.....	۳. پوشاندن عیوب مردم
۱۱۸.....	پاسخ پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به اسائه ادب یک یهودی
۱۲۰.....	مناجات در شب جمعه
۱۲۱.....	جلسه دهم: محاسبات دقیق قیامت
۱۲۳.....	پیوند انبیاء <small>علیهم السلام</small> با امت خویش
۱۲۴.....	ارزش آبروی مؤمن
۱۲۴.....	حرمت شدید ربا در آیات و روایات
۱۲۶.....	ارزیابی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> از معاملات ربوی
۱۲۷.....	قرآن و روایات؛ مکمل یکدیگر
۱۲۷.....	تعریف دین با مفاد حدیث ثقلین
۱۲۸.....	آینده زمین در اختیار اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۲۹.....	حساسیت دین به حق الناس
۱۳۰.....	روایتی عجیب راجع به مال یتیم
۱۳۱.....	روایت دو بند کفش آتشین
۱۳۱.....	روایت محاسبه دقیق حق الناس در قیامت
۱۳۳.....	تواضع خواجه نصیرالدین طوسی <small>رحمته الله</small> در برابر ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۳۴.....	مناظره خواجه نصیر <small>رحمته الله</small> با عالم اهل سنت
۱۳۵.....	مناجات آخر مجلس
۱۳۵.....	روضه غربت زینب کبری <small>علیها السلام</small>



جلسه اول

آل ابراهیم و آل عمران؛

دو خانواده برگزیده

مقامات اعطاشده به حضرت آدم عاشق

الف) خلیفه اللہی

آیاتی که تلاوت شد، از دو نفر و دو خانواده نام برده شده و پروردگار عالم مسئله انتخاب و اختیار خود را نسبت به آن دو نفر و دو خانواده بیان کرده است. حضرت آدم و حضرت نوح عاشق این دو نفر، آل ابراهیم و آل عمران هم دو خانواده، این‌ها را بر تمام جهانیان انتخاب کرد. چرا این‌ها را انتخاب کرد؟ چرا مثل بقیه مردم، معمولی حساب نکرد؟ مثلاً به عنوان آدم‌های مؤمن و آدم‌های خوب؟ علتش این است که در آن دو نفر و در آن دو خانواده ارزش‌ها؛ یعنی ارزش‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی، به وسیله خودشان به کمال رسانده شد. این علت انتخاب و علت برگزیدن آن‌هاست.

به حضرت آدم عاشق چهار مقام ارائه شد که البته پروردگار مهربان، این چهار مقام را به تمام نسلش تا قیامت به صورت استعداد جریان داد تا هر کسی که خواهان خیر دنیا و آخرت باشد، این چهار مقام را تحقق و فعلیت بدهد. از حالت دانه بودن و بسته بودن، به شجره طیبه و درخت محصول‌دار تبدیل کند.

مقاماتی که به حضرت آدم عاشق عطا شد، یکی مقام خلافت اللہی بود؛ یعنی نیروهایی را در او قرار داد که بتواند از زمان شروع زندگی تا روز مرگ، صفات و اخلاق الهی را در خود تحقق بدهد و با تحقق دادنش، مقام خلافت از خدا را در خودش اثبات کند و این کار را هم کرد؛ در این سلوک الهی کم نیاورد، سستی و تنبلی نکرد؛ چون اهل شانه خالی کردن از زیر



بار این مقام نبود. آن مقدار که باید اسما، اخلاق و منش الهی را در خود طلوع و تجلی می‌داد، این کار را کرد. با این کارش، نایب مناب خدا در زمین شد. نه این که مثل خدا شد، نه این که شبیه خدا شد، نه این که هم‌وزن خدا شد، نه، بلکه هم‌اخلاق خدا شد.

مقام فوق تصور رسول خدا ﷺ

من از ایام جوانی که این جمله را شنیده بودم، فکر نمی‌کردم روایت باشد، به نظرم می‌آمد این یک جمله حکیمانه و باارزشی است که از یک انسان والای دل‌سوز صادر شده است. بعد که با کتاب‌های روایات سر و کار پیدا کردم، توانستم با لطف پروردگار، بسیاری از روایات را، مخصوصاً در ابواب تربیت، ادب و نفس بینم، دیدم این سخن حدیث و روایت است که گوینده‌اش وجود مبارک رسول خدا ﷺ است؛ یعنی گوینده، معدن و سرچشمه علم الهی، صاحب وحی و آخرین فرستاده پروردگار است و دارای مقام جمع الجمع. مقامی که توضیح لازم دارد. من فقط دو سه خط شعر درباره مقام رسول خدا ﷺ برای شما بخوانم و بعد روایت را بگویم. این اشعار از حکیمانه‌ترین اشعار درباره حضرت است و از استوارترین اشعاری که در عرب و عجم برای ایشان گفته شده است:

یکی خط است از اول تا به آخر	بر او خلق جهان گشته مسافر
در این ره انبیا چون ساربانند	دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ما گشت سالار	هم او اول، هم او آخر نمودار
احد در میم احمد گشت ظاهر	در این دور، اول آمد عین آخر
ز احمد تا احد یک میم فرق است	جهانی اندر آن یک میم غرق است
بر او ختم آمده پایان این راه	در او منزل شده «ادعوا الی الله» ^۱

احترامی که خداوند در آیات قرآن برای پیغمبر ﷺ قائل شده است، برای هیچ احدی در این عالم قائل نشده. به مردم روزگارش می‌فرماید: صدای خود را کنار پیغمبر ﷺ بلند

۱. گلشن راز شیخ محمود شبستری، بخش ۱، دیباچه.



نکنید! یعنی اگر با او بلند حرف بزنید، کمال بی تربیتی و بی ادبی است. وقتی خدمت او می‌روید، زیاد نشینید، پراکنده بنشینید، سؤالات بی جا از او نکنید! این‌ها یک سلسله امور تربیتی ظاهری است، ولی اگر کسی بخواهد حقیقت پیغمبر ﷺ را بیان بکند، آیات قرآن، خطبه‌های نهج البلاغه، روایات اهل بیت علیهم السلام، سخنان حکما و نگاه‌های عارفان شیعه، تمام این‌ها را باید کنار هم گذاشت تا معلوم شود وجود مقدس پیغمبر ﷺ در چه جایگاهی در حد فهم ما قرار دارد؟ نه در جایگاهی که پروردگار عالم او را قرار داده است.

دستور واجب به گرفتن اخلاق الهی

این سخن از رسول خدا ﷺ و امر است که امر، امر واجب است؛ چون این امری که پیغمبر ﷺ کردند، قید ندارد که به ما برساند. امر من امر مستحبی است. امری که مقید به قید نیست، امری که قرینه ندارد که ما آن را از واجب به مستحب انصراف بدهیم، واجب است. این روایت دو کلمه است که از ناب‌ترین روایات پیغمبر ﷺ می‌باشد: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۱ من بر شما واجب می‌کنم که با اخلاق خدا هم‌رنگ شوید! اگر بخواهید اخلاق خدا را بشناسید، در قرآن حدود دو هزار آیه را باید دقت کنید! اگر بخواهید اخلاق خدا را بشناسید، باید با دقت عقلی و فکری، هزار اسم حضرت را در دعای جوشن کبیر دریابید، بیابید و بفهمید! البته فکر نکنید متخلّق شدن به اخلاق پروردگار کار پرمشقت و نشدنی است. اگر نشدنی بود که پیغمبر ﷺ ما را به آن دعوت واجب نمی‌کرد. «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» شدنی است.

۱. مهربانی

یکی از اخلاق‌های خدا «مهربانی» است. مهربان باشید! با چه کسی؟ با همه، حتی با یهودی، مسیحی، زرتشتی و بی‌دینی که با شما جنگ ندارد، مزاحم شما نیست، ظلمی در حق شما روا نمی‌دارد، مهربان باشید! مگر خود پروردگار به کل مهربان نیست؟ اگر مهربان

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۸.

نبود که روزی همه را نمی‌داد. اگر مهربان نبود که نعمت‌ها را سر راه همه قرار نمی‌داد. این یک اخلاق خداست؛ مهربان باشید!

۲. عفو کردن

عفو کردن از اخلاق خداست. اصلاً جای عفو کجاست؟ سر سفره مهمانی است؟ جای عفو کجاست؟ جای عفو آن جایی است که من از کسی آزار به ناحق ببینم، نه به حق. یک نفر اشتباه و خطا کرده، یا با پدر، مادر، همسر، فرزند، داماد، عروس، برادر، قوم و خویش دیگرم یا همسایه و مردم کوچه و بازار که به ناحق مرا آزرده است، این آزرده‌گی باید تا آخر عمر در قلب من بماند؟ خدا راضی نیست. باید خشم تا آخر عمر با من بماند؟ خدا راضی نیست. درگیری من با آن‌ها باید تا آخر عمرم بماند؟ خدا راضی نیست. رنجیدگی و قهر بودن تا آخر عمر باید با من بماند؟ خدا راضی نیست.

شما آیات قرآن مجید را ببینید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ﴾^۱ از آن‌هایی که به ناحق شما را آزرده‌اند، گذشت کنید و دو دستی به دامن عفو متمسک شوید! عفو ظاهری هم فایده‌ای ندارد. اگر بنا است عفو کنی، قلباً گذشت کن! خدا که از قلبت خبر دارد. او که آشکار و نهان را می‌داند. اگر بنا به گذشت است و می‌خواهی حکم پروردگار عملی شود، قلباً باید گذشت کرد. اگر پای گذشت در کار باشد، دیگر کینه جا ندارد، دیگر عصبانیت، قهر بودن، دشمنی، خشم، طرد کردن و رفت و آمد نکردن، جا ندارد. یکی از اخلاق‌های خدا که باید در من ظهور کند، عفو است. ببینید چقدر ارزش‌ها را به دنبال دارد.

آیا مردم به خواسته خداوند اهمیت می‌دهند؟ آیا گوش خود را تسلیم خدا می‌کنند؟ آیا قلب خود را با اخلاق پروردگار هماهنگ می‌کنند؟ اگر نکنند که پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید مسلمانان ضعیف بی‌ارزش بی‌مایه ناتوان در معنویت هستند. این‌ها روز قیامت، مقامات را چطور می‌خواهند طی کنند، در حالی که ناتوان و ضعیف هستند؟ من که از یک پله نمی‌توانم بالا بیایم، بیایند به من بگویند: از صد پله بالا برو! می‌توانم؟ این عفو، یک اخلاق خدایی است.



۳. به رخ نکشیدن

اخلاق دیگر خدا که خیلی عجیب است، این است که آزار مردم نسبت به خود را به رخ آنان نکشید! فهمیده بد کرده، اشتباه کرده، شما هم به دستور پروردگار گذشت کردید، دیگر رهاش کن! تا آخر عمر به رخش نکش؛ یادت هست؟ تو بودی که با من این‌گونه رفتار کردی، چه کار بدی کردی! یادت هست؟ با این که کار بدی کردی، من دندان روی جگر گذاشتم و چشم‌پوشی کردم و از تو گذشت کردم؟ بندگان مرا خجالت ندهید! بندگان مرا شرمندة نکنید!

کمک امام رضا علیه السلام به حاجی در راه مانده

شخصی در خانه حضرت رضا علیه السلام را زد. امام هشتم علیه السلام خودشان پشت در آمدند؛ می‌دانند کیست، اگر ندانند که مثل من و شما هستند و دیگر امام نیستند، مأموم هستند. فرق بین مأموم و امام در علم گسترده، تقوا و عصمت فکری، قلبی و اخلاقی است. در راه باز نکردند، فرمودند: چه کسی هستی؟ چه کار داری؟ گفت: مکه بودم، از حج برگشتم، پولم تمام شده، خانام در شهر مرو نیست، باید مسیری طولانی بروم تا به محل زندگی‌ام برسم. یابن رسول الله! شیعه هستم، پولی در حدی که مرا به وطنم برساند، به عنوان قرض به من بدهید! وقتی به وطنم رسیدم، عین پول را می‌دهم تا برای شما بیاورند.

این که چه مقدار درخواست کرد، ننوشته‌اند. امام علیه السلام فرمودند مانعی ندارد. به خانه تشریف بردند، پول قابل توجهی، نه به اندازه این که از طوس - خراسان قدیم - تا منطقه خودش برود، نه. پول قابل توجهی آوردند، خودشان را پشت در کشاندند تا دیده نشوند، روزنه در را باز کردند، فقط تا میج مبارکشان را بیرون دادند، به این حاجی از راه مانده فرمودند: آنچه که خواستی، بگیر! بعد در را بستند و به او فرمودند: وقتی به وطنت رسیدی، پول را برنگردان! پول برای خودت؛ چون من نیت قرض نکردم. حاجی رفت. یاران امام به حضرت گفتند: یابن رسول الله! مثلاً به قول ما: در را تمام باز می‌کردید، زیارت قبولی می‌گفتید، مصافحه و

توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

معانقه‌ای می‌کردید، بعد پول را به او می‌دادید! این دیگر چه شکل پول دادن بود؟ امام علیه السلام فرمودند: شخصی محترم و زائر خانه خدا بود. اگر در را باز می‌کردم، مرا می‌دید و وقتی پول را به او می‌دادم، شرمند می‌شد. دیگر این پول دادن هیچ ارزشی نداشت. آبرو و شخصیت بندگان مرا حفظ کنید! اگر کار بدی در حق شما کرد یا نه، کار بدی هم در حق شما نبوده، بین خود و خدایش بوده و شما فهمیدید، او را شرمند نکنید! بندگان مرا خجالت‌زده نکنید! به شخصیت بندگان من لطمه نزنید! این اخلاق خداست. مقام خلافت؛ یعنی مقام تحقق اخلاق خدا در وجود خود. خود را افق طلوع اسماء الله و صفات الله قرار دادن. حضرت آدم علیه السلام این کار را کرد، پروردگار او را به عنوان انسانی ارزشی که یک سر و کله از جهانیان بالاتر قرار گرفته، گزینش کرد. علت انتخاب، این یک مقام است.

ب) هدایت

مقام دوم هدایت بود. وقتی که به او فرمان داد زندگی را در کره زمین شروع کن: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاٰمَّا يٰۤاٰتِيْنَ كُرْمِيْۤ اِهْدِيْ فَنۡ تَبِعْ هُدٰىيۡ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ﴾^۱ آدم و حوا! نسل آدم و حوا! زندگی را شروع کنید، من راهنمایی خودم را به طرف شما می‌فرستم؛ یعنی دین خودم را؛ یعنی اسلام را؛ چون دین خدا از زمان حضرت آدم علیه السلام اسلام بوده که ترکیبی از اعتقادات درست، اخلاق پاک و عمل صالح است. کسی که از هدایت من پیروی کند، در دنیا و آخرت، نه ترسی بر او خواهد بود و نه غم و غصه‌ای. این ۷۲ نفر در کربلا ترسیدند؟ اصلاً برای این پیشامد غصه خوردند؟ ابداً.

در روایات آمده است (این را دشمن می‌گوید) که وقتی ابی عبدالله علیه السلام داخل گودال افتاده بود، هیچ‌گاه چهره حضرت روشن‌تر، درخشان‌تر و شادتر از آن لحظه نبود. همچنین نوشته‌اند و من خودم در کتاب‌های مان دیده‌ام که وقتی شمر خنجر کشید، خنجرش هم هندی بوده؛ امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: فلز خیلی پر قدرتی بوده، تیزی آن هم خیلی قوی بود،



وقتی تیزی خنجر را روی گلو گذاشت و آماده بریدن سر شد، ابی عبدالله علیه السلام لبخند زد و با لبخند از دنیا رفت. این محصول هدایت است. هدایت و دینداری آدم را شاد و با استقامت نگه می‌دارد. دینداری تمام این اوضاع جهان را به نظر انسان یک جوک نشان می‌دهد که شیاطین متعددی دست در دست هم گذاشته، دارند بازیگری می‌کنند و مطلقاً پیروزی هم ندارند. شیاطین قبلی هم نداشتند. مگر بنی‌امیه، بنی‌عباس یا فرعونیان پیروز شدند؟ چیزی که از آن‌ها در دنیا مانده، فقط لعنت دیگران بر آن‌هاست.

حضرت آدم علیه السلام از این هدایت الهی کمترین انحرافی نداشت. من نمی‌دانم زمان حضرت آدم علیه السلام حلال و حرام دین چقدر بود. هر مقداری که دین حلال و حرام داشته، آن حضرت نه حلالی را ترک کرده و نه آلوده به حرامی شد. به این خاطر می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ﴾^۱ ما آدم علیه السلام را برگزیدیم.

ج) معرفت

مقام دیگر، مقام معرفت بود: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲ اگر حضرت آدم علیه السلام معرفت نداشته باشد، پوچ است. وقتی نتوانی و بلد نباشی که کیمیا را به کار بگیری، این کیمیا در دست تو چه ارزشی دارد؟

گر کیمیا دهندت، بی‌معرفت گدایی و معرفت دهندت، بفروش کیمیا را چون وقتی به تو معرفت بدهند، کل کیمیا را داده‌اند. با معرفت، مس وجود خود را می‌توانی طلای ۲۴ عیار کنی، حتی مس وجود دیگران را هم می‌توانی طلای ۲۴ عیار کنی. یک دویستی وقت مردن افلاطون گفت و مرد: «حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن» حیف است که کسی آگاه بمیرد، ولی صد حیف که یک نفر احمق و نفهم زندگی کند. افلاطون وقت مردن گفت و مرد: «حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن».

۱. آل عمران: ۳۳.

۲. بقره: ۳۱.

آن را که علم و دانش و تقوا مسلم است هر جا نهد قدم، قدمش خیر مقدم است
عالم اگر چه گشت مؤخر، اگر جامعه کنارش زدند:

عالم اگر چه گشت مؤخر، مقدم است جاهل اگر چه گشت مقدم، مؤخر است

ذات واقعیات را باید سنجید. اگر انسان بی‌معرفت و بی‌هنری را بیاورند و مقام خیلی بالا به او بدهند، این همان پستی است که بود. و اگر انسان آگاه با معرفت، بزرگ و باکرامتی را خانه‌نشین کنند که در خانه بنشیند، این همان بزرگ است که در گوشه‌ای از جهان بنشسته است. با حقایق که نمی‌شود بازی کرد. یک علت برگزیدن حضرت آدم علیه السلام علمش بوده است.

د) کرامت و ارزش‌های انسانی

علت چهارم که خدا حضرت آدم علیه السلام را بر جهانیان برگزیده، کرامت و ارزش‌های انسانی اوست. این نفر اول آیه. از آیاتی که امشب قرائت شد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ»^۱ قرآن دو نفر را اسم برده و دو خانواده، این نفر اول: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا» و حضرت نوح علیه السلام را هم بر جهانیان برگزیدیم؛ چرا؟ چون ارزش‌های او نیز دریاوار و مقامش هم از حضرت آدم علیه السلام بالاتر بود. اولین پیغمبر اولوالعزم پروردگار، حضرت نوح علیه السلام است. اگر بخواهید او را بشناسید، سوره مبارکه هود و سوره مبارکه‌ای که به نام خودش است، سوره نوح را ببینید.

برادران و خواهرانم! هر آیه‌ای را در قرآن می‌خوانید، درباره توحید، نبوت؛ امامت، انسان، اخلاق، دنیا و آخرت، کلمه به کلمه‌اش را دقت کنید! هر کلمه قرآن یک اقیانوس معرفت بیرون می‌دهد. همین‌طور نخوانید و رد شوید. خوب نیست و خدا هم راضی نیست: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲ چرا در قرآن اندیشه نمی‌کنید؟ مگر به در دل‌تان قفل زده شده که قرآن را نفهمید؟!

۱. آل عمران: ۳۳.

۲. محمد: ۲۴.



خداوند در سوره‌های هود و نوح که ارزش‌های این پیغمبر را بیان می‌کند، انسان از آن عظمت، مبهوت می‌شود که ۹۵۰ سال با تمام مصائبی که بر سر آن حضرت آوردند، زندگی کرد و یک چشم به هم زدن از پروردگار فاصله نگرفت. مردم خود یا اولادشان دچار گرانی، کمبود و بیماری می‌شوند، دو روز صبر می‌کنند، بعد با پروردگار اعلام جنگ می‌کنند که: بلد نیستی خدایی بکنی، رها کن، کار را به دست یکی دیگر بده! در قرآن است، بخوانید!

۹۵۰ سال، نه شب، نه روز، نه در خلوت و نه در آشکار: ﴿لَيْلًا وَنَهَارًا﴾ نه علناً و نه در پنهان، یکبار یک استکان آب خوش از گلویش پایین نرفت، ولی معدن ارزش‌ها، کرامات و عشق‌ورزی به مردم زمان خودش بود. از این که یک نفر به جهنم برود، رنج می‌کشید. در آخر هم خدا بعد از ده قرن به او فرمود: این‌ها آدم بشو نیستند، کشتی بساز! زمانی که از تنور خانه‌ات آب بیرون زد، آن‌هایی را که باید سوار کشتی کنی، سوار کن تا من زمین را از ناپاکی وجود این‌ها پاک کنم. این فرد دوم بود.

آل ابراهیم و آل عمران در قرآن

آل ابراهیم چه کسانی هستند؟ حضرت اسحاق علیه السلام و فرزندانش تا زمان مسیح علیه السلام؛ یعنی بعد از حضرت اسحاق علیه السلام تا زمان حضرت عیسی علیه السلام هرچه پیغمبر به وجود آمده، از نسل اسحاق علیه السلام است که ریشه‌اش حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد. او چه انسانی بوده که یک نفره از نسلش چند هزار پیغمبر پدید آمد؟ پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در مسجد بنشیند، غصه بخورد و بگوید: وای بر بعضی از مادران آخرالزمان که اگر مار و عقرب بزایند، بهتر از این است که فرزند بزایند!

یک نفر هم در بابل به دنیا می‌آید، مدتی را در شام، مدتی هم در مکه زندگی می‌کند و بعد هم از دنیا می‌رود. از زمان خودش تا زمان حضرت مسیح علیه السلام از نسل اسحاق علیه السلام، پیغمبر بعد پیغمبر به وجود آمده است. مگر در آن حضرت چقدر ارزش بوده؟ این یک

توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

رشته آل ابراهیم علیهم‌السلام بود، رشته دیگر از حضرت اسماعیل علیه‌السلام به وجود آمد که به وجود مبارک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صدیقه کبری علیها‌السلام و ائمه طاهرين علیهم‌السلام و امروز در رأس آل ابراهیم در کره زمین، وجود مبارک امام دوازدهم علیه‌السلام است. پس روشن شد که چرا حضرت ابراهیم علیه‌السلام را نسبت به عالمیان نمره بالاتر داده است؟ بی‌خودی که انتخاب نکرده.

خانواده دوم هم آل عمران هستند. عمران یک مرد الهی است، همسری دارد که خدا به این زن و شوهر یک دختر داده، این مجموعه «آل عمران» شدند. آیات بعدی را که قاری محترم قرائت کرد، نکات بسیار مهمی دارد که دانستن آن نکات بر همه ما واجب است. با خواست خدا در جلسه بعد بیان می‌کنیم.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا، اللهم اهلك اعدائنا، اللهم اصلح امورنا، اللهم اشف مرضانا، اللهم اید و انصر امام زماننا، اللهم اجعل عاقبة امرنا خيراً!»



جلسه دوم

قرارداد با معرفت

توصیف قرآن از دو شخص و دو خانواده

در اوایل سوره مبارکه آل عمران، نام دو نفر و دو خانواده برده شده است. خداوند آن دو نفر و دو خانواده را به عنوان دارندگان مقام «اصطفی» یعنی برگزیده بر جهانیان، معرفی کرده است. در آیات بعد، سخن فقط از یک خانواده است. شرح ارزش‌های معنوی آن خانواده (یک زن، یک شوهر، یک فرزند و یک معلم) آل عمران که سوره مبارکه هم به نام آن‌هاست. آنچه خداوند درباره این بزرگواران مطرح کرده، ظهور ارزش‌های الهی و انسانی و اخلاق ملکوتی به خاطر یک اصل و یک ریشه پاک و بسیار پرمفعت است. این ریشه و اصل پاک این است که آن خانواده با معرفت، خدا و قیامت را باور داشتند، باورشان هم باور یقینی بود؛ یعنی باوری که هیچ حادثه مخالفی، قدرت ضربه زدن به این باور را نداشت. این بهترین نوع ایمان است. این ایمان، باور داشتن خدا و قیامت است که یک اصل و ریشه دارد که جای آن ریشه، در سرزمین پاک قلب است و شاخ و برگ آن، همین ارزش‌هایی است که در آیات بعد از آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱ بیان شده است.

در سوره مبارکه حجرات، وقتی پروردگار از مؤمنان واقعی تعریف می‌کند، آیه را با «إِنَّمَا» شروع می‌کند. انما در ادبیات عرب، از ادات حصر است؛ یعنی فقط همین است که

۱. آل عمران: ۳۳.



توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

می‌گوییم، دومی و سومی ندارد. حقیقت همین است و غیر از این نیست، ابدأً. این معنای انما است.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» دارد مؤمنین واقعی عالم را معرفی می‌کند، نه مؤمنین زمان پیغمبر اکرم ﷺ را، بلکه تمام مؤمنین واقعی تاریخ را بیان می‌کند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ * أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»^۱ مؤمنین واقعی، خدا و پیغمبر را باور دارند: «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» به این باورشان هیچ چیز نمی‌تواند زخم بزند. خوشی‌ها، مصائب، لذت‌ها، تلخی‌ها، رنج‌ها، سختی‌ها، بالا و پایین شدن زندگی، هرگز نمی‌تواند به این باور زخم بزند؛ چون در این باور، با همان نور باور دارند و حس می‌کنند که با حفظ این باور، هیچ ضرری نمی‌کنند و با این باور هم دنیای آن‌ها به معنای واقعی آباد است، نه آباد با آجر، گچ، سیمان، سنگ، آهن و میل‌گرد، نه، دنیایشان آباد است؛ یعنی از دسترس شیاطین محفوظ می‌ماند.

اگر مثل ابوذر در تشنگی و گرسنگی، در بیابان ریزه بمیرند، اصلاً به ایمانشان لطمه‌ای نمی‌خورد و با پروردگار عالم وارد چون و چرا نمی‌شوند. آنچه که برایشان مهم است، این که خدا و قیامت را از دست ندهند. همین.

آیه خیلی عجیبی است: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ»^۲ از امور مادی، آنچه از دست‌شان می‌رود، اصلاً تأسف نمی‌خورند؛ چون دل و جان‌شان از تمام قیود امور مادی آزاد است: «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» اگر دنیای حلال به آن‌ها رو کند، شاد نمی‌شوند؛ چون می‌دانند ارزشی ندارد، می‌آید و می‌رود، آخرش هم باید بگذارند و بروند. آنچه که برایشان اصل و مهم است، بودن با پروردگار و هزینه کردن وجود و مالشان در راه اوست. این مؤمن واقعی است.

۱. حجرات: ۱۵.

۲. حدید: ۳۲.



دلیل توصیف قرآن از خانواده آل عمران

این خانواده - آل عمران - در اوج ایمان همراه با معرفت بودند؛ یعنی نسبت به خدا دانا و آگاه بودند، بینای پروردگار و قیامت بودند، تمام ارزش‌هایی که در آیات بیان شده، شاخ و برگ همین ایمان است. من آن ارزش‌ها را یکی یکی برای شما عرض کنم. قابل توجه مادران، معلمان و کسانی که درآمد مالی دارند، این واقعیات در همین آیات مطرح است. همسر عمران حامله شد. خودش و شوهرش در اوج ایمان و اعتقاد صحیح هستند. این‌هایی که من عرض می‌کنم، از جملات آیات قرآن است که آن‌ها را خواهم خواند. نمی‌داند بچه‌ای را که حامله شده، چیست. بیشتر فکر می‌کند که این بچه پسر است. در ایام حاملگی با پروردگار عالم یک قرارداد می‌بندد. اگر به خدا کاملاً معرفت و باور نداشت، یک زن، آن هم حدود ۲۰۱۸ سال پیش، البته اگر سال میلادی درست باشد؛ چون امسال بنا به اعتقاد مسیحیان ۲۰۱۸ میلادی است؛ یعنی حضرت مسیح علیه السلام ۲۰۱۸ سال پیش به دنیا آمده. خانمی در گوشه یک شهر، با پروردگار عالم، درباره بچه‌ای که در رحم دارد، یک قرارداد می‌بندد. خدا را می‌شناسد که دارد قرارداد می‌بندد، می‌داند که خدا قراردادش را می‌پذیرد و معلوم می‌شود که این زن، هم از ایمان بالا و هم از معرفت برخوردار بوده است.

چه اندیشه‌های والایی در بعضی از خانم‌های تاریخ وجود داشته! این متن قرارداد، به زبان عبری بوده، پروردگار عالم در قرآن متن قرارداد را به عربی برگردانده است؛ یعنی عین قرارداد این خانم را خدا به زبان عربی برگردانده است: «رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا»^۱

توجه و دعای انبیا و اولیای الهی به «رب»

اولاً از چه معرفت بالایی برخوردار بوده که از بین اسامی پروردگار عالم، به سراغ «رب» رفته، نه رحمان، نه رحیم، نه الله و نه ودود، بلکه رب. کلمه «رب» تکیه‌گاه دعاهای ۱۲۴ هزار پیغمبر بوده. من چند نمونه را از قرآن برای شما بدون ترجمه قرائت کنم: حضرت آدم و

۱. آل عمران: ۳۵.

حواشی: ﴿قَالَ رَبِّنا ظَلَمنا اَنْفُسنا وَاِنْ لَمْ نَتَعَفَّرْ لَنا وَتَرَحَّمْنا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ﴾^۱ این یک دعاست که به رب تکیه داده شده. حضرت نوح علیه السلام: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَيَّ الْاَرْضَ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً﴾^۲ این دعای حضرت نوح علیه السلام نیز با رب شروع شده؛ یعنی دعا متکی به نام مبارک رب شده است: ﴿رَبِّ اجْعَلْني مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَرَبِّ ذُرِّيَّتِي﴾^۳ این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است: خدایا! مرا و تمام نسلم را پایبند به نماز قرار بده! این آیه خیلی مهم است، نه؟

جایگاه باعظمت نماز

یک پدر، چند هزار سال قبل، با تمام وجود و با توسل به پروردگار، دغدغه نماز نسلش را تا قیامت دارد. این مهم نیست؟! خیلی مهم است که یک پدر، نهایت بچه‌هایش و ۶-۷ نوه و دو نیره‌اش را را می‌بیند؛ اما شما در قرآن، متن این دعا را ببینید که حضرت ابراهیم علیه السلام نسلش را تا قیامت در ذهنش آورده، به پروردگار عالم التماس می‌کند (دعا؛ یعنی التماس) که خدایا! من و ذریه‌ام و نسلم را تا جایی که از من دختر و پسر به وجود می‌آید، پایبند به نماز قرار بده! ما باید از این آیه بفهمیم که نماز از چه جایگاه باعظمتی به نفع مردم، نه به سود خدا، برخوردار است.

اگر تمام مردم عالم، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا قیامت نماز نخوانند، چه ضرری برای خدا دارد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» یک جمله دارند، می‌فرمایند: «لَا تُهَى لا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ»^۴ از گناه گنهکاران عالم، هیچ ضرری به خدا نمی‌رسد. همه گناه کنند: «و لا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ اطَاعَهُ» از عبادت کل عبادت‌کنندگان عالم، یک ذره سود به خدا نمی‌رسد. عبادت معدن منفعت دنیا و آخرت است، ولی سودش برای خود عبادت‌کننده

۱. اعراف: ۲۳.

۲. نوح: ۲۶.

۳. ابراهیم: ۴۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.



است. ترک عبادت شرّ و ضرر است، ولی برای آن کسی است که عبادت را ترک کرده. سود عبادات و ضرر ترک عبادات در قرآن مجید و روایات پرورنده عجیبی دارد که اگر خدا به من لطف کند، به آیات دیگری که درباره ویژگی‌های مؤمن که یادداشت کردم، یکی از آن‌ها نماز است، برسم، نکات مهمی را در این دو مسئله عرض می‌کنم.

حضرت ابراهیم علیه السلام برای این که خود و نسلش پایبند به نماز باشند، به ربوبیت پروردگار متوسل شده، نه به الوهیت، خالقیت و رزاقیت، فقط ربوبیت. معنی ربوبیت را می‌گوییم.

حضرت موسی علیه السلام: «رَبِّ إِيَّيْ لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^۱ کلیم الله با توسل به ربوبیت خدا دعا می‌کند. حضرت یوسف علیه السلام: «رَبِّ فَذَاتِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»^۲

حضرت عیسی علیه السلام را ببینید، تمام انبیاء علیهم السلام به ربوبیت متوسل هستند: «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَادِنَا وَآخِرِنَا»^۳ حضرت زکریا علیه السلام: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»^۴ «يُرِيئِي وَيَرِيثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»^۵ در دعاهایی که در قرآن از مؤمنین واقعی نقل شده، یک دعا این است: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۶.

مفهوم کارگشای «رب»

رب؛ یعنی چه؟ معنی رب که معلوم است؛ اما توجه این ۱۲۴ هزار پیغمبر علیهم السلام، مردم مؤمن واقعی و این خانمی که همسر عمران است و به یک فرزند حامله شده، به مسئله مفهوم رب خیلی مهم است. توجه به مفهوم رب کارگشا است؛ یعنی آن‌ها به این حقیقت آگاه بودند که مالک واقعی دنیا، آخرت و تمام موجودات هستی یک نفر بوده که این مالک عاشق مملوکش

۱. قصص: ۲۴.

۲. یوسف: ۱۰۱.

۳. مائده: ۱۱۴.

۴. آل عمران: ۳۸.

۵. مریم: ۶.

۶. بقره: ۲۰۱.

است. این توجه خیلی مهمی است؛ مالک یک نفر است، بقیه چه کاره هستند؟ مملوک. یعنی بقیه موجودات و تمام انسان‌ها در جنب مالکیت خدا هیچ کاره هستند. این که مردم می‌گویند: ملک من، خانه من، لباس من، علم من، محراب و منبر من، مرجعیت من، تمامش مجازی و اعتباری است و همه در معرض از بین رفتن هستند. یک مرجع، روزی مرجع است؛ اما همین که صورتش را روی خاک گذاشتند، دیگر مرجع و قابل تقلید نیست. یک روزی صورت منبری را روی خاک می‌گذارند، دیگر صدایش به هیچ کس نمی‌رسد. یک روزی ثروتمند را در قبر می‌گذارند، دیگر مالک هیچ چیز نیست، حتی مالک آن چند متر کفن هم نیست؛ چون آن هم بعد از چند ماه دیگر نیست می‌شود. دست مملوک نیازمند، برای رفع نیاز، به طرف وجود مقدس تو که مالک همه هستی در دنیا و آخرت هستی، دراز است.

حقیقت دیگری که در رب تجلی دارد، این است که این مالک، به مملوکش توجه تربیتی دارد. مملوک را نساخته که رهایش بکند، فقط بسازد و بگوید پی کارت برو! نه، انسان را ساخته، ۱۲۴ هزار عاقل، خالص، خردمند و آگاه با ۱۱۴ کتاب برای دستگیری از او فرستاده است. این تجلی ربوبیت پروردگار است که به مملوکش عشق تربیتی دارد.

خدا نکند کسی به صورت ظاهری از زیر چتر مالکیت خدا - به صورت باطنی که نمی‌تواند - بیرون بیاید که قارون می‌شود. تمام مشکل قارون این بود که از زیر چتر مالکیت الهی، خود را بیرون حساب کرد. وقتی قوانین پروردگار به او گفت: از این ثروت، با خدا معامله کن! طبق آیات سوره قصص، به بنی‌اسرائیل گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۱ این ثروت چه ربطی به خدا دارد؟ من خودم عاقل و متفکر هستم، دانش دارم، علم خودم این ثروت را به من داده است. علم خودت به تو داده؟ پروردگار یک اشاره به زمین کرد، او و ثروتش را فرو برد. از زیر چتر مالکیت او نمی‌شود بیرون رفت. اگر کسی با غرور، به خیال خود بیرون برود، حالت قارون را پیدا می‌کند، پروردگار هم عذاب «خسف» را به دنبالش می‌فرستد. این یک معنی مالک است.



معنی دیگر، این که این مالک، به مملوکش توجه تربیتی دارد. اگر مملوک به توجه تربیتی مالک پایبند باشد، اگر دهاتی ایرانی باشد، سلمان می‌شود. اگر بیابان گرد گرسنه ریزه‌ای باشد، ابوذر می‌شود. اگر سیاه چهره حبشی باشد، بلال می‌شود؛ اما اگر توجه تربیتی مالک را قبول نکنند، ابولهب می‌شود. عموی پیغمبر ﷺ است، باشد. پروردگار با کسی رودربایستی ندارد. یک سوره هم ضد او نازل می‌کند. با توجه به این که خداوند در آیات دیگر می‌فرماید: اگر در شما خیری ببینم، عذابی نازل نمی‌کنم، به شما تلنگر هم نمی‌زنم، وقتی می‌دانم که شما به خیر رو نخواهید کرد؛ یعنی به ایمان، سوره نازل می‌کنم: ﴿بَشِّرْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾^۱ عموی پیغمبر ﷺ هستی، باش! زن عموی پیغمبر ﷺ هستی، باش! شمر، قوم و خویش مادر قمر بنی‌هاشم ﷺ هستی، باش! فرزندان عباس، عموی پیغمبر ﷺ هستید، باشید! بنی‌امیه هستید و در ریشه با جد پیغمبر ﷺ قوم و خویش هستید: «لعن الله بنی امیه قاطبة»، اگر تربیت مرا قبول نکنید.

من عاشقانه، آگاهانه، عالمانه و بامحبت، تربیت خود را به شما ارائه کردم، زوری که نیست. تربیتم را از طریق نبوت انبیا ﷺ، قرآن مجید و امامت امامان ﷺ ارائه کردم، برای این که دنیا و آخرت شما را آباد کنم. قبول نکنی کافر، مشرک، فاسق، ابوجهل، ابولهب، شمر، نمرود، فرعون، یزید و قارون می‌شوی. آنگاه من ضرر می‌کنم یا خودت؟

لزوم تکیه مملوک به مالک

این خانم باایمان بامعرفت، به عنوان یک مملوک، به مالکیت خدا، آن هم مالکیت مطلق توجه دارد که: خدایا! همه چیزم در اختیار توست. خدایا! من از خودم هیچ چیز ندارم. خدایا! من نه مالک خودم هستم، نه مالک بچه در رحمم، نه مالک لباس و خوراکم، نه مالک زمین و جنسم. ای مالک واقعی! من مملوک هستم، مملوک در همه چیزش نیازمند به مالک است. مولای من! من تربیت تو را قبول کردم که همسری مثل عمران به من

۱. مسد: ۱.

عنايت کردی و داری مرا بچه‌دار می‌کنی. بر اساس قبول تربیت تو، این قرارداد را با تو می‌بندم: ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي﴾^۱ وقتی بچه به دنیا آمد، من تمام اختیارات او را از خودم سلب می‌کنم و آن را به تو می‌بخشم که فقط در راه تو هزینه شود. این فکر، آگاهی، ایمان و معرفت یک زن، یک مادر ۲۰۱۸ سال پیش است که خود را در سیطره مالکیت و مربی بودن وجود مقدس پروردگار می‌داند و آگاه است که پروردگار از طریق مالکیت و ربوبیتش، کمال احسان را به او خواهد داشت.

ریشه مشکلات بشر در غفلت از مالک

تمام مشکلات مردم دنیا، همین‌طور مشکلات مردم کشور و دولت ما، برای کمبود این اعتقاد به مالکیت مطلق و ربوبیت پروردگار است. ۴۰ سال این در و آن در می‌زنند، ولی مشکلات حل نمی‌شود، روزبه‌روز هم اضافه‌تر می‌شود. در حالی که کلید حل مشکلات، خداست، نه نوشته‌های غربی، نه اقتصاد غربی، نه دری‌وری‌های شرقی‌ها و غربی‌ها، نه تصمیم‌گیری‌ها در اتاق‌های درسته، بدون توجه به انسانیت انسان‌ها و نیازهای مردم این مملکت. مشکل شما خداست که در زندگی‌تان جلوه ندارد. اصل کاری را یادتان رفته است. این مالک مطلق نمی‌تواند حل کند؟ این رب مطلق نمی‌تواند گره را باز کند؟ خودتان می‌توانید؟ پس چرا تاکنون باز نکرده‌اید؟ این شعر برای حافظ است:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود
ای خسته! درون تو نهالی است
کز هستی آن تو را کمالی است
ای سایه‌نشین هر درختی
بنشین به کنار خویش لختی

فکر کن منشأ این همه مشکلات از کجاست و راه حلش چیست؟ یعنی ۴۰ سال ما نفهمیدیم که منشأ کجاست و راه حل آن چیست؟ عقل، علم، وکیل و قانون که داریم، هنوز نفهمیدیم منشأ مشکلات و راه حل آن چیست؟ به آیات قرآن مراجعه کنید! خلأ توحید،



تربیت الهی، ایمان به قیامت، باعث مشکلات است و تا آن خلاً برطرف نشود، گره‌ها باز نمی‌شود. چقدر این قرارداد جالب است: «رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا»^۱ اما قرارداد تمام شد؟ نه، ۲۰۱۸ سال قبل، این خانم یقین دارد، یک طرف قرارداد خودش است، طرف دیگر قرارداد، حضرت حق است. اگر وجود مقدس او قرارداد را قبول نکند، قراردادش بی‌ارزش است. بی‌ارزش؛ یعنی باید قرارداد را دور بیندازد. لذا در دعای دوم، با حال تواضع به پروردگار گفت: «فَتَقَبَّلْ مِنِّي» رب من! مالک من! مربی من! این قرارداد را از من قبول کن که این فرزندم را برای هزینه شدن برای خودت از من بپذیری: «إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» تو هم صدای مرا می‌شنوی، هم به درست و خالص بودن این قرارداد من آگاه هستی. چقدر این خانم با معرفت بوده است! می‌داند اگر عمل قبول نشود، ارزش ندارد.

حدود ۶۰۰ سال بعد، خانم دیگری کنار گودال اولین حرفی که زد، حدود یک صفحه کنار بدن ابی عبدالله علیه السلام حرف زده که سید بن طاووس رحمته الله مفصل نوشته، دیگران هم نوشته‌اند، حرف‌های حضرت زینب کبری علیها السلام با بدن برادر و با پیغمبر صلی الله علیه و آله یک صفحه است؛ اما شروع حرفش این بود: دو دستش را زیر بدن برد، به پروردگار گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَتِيلَ»^۲ خدایا! این سربریده را از خانواده ما بپذیر! یعنی اگر قبول نکنی، کل کربلا هیچ می‌شود. من چه کار باید بکنم که معلم را قبول کنند؟ این هم خودش یک پرونده دیگری است. ایمان چه کار می‌کند؟ تا فرداشب، اگر خدا لطف کند، ببینیم نکات دیگر آیات چیست؟

روضه مناجات حضرت زینب کبری علیها السلام در گودی قتلگاه

چه شب با عظمتی است! چطور شده خدا ما را زنده نگهداشته تا امشب را درک کنیم؟! در روایات ما می‌گویند: شب جمعه، کم از شب قدر ندارد. شب عجیبی است.
اگر کورم، خدا را می‌شناسم علی مرتضی را می‌شناسم

۱. آل عمران: ۳۵.

۲. مقتل الحسین علیه السلام، علامه سید عبدالرزاق مفرم، ص ۳۷۹.

توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

توان با عاشقانش زندگی کرد	من این دیوانه‌ها را می‌شناسم
دل‌دیوانه عشق حسین است	غم و درد و بلا را می‌شناسم
ز بس بر سفره فیضش نشستم	شهادت کربلا را می‌شناسم
گدایش را به شاهی می‌رساند	من این مشکل‌گشا را می‌شناسم
پریشان گرچه در شهری غریبم	هزاران آشنا را می‌شناسم

با یک حمله شمشیر و خنجر می‌شود یک نفر را کشت. نمی‌دانم چه کینه‌ای داشتند که وقتی حضرت زینب کبری علیها السلام کنار گودال آمد، دید هر نوع اسلحه‌ای روی بدن برادرش ریخته است. این روایت را من در کتاب‌های خودم درباره کربلا نوشته‌ام: امام باقر علیه السلام خودش در کربلا بود، می‌فرماید: حتی با سنگ و چوب هم به ایشان حمله کردند. دختر علی علیه السلام نشست، شمشیرها، نیزه شکسته‌ها، سنگ و چوب‌ها را کنار زد، زیر بغل بدن قطعه‌قطعه را گرفت، روی دامن گذاشت، این اعتقاد خود من است، می‌فهمم چه می‌گویم. با توجه به این که حضرت زینب کبری علیها السلام مطلبش را با «کاف» خطاب گفته، وقتی بدن را روی دامن گذاشت، دید پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای گودال دارد نگاه می‌کند، صدا زد: «وامحمداه! صلی علیک مَلِیکُ السَّماءِ، هَذَا حَسینٌ بِالْعِراءِ، مُرْمَلٌ بِالْدماءِ»^۱ جملات حضرت زینب کبری علیها السلام را با چه دلی و چه طاقتی توضیح بدهم؟! «هَذَا حَسینٌ بِالْعِراءِ، مُرْمَلٌ بِالْدماءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضاءِ مَسْلُوبُ الْعِمامَةِ وَ الرِّداءِ»



۱. الملهوف علی قتلی الطفوف، صص ۱۸۰ - ۱۸۱؛ مُثیر الاحزان، ص ۷۷.

جلسه سوم

اثر اعتقاد

فضل و عظمت قرآن

سخن در آیات ۳۵ تا ۳۷ سوره مبارکه آل عمران است. عظمت قرآن مجید در این است که گاهی در یک آیه یا یک سوره کوتاه و گاهی در دو سه آیه پیوسته به همدیگر، دریایی از معارف و واقعیات را جا داده است. یقیناً تا کسی در حدی با عمق آیات قرآن مجید سر و کار نداشته باشد، این سخن پیغمبر ﷺ را که در جلد دوم «اصول کافی»، در باب فضل قرآن نقل کرده و راوی آن «مقداد» است که بعضی از بزرگان اعتقاد دارند مقداد بن اسود، مقدم بر سلمان بوده است که متن همین روایت که حدود نصف صفحه است، در «کنز العمال» فاضل هندی که ۱۶ جلد است و مؤلف آن از دانشمندان معروف اهل سنت می‌باشد، از طریق امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است. شیعه روایت را از مقداد نقل کرده، اهل تسنن از امیرالمؤمنین ﷺ. پیغمبری که پروردگار در قرآن می‌فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾^۱ جبرئیل تمام واقعیات قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، آن چیزی را که پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ در قلب خود، از معانی، مفاهیم، اشارات، حقایق و لطایف قرآن درک می‌کرد، سبب شد که درباره قرآن این‌گونه نظر بدهد: «لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى»^۲ شگفتی‌های این قرآن قابل

۱. شعرا: ۱۹۳-۱۹۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

شمردن نیست، یعنی به دنبال عددی نگردید که آن عدد، شگفتی‌های قرآن کریم را به شما نشان بدهد.

اقیانوس بی کران معارف قرآن

در همین سه آیه مورد بحث، انسان خود را با اقیانوسی بی‌ساحل از معارف و حقایق می‌بیند، از هر گوشه از این سه آیه واقعیاتی را می‌توان کشف کرد. افرادی مثل ما که دانش اندک و عقل محدودی دارند و قلبشان همان قلبی نیست که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱ کسانی که از پاکی همه جانبه بهره‌مند هستند، تمام قرآن مجید را درک می‌کنند. ما کوچک هستیم، آن پاکی همه جانبه را نداریم، عقل محدود و دانش بسیار اندکی داریم، وقتی این آیات را می‌بینیم و در حد خودمان بررسی می‌کنیم، می‌بینیم کار ۱۰ شب و ۲۰ شب و یک ماه و دو ماه و یک سال نیست؛ چون اولاً چینش کلمات و جمله‌بندی آن معجزه است، (ثانیاً) حقایقی که از هر جمله استفاده می‌شود نیز معجزه است، یعنی قرآن انسان را در مقابل خودش مات و حیرت‌زده می‌کند.

خدایا! می‌دانی من روی منبر پیغمبر ﷺ به این مردم نه از باب این که بخواهم کارم را بنمایانم، نه، کاری که کردم، کار من نیست. من این را با قلمم هم نوشتم، دستی از من روی کاغذ حرکت می‌کرد، ولی حرکت دهنده دست و قلم وجود مقدس پروردگار مهربان عالم بوده، ۱۱ سال تمام، اغلب از شش صبح تا یازده شب، غیر از دو سه ساعت بعدازظهر که دیگر توان نداشتیم، روی قرآن مجید کار کردم. با عقل اندک، علم بسیار کم و قلب آلوده، نه آن قلبی که قرآن می‌خواهد: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» این ۱۱ سال کار، به ۳۵ جلد تفسیر ۸۰۰ صفحه‌ای تبدیل شده است. تفسیری که هندسه، شکل و بسیاری از مطالبش با کل تفاسیر شیعه و سنی فرق دارد. باز وقتی به آیات قرآن می‌رسم، می‌بینم چقدر در این تفسیر تمام‌شده، آیه یا آیات کم آورده‌ام، ولی دیگر کار از کار گذشته؛ چون دارد چاپ می‌شود و نمی‌توانم به آن اضافه کنم.



قرآن کتابی است که شگفتی‌های آن قابل شمردن نیست. به نظر شما با این وضع، قرآن مجید غریب نیست؟ با این وضع، قرآن مجید مهجور نمانده؟ با این وضع، بین مردم و کتاب خدا و علما، اعتقاداً و عملاً جدایی نیست؟

دریای معارف روایات و لزوم مطالعه «اصول کافی»

روایتی از «اصول کافی» برای شما بخوانم، هم خودم دردم بیاید و هم شما. اصول کافی حدود چهار هزار روایت دارد. من سه سال کامل روی این کتاب کار کرده، کلمه به کلمه‌اش را ترجمه کردم. این کتاب از معجزات علمی ائمه طاهرين علیهم‌السلام است. کاری به هفت جلد فروع و یک جلد آخرش ندارم، آن هشت جلد کنار، ولی این دو جلد اصول که من در پنج جلد ترجمه کردم، تا کسی نخواند، نمی‌فهمد ائمه طاهرين علیهم‌السلام از نظر علمی و ارتباط با ملکوت عالم و از نظر روحی، قلبی و عقلی در چه جایگاهی بودند. در این چهار هزار روایت، دریا دریا معارف الهی را ملاحظه می‌کنید. ۵۰۰ سال پیش، ملا صالح مازندرانی رحمته‌الله کتاب اصول را که در زمان خودش یک جلد خطی بوده، در ۱۲ جلد شرح عالمانه زده که خود این شرح دیوانه‌کننده است. یک آخوند مازندرانی، طلبه‌ای که گرسنه، تشنه و پابرنه به اصفهان به دنبال تحصیل علم رفته، با خوردن ارزن و نان خشک‌هایی که مردم دور می‌ریختند و میوه‌هایی که نمی‌خوردند و با چراغ دست‌شویی مدرسه، درس خوانده تا به یک دانشمند کم‌نظیر شیعه تبدیل شده است. مرحوم ملا محمدتقی مجلسی رحمته‌الله پدر مرحوم علامه مجلسی رحمته‌الله صاحب «بحار الانوار»، دختر خود را به پیشنهاد خودش، به ملا صالح مازندرانی رحمته‌الله داد. از بس که این شخص ارزش علمی و عقلی بالایی پیدا کرده بود. شما ۱۲ جلد شرح اصول کافی او را ببینید، واقعا شگفت‌زده می‌شوید که این اصول کافی در بردارنده چه معارف عظیمی است!

شکایت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خدا در مهجوریت قرآن و عترت

در جلد دوم، امام صادق علیه‌السلام با داشتن سند، یعنی حدیث را رجال شیعه نقل کرده‌اند «زرارة بن أعین» می‌گوید: من با گوش خودم از امام صادق علیه‌السلام شنیدم. بعد فضل بن شاذان می‌گوید:

من از یونس، از زراره شنیدم، دیگری می‌گوید: من از او شنیدم. گاهی در ابتدای روایت ۹ یا ۱۰ رجال برجسته شیعه هستند. این‌ها در زمان ائمه علیهم‌السلام یادداشت شده، بعد وارد این کتاب‌ها شده است. خیلی از روایات مسند ما، روایات صحیحه‌اند، یعنی روایانش شیعه دوازده امامی، موثق، مطمئن بوده و این روایات را دقیق نقل کرده‌اند. روایات ما خیلی عجیب و کامل‌اند. در این روایت امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: اولین کسی که روز قیامت بر پروردگار وارد می‌شود، پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. این اولین نفر، بعد پروردگار تمام مرده‌های اولین و آخرین را زنده می‌کند، محشر می‌شود، جمعیت انسانی؛ اگر در قرآن دقت کنید، قرآن می‌فرماید: از زمان حضرت آدم علیه‌السلام تا آخرین نفری که وارد قیامت می‌شود، صدای نفس کسی شنیده نمی‌شود. بر کل محشر سکوت کامل حاکم است. اولین کسی که پروردگار اجازه حرف زدن به او می‌دهد، پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که خطاب می‌رسد: حبیب من! با من سخن بگو!

ببینید امام صادق علیه‌السلام سخن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را چه می‌گویند؟ می‌فرمایند: وقتی اجازه صادر شد که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حرف بزند؛ چون در قرآن مجید آمده که (در قیامت) احدی حق حرف زدن ندارد: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾^۱ مگر خدا اذن دهد. آنجا دیگر هرج و مرج نیست، هرکس به هرکس نیست، دولت دولت و حزب حزب نیست، دار و دسته نیست، مدیر، رئیس، کله کوچک و کله گنده نیست، تمام محشر یکپارچه، محکوم قدرت خداست و از کسی نفسی در نمی‌آید.

حبیب من! با من حرف بزن! این متن سخن پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. امام ششم علیه‌السلام می‌فرماید: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با یک دست قرآن مجید را بلند می‌کند، با یک دست هم دست اهل بیتش را می‌گیرد و بلند می‌کند. دست اهل بیت علیهم‌السلام را، یعنی دست امیرالمؤمنین، زهرای مرضیه و یازده امام علیهم‌السلام که کنارش هستند، بعد به پروردگار عرض می‌کند: در حضور من از تمام امتم پرس که بعد از مرگ من با قرآن و اهل بیت من علیهم‌السلام چگونه معامله کردند؟! فکر می‌کنید وقتی ما امت اسلام وارد قیامت می‌شویم، هشت در بهشت را باز می‌کنند، به



همه تعارف می‌کنند که بفرمایید داخل؟ قرآن مجید محصول زحمات ۱۲۴ هزار پیغمبر علیهم‌السلام و وحی کامل پروردگار است. قرآن مجید محصول ۲۳ سال جان‌کندن پیغمبر علیه‌السلام است، به همین راحتی امت دسته‌دسته وارد بهشت شوند، این معقول است؟ این قابل قبول است؟

پیوند معرفتی با پروردگار

در این سه آیه یک محور به چشم می‌خورد که این محور بستر ظهور عالی‌ترین ارزش‌های اخلاقی، عملی و فکری است، آن بستر چیست؟ باور داشتن پروردگار، یعنی:

دلی که با تو شد همراه و هم‌بر چگونه مهر بندد جای دیگر
دلی کو را تو هم جانی و هم هوش از آن دل چون شود یادت فراموش

چنین پیوندی با پروردگار، این دلی که به پروردگار وصل است، پروردگار عالم منبع کل خیرات است، این رشته اتصال، به تناسب ظرفیت متصل، ارزش‌ها را از پروردگار به آن متصل انتقال می‌دهد. این در تاریخ حیات بشر مسئله ثابتی است. غیر از این که این مسئله در قرآن آیاتی دارد، من نزدیک ده آیه در ذهنم هست که می‌شود هر ده آیه را برای شما قرائت کنم. فکر می‌کنید باور کردن پروردگار ۳۰ سال طول می‌کشد؟ احتیاج دارد انسان ۱۰ دانشگاه و ۲۰ حوزه علمیه را ببیند تا خدا را باور کند؟ خداوند متعال برای این که باورش کنند، همه را به اندیشیدن دعوت کرده است. آیاتی که مردم را به تعقل و اندیشه دعوت کرده، بالای ۱۰۰۰ آیه است. یکی این آیه است: ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۱ در خودتان اندیشه نمی‌کنید؟ روشن‌باطن نیستید؟ بفهمید مسئله از چه قرار است؟ چقدر طول می‌کشد انسان خدا را باور کند؟ روی ساعت امشب، ده دقیقه هم (طول) نمی‌کشد.

اثبات خدا در کمتر از ده دقیقه

ما در این جهان یک موجود هستیم. بقیه موجودات عالم هم مثل ما، هر کدام یک موجود هستند. آن حکمی که ما در حق خودمان صادر می‌کنیم، عقلاً در حکم تک‌تک موجودات

۱. ذاریات: ۲۱.

جهان نیز قابل صادر کردن است. آن حکم چیست؟ کمتر از دو سه دقیقه فکر کنم مرا چه کسی ساخته و این جهان با عظمت، بدن و روح را چه کسی به وجود آورده است؟ فکر می‌کنم، پدرم را نگاه می‌کنم، او هم مثل من است. مادرم را نگاه می‌کنم، او هم مثل من است. خودم که خودم را به وجود نیاورده‌ام، پدر و مادرم هم مرا به وجود نیاورده‌اند؛ چون آن‌ها نیز مانند من هستند. آن‌ها خودشان نیز خود را به وجود نیاورده‌اند. تا به زمان حضرت آدم علیه السلام برگردیم، آدم علیه السلام نیز مانند من و شماست. پدر تمام انسان‌هاست، اما خودش که خودش را به وجود نیاورده، قبل ایشان هم که مادر و پدری وجود نداشته، طبق آیات سوره آل عمران: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾^۱ همان طور که حضرت عیسی علیه السلام را بدون پدر و بدون شوهر کردن مادرش، به دنیا آوردم، شما این را با حضرت آدم علیه السلام مقایسه کنید! حضرت عیسی علیه السلام یک طرف را نداشت، من او را ساختم، حضرت آدم علیه السلام دو طرف را نداشت، من او را ساختم. چرا بحث می‌کنید؟ چرا حرف بی‌هوده می‌زنید؟ چرا چون و چرا می‌کنید؟ چه کسی شما را به وجود آورده؟ خودتان که به وجود نیاورده‌اید؟ کل موجودات هم که خودشان را به وجود نیاورده‌اند، پس می‌ماند یک قدرتی که تمام موجودات را با علم، حکمت، اراده، لطف، احسان و رحمتش به وجود آورده که اسمش «الله» است. هزار اسم دیگر هم دارد. در دعای جوشن کبیر آمده است. این یک مسئله بود.

اعجاز قرآن در مورد بیان حرکت کوه‌ها

مسئله دوم: در عالم، موجود ساکن وجود ندارد، همین کوه‌هایی را که می‌بینید سرپا ایستاده‌اند، فکر می‌کنید هیچ حرکتی ندارند. الان ثابت شده که حرکت دارند، اما ۱۵۰۰ سال پیش قرآن فرموده: ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾^۲ تمام کوه‌ها حرکت

۱. آل عمران: ۵۹.

۲. نمل: ۸۸.



ابری دارند، شما خیال می‌کنید در کوه هیچ حرکتی وجود ندارد. موجود ساکن وجود ندارد. از آخوند شیعه نپرس! در کتاب شیعه هم نبین! شما از یک دانشمند اروپایی، روسی یا آمریکایی، به شرطی که هیچ دینی نداشته باشد، نه مسیحی باشد، نه یهودی و نه زرتشتی، سؤال کن که: جناب دانشمند! امکان دارد حرکت متحرک، بی‌محرک باشد؟ هیچ متحرکی در این عالم حرکتش ذاتی است؟ یا از بیرون محرک دارد حرکتش می‌دهد؟ یک کلمه به تو می‌گوید: اصلاً متحرک بی‌محرک در عالم، صنعت، کارخانه‌ها و هیچ جا وجود ندارد. تمام جهان در حرکت است؛ یعنی متحرک است. این متحرک، میلیارد میلیارد جزء محرک ندارد؟ اگر حرکت ذاتی است؟ برای کدامیک حرکت ذاتی است؟ ما که اشرف موجودات هستیم، حرکت مان ذاتی نیست؛ چون در یک چشم به هم زدن، با یک اشاره عزرائیل علیه السلام، حرکت ما متوقف می‌شود. اگر حرکت ذاتی باشد که خاموش نمی‌شود، می‌ماند. ما حرکت نداشتیم، خاک بودیم: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ»^۱ از خاک بی‌حرکت ما را ساخت و سپس به ما حرکت داد: «وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» جلوی حرکت شما را می‌گیرم، شما را در گور می‌اندازم، بی‌حرکت و خاک می‌شوید. در قیامت دوباره به شما حرکت می‌دهم تا وارد قیامت می‌شوید.

اثبات مبدأ و معاد با مسئله حرکت متحرک

باور کردن قیامت مشکل نیست. ما زمانی بی‌حرکت و خاک بودیم، بعد انسان زنده شدیم، دو روز دیگر، در قبر خاک می‌شویم. بار دیگر خدا آن خاک را انسان زنده می‌کند. دوباره ما خاک قبر را انسان زنده می‌کنیم. بار اولش نیست که من تعجب کنم: مگر می‌شود مرده زنده شود؟ یک بار که همه ما مرده بودیم.

از هر دانشمندی که می‌خواهید، به شرط این که بی‌دین باشد، سؤال کنید: متحرک بی‌حرکت چیست؟ می‌گوید: چنین چیزی نداریم! و این همین است که شعرای با سواد حکیم ما چند قرن قبل، همین مسئله که متحرک بی‌محرک نمی‌شود را به نظم درآورده‌اند. برای نظامی است. نظامی شاعر، دانشمند، حکیم، فیلسوف و باسواد است:

خبر داری که صباحان^۱ افلاک
 چه می‌خواهند از این منزل بریدن
 چه می‌جویند از این محمل کشیدن
 که گفت این را بجنب آن را بیارام
 همه هستند سرگردان چو پرگار
 پدیدآرنده خود را طلبکار
 به نزد عقل هر داننده‌ای هست
 که با گردنده گرداننده‌ای هست
 از آن چرخ‌ی که گرداند زن پیر
 قیاس چرخ گردون را همی گیر

پیغمبر ﷺ در بیابان به یک پیرزن چرخ‌ریس رسید، فرمود: مادر! در بیابان‌های عربستان، چادر نشین هستی، خدا را می‌شناسی؟ گفت: کاملاً. به خدا اعتقاد داری؟ گفت: کاملاً، کلاس رفتی؟ نه، استاد به تو درس داده؟ نه، از کجا خدا را می‌شناسی و می‌دانی عالم خدا و صاحب دارد؟ دستش را از روی چرخ ریسندگی برداشت، چرخ ایستاد. به پیغمبر ﷺ گفت: چرا چرخ نمی‌چرخد؟ برای این که از گرداندن آن دست کشیدی. گفت: چهار تکه چوب را دست من باید بچرخاند، گردش کل این عالم را دست قدرتی نیست بچرخاند؟ خودش با این نظم، گتره‌ای دارد می‌چرخد؟ با این ترتیب، می‌شود؟ این خدا دارد.

چقدر شد؟ من روی ساعت نگاه کردم، شش یا هفت دقیقه نشد. در کمتر از هفت دقیقه می‌شود خدا را پیدا کرد. در پنج دقیقه نیز می‌شود منکر خدا را - اگر لجاجت نباشد - اهل خدا کرد. در این ۵۰ ساله خیلی از بی‌دین‌ها را، به ده دقیقه نکشیده، دیندار کردم. از آن‌ها حرف گرفتم و به خودشان برگرداندم، ماندند، گفتند: قبول داریم، درست است. این برای خدا. خودش را می‌شود با شش دقیقه پیدا کرد، صفاتش می‌ماند که این خدا دارای چه صفاتی است؟ برای این هم باید به دو هزار آیه قرآن مراجعه کرد؛ چون دو هزار آیه مربوط به پروردگار عزیز عالم است.

برکات اعتقاد معرفتی

وقتی خدا را پیدا کردم و صفاتش را در حدی شناختم، دلم به او پیوند خورد، به معدن خیر پیوند خورده، از طریق این پیوند، خیر از جانب او در وجود من سرازیر می‌شود. وقتی به او مؤمن

۱. متحرکان، شناگران.



شدم، ارزش‌ها ظهور پیدا می‌کند. زن با این ایمان، مادر موسی علیه السلام یا مادر مسیح علیه السلام می‌شود. زن در دوران جاهلیت، شرک و بت‌پرستی و انواع آلودگی‌ها و قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله، حضرت خدیجه کبری علیها السلام می‌شود. زن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در نهایت مقام می‌شود. زن با این ایمان زینب کبری علیها السلام می‌شود. زن با این ایمان نفیسه خاتون، از نواده‌های امام حسن مجتبی علیه السلام که مورد زیارت کل مردم مصر است، می‌شود. شوهر ایشان که پسر امام صادق علیه السلام است، در مصر بود، آنجا زندگی می‌کرد. نفیسه خاتون یک زن است، خانم‌ها! یک زن برای ۱۳۰۰ سال پیش یا مقداری بیشتر، با نگاهش خانم‌ها را شیعه می‌کرد. با اخلاقیات خانم‌ها را به خدا وصل می‌کرد. حرکاتش ایجاد تربیت می‌کرد. در یک گوشه از خانه‌ای که در آن زندگی می‌کرد، قبری کنده بود. هنوز آن قبر وجود دارد و در همان جا دفن است. در احوالاتش نوشته‌اند: بعد از این که کار خانه را می‌کرد، غذای شوهر را درست می‌کرد، مسئله تربیت بچه‌ها را محافظت می‌کرد، در آن قبر شش هزار ختم قرآن کرد. ما در ۲۴ ساعت حوصله خواندن ده آیه را نداریم. روزی لب حوض برای وضو گرفتن نشسته بود، بیماری آبله در آن زمان قابل معالجه نبود. خانم یهودیه که آبله بچه ده ساله‌اش را کور و بی‌ریخت کرده بود، در زد. ایشان در را باز کرد، به حیاط آمد، به نفیسه خاتون گفت: من یهودی هستم، بچه و شوهرم هم یهودی هستند. من به خاطر این بچه دارم دق می‌کنم. آبله بچه مرا کور و بی‌ریخت کرده، شما برای این بچه کاری بکن! می‌گویند شما خیلی مقام داری، پاک و بزرگوار هستی. در حال وضو بود. همان آب وضو را به صورت بچه پاشید، صورت بچه مثل روزی شد که از مادر به دنیا آمده بود؛ چشمش باز شد. فکر می‌کنید ارزش‌های ایمانی از دستش بر نمی‌آید؟

حکایت شفاخواهی شیخ عباس قمی رحمته الله علیه

پسر مرحوم شیخ عباس قمی رحمته الله علیه صاحب «مفاتیح الجنان» که این کتاب، یکی از ۷۰ جلد کتابی است که نوشته، به من گفت. با این دو گوش خود از او شنیدم، گفت: پدرم در نجف سخت مریض شد. آن وقت هم که بیمارستان، طب، پزشکی و دستگاه‌های پزشکی مثل

امروز نبود. دواها اثر نکرد. دواهای ایرانی، گیاهی اثر نکرد. پدرم تمام جاده‌های طب را حرکت کرد؛ چون اسلام می‌گوید وقتی مریض شدی، دکتر و دوا هست، مداوا کن! حضرت موسی علیه السلام مریض شد، سه روز درد کشید، به پروردگار عرض کرد: مرا (در این حال) می‌بینی؟ خطاب رسید: می‌بینم، ولی من برای بیماری دوا و دکتر گذاشتم، نزد دکتر برو و دوا بخور، خوب می‌شوی. کانال شفای حضرت موسی علیه السلام دوا و دکتر است. می‌گفت: پدرم تمام راه‌های پزشکی را رفت، خوب نشد. در رختخواب به مادرم تکیه داد و گفت: یک کاسه خالی با یک کتری آب بیاور! مادرم یک کاسه خالی با یک کتری آب آورد. به مادرم گفت: خانم! این انگشت‌ها (انگشت‌های دست راستش را نشان داد)، ۵۰ سال است آثار اهل بیت علیهم السلام را می‌نویسد، اگر کاری از دستش برنیاید، باید آن‌ها را به قصاب بدهم تا قطع کند. انگشت‌ها را در کاسه گرفت، کتری را بلند کرد، آب روی انگشت‌هایش ریخت و آن آب را خورد، تا شب کلاً معالجه شد.

کسب تمام ارزش‌ها با ارتباط با خدا

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند مردم! در ارتباط با خدا تمام ارزش‌ها، در حد ظرفیت ظهور می‌کند. خدا را پنج دقیقه‌ای می‌شود پیدا کرد، صفاتش را دو روزه در قرآن می‌شود فهمید. وقتی باورش بکنم، نمی‌دانید چطور دریاوار به من کمک می‌رسد. من این مقدمه را برای این سه آیه گفتم که باز بیش از دو جلسه قبل، عظمت این سه آیه برای شما جلوه کند. تا فرداشب آنچه می‌شود از این آیات کشف کرد، عرض کنم.

خدا! خدا! یک نفر را دارم، نمی‌دانم چرا خودش را نشان نمی‌دهد. در تهران نیست. در شهر دیگری است، البته هر وقت خدمتش می‌روم، مرا راه می‌دهد، دو سه ساعت هم مرا نگه می‌دارد، اما خودش را نشان نمی‌دهد. بین مردم حالتی معمولی و عادی دارد، ولی خیلی علماً، عملاً و ایماناً فوق العاده است. ایشان چند سال به درس آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته الله می‌رفت، به من گفت: آقای بروجردی در سن ۸۰ سالگی درس و مراجعه داشت. نمازشب او



با گریه، دو ساعت طول می کشید. کارش خیلی سنگین بود. در ۸۰ سالگی هر وقت خسته می شد، نه دوا می خورد، نه ویتامین. هر وقت احساس خستگی می کرد، فقط یکبار می گفت: یا الله! دوباره کارهایش را شروع می کرد.

یا رب! دارم به پرورگار متوسل می شوم، هیچ توسلی بالاتر از توسل به خودش نیست و بعد از خودش هم هیچ توسلی پر قدرت تر از توسل به ابی عبدالله علیه السلام نیست.

روشن دلم گردان به انوار جلال	یا رب به سرّ السرّ ذات بی مثال
با یک نظر درد فراقم ساز درمان	عمری است دل دارد تمنای وصال
نالم که شاید پرده از رخ برگشایی	گریم به کویت حالی از درد جدایی
من بنگرم آن حسن کل با دیده جان	تو افکنی بر من نگاه دل ربایی
با یاری ات حاجت به دیاری نداریم	یا رب به جز تو یاور و یاری نداریم
باز است بر بیچارگان درگاه سلطان	جز یاری ات با هیچ کس کاری نداریم

روضه مورد علاقه امام زمان علیه السلام

چقدر گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قیمت دارد که امام زمان علیه السلام قسم والله می خورد که: حسین! والله من برایت روز و شب گریه می کنم، اگر روزی اشک چشمم تمام شود، خون گریه می کنم. برای آن وقتی گریه می کنم که ذوالجناح با زین واژگون، با یال غرق به خون به خیمه ها برگشت. آنهایی که دختر ندارند، نمی دانند چه دارم می گویم. اولین کسی که از خیمه بیرون آمد، دختر ۱۳ ساله ات سکینه علیه السلام بود. تا چشمش به وضع اسب افتاد، چنان ناله زد که ۸۴ زن و بچه با پای برهنه بیرون ریختند. امام زمان علیه السلام می فرمایند: وقتی منظره اسب را دیدند، زیر حجاب موهای خود را پریشان کردند، بر سر و صورت لطمه زدند، نایستادند، پابرنه دویدند، به میدان کربلا آمدند، وقتی رسیدند، دیدند «و الشمر جالِس علی صدرِ احسین علیه السلام» شمر با آن بدن سنگین، روی بدن پر زخم ابی عبدالله علیه السلام نشسته است. زن و بچه دستها را به جانب آسمان برداشتند، فریاد می زدند: «وا محمداه! وا علیا!».

خدایا! به حقیقت زینب کبری علیه السلام مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله قرار بده! لحظه مرگ صورت های ناقابل ما را روی قدم های حسین علیه السلام قرار بده! زن، بچه ها و نسل ما را

توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

آنی از ابی عبدالله علیه السلام جدا نکن! دنیا و آخرت ما را دنیا و آخرت اهل بیت علیهم السلام قرار بده! خدایا! به حقیقت ابی عبدالله علیه السلام زندگی مردم این مملکت را با دست رحمت خودت سر و سامان بده! خدایا! بیماران ما را شفا عنایت فرما! خدایا! در این لحظه امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده!



جلسہ چہارم

عظمت قرآن

فهم آیات قرآن به مدروایات اهل بیت علیهم السلام

واجب است از نعمت بی نظیر و باعظمت فکر، دقت و اندیشه، در فهم آیات قرآن کریم استفاده کرد. اگر این قدرت معنوی و نعمت الهی در کنار قرآن بی کار بماند، از چه راه دیگری می توان ساختمان واقعی انسانیت را ساخت؟ مصالح این ساختمان، آیات کتاب الهی است، همراه با توضیحاتی که از اهل بیت علیهم السلام در کتابها نقل شده. عالمان شیعه در گذشته، زحمات فوق العاده ای را متحمل شدند، کتابهای باعظمتی مانند تفسیر عیاشی، تفسیر نورالثقلین و تفسیر برهان را نوشتند که بعضی از اینها حدود ۱۰ جلد است و از صفحه اول تا صفحه پایانی، نگاه توضیحی ائمه طاهرين علیهم السلام به آیات قرآن است که البته اگر از این فرهنگ گسترده بی نظیر کمک گرفته نشود، انسان در فهم بسیاری از آیات قرآن معطل و لنگ می ماند. اگر این اندیشه به کار گرفته نشود، به قول قرآن یا از طریق تحصیل یا از طریق گوش دادن، در قیامت، نسبت به قدرت فکر و اندیشه، حتماً دادگاهی برپا می شود به عنوان «کفران نعمت پروردگار». عده ای با شوق و ذوق می روند، تحصیل می کنند، زحمت می کشند و آیات قرآن مجید را درک می کنند، بر اینها واجب است که علم تحصیل شده از قرآن مجید را به مردم انتقال بدهند. بر مردم هم واجب است که برای تأمین خیر دنیا و آخرت خود، در چنین مجالسی که حقایق قرآن بیان می شود، شرکت کنند: ﴿قُلُوا نَفَرًا مِّنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۱ چرا از هر جمعیتی گروهی کوچ و حرکت نمی کنند،

۱. توبه: ۱۲۲.

برای این که دین‌شناس شوند «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذْ رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» و ملت، استان، شهر و کشور خود را با آیات قرآن هشدار بدهند و بیدار کنند؟ «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» برای این که اهل آن شهر، استان و مملکت، نسبت به تمام کارهای خود مواظبت کنند و جاهلانه در گمراهی، گناه، فساد و معصیت نیفتند.

خشوع و فروپاشی کوه از عظمت قرآن

در آیه ۲۱ سوره مبارکه حشر، خداوند متعال با پیغمبر ﷺ گفتاری دارد که یکی از آیات شگفت‌آور قرآن کریم است. به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ»^۱ اگر من این قرآن را به یک کوه نامعینی، کوه برافراشته‌ای در کره زمین، کوه سر به فلک کشیده‌ای نازل می‌کردم: «لَرَأَيْتَهُ» با چشم خودت می‌دید: «خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» کل آن کوه در برابر عظمت خدا و نزول قرآن فروتنی می‌کرد و از شدت فروتنی متلاشی می‌شد.

اینجا دو نکته خیلی عجیب به نظر می‌رسد: یکی این که به نظر قرآن، کوه فهم و شعور دارد؛ اگر قرآن مجید بر کوه برافراشته نازل می‌شد؛ یعنی آن کوه قرآن را درک می‌کرد، وحی الهی را می‌فهمید. البته تنها کوه نیست که شعور، درک و فهم دارد. در سوره اسراء، جزء حدود پانزدهم قرآن، پروردگار می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^۲ این ترکیب «إِنْ مِنْ شَيْءٍ»، شیء «الف و لام» ندارد. در زبان عرب به کلمه‌ای که الف و لام ندارد، نکره می‌گویند؛ یعنی ناشناس. به کلمه‌ای که الف و لام دارد، شناخته شده است، وقتی من با یک عرب صحبت می‌کنم، می‌گویم: «رَأَيْتَ الْكِتَابَ»، کتاب الف و لام دارد، او می‌فهمد که من چه کتابی را می‌گویم، ولی وقتی می‌گویم «رَأَيْتَ كِتَابًا»، کتابی را دیدم، نمی‌داند در چند میلیارد کتاب کره زمین، کدام را می‌گویم. اینجا کلمه «شَيْءٍ» در آیه الف

۱. حشر: ۲۱.

۲. اسراء: ۴۴.

و لام ندارد و نکره است. حرف «إن» در زبان عرب، حرف نفی است و عبارت دیگرش «ما من» است، افاده عموم می‌کند؛ یعنی چیزی را استثنا نکن! یک دانه، ذره، اتم، هسته مرکزی اتم و الکترون را نیز استثنا نکن!

نماز و تسبیح باشعور عالم هستی

هرچه که من در این عالم آفریدم: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» دائم، همواره و پیوسته تا در این عالم وجود، وجود دارد و هست، خدا را تسبیح می‌گوید؛ یعنی پروردگار را از هر عیب و نقصی منزّه می‌کند.

چه موجودی در این عالم بی‌شعور است که هم خدا را نمی‌فهمد و هم اهل تسبیح نیست؟ آیه می‌گوید: هیچ موجودی، بلکه هرچه در این عالم هست، تا هست «يُسَبِّحُ» با فعل مضارع. گاهی قرآن «سَبَّحَ» دارد که البته سبوح‌های قرآن هم مسلوب از زمان است؛ یعنی آنجا بحث ماضی، حال و مضارع وجود ندارد. این فعل گرچه در قرآن به شکل ماضی آمده؛ اما زمان در آن مطرح نیست، ولی «يُسَبِّحُ» فعل مضارع بوده، طبیعتاً به معنای همواره و پیوسته است. چیزی در این عالم وجود ندارد، مگر این که خدا را از هر عیب و نقصی منزّه می‌کند و پاک می‌شمارد. معنی آن این است که کل موجودات عالم؛ دیدنی، ندیدنی، شهودی، غیبی، ظاهری و آشکاری، از شعور برخوردارند.

بعد قرآن می‌فرماید: «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۱ شما تسبیح موجودات عالم را درک نمی‌کنید. فرکانس گوش شما چیزی نیست که بتواند صدای تسبیح موجودات را درک کند. اگر بنا بود گوش ما تمام صداها را بشنود، در عالم پنج دقیقه استراحت نداشتیم. اگر بنا بود چشم ما تمام موجودات را ببیند، ما زنده نمی‌ماندیم. اگر پروردگار عالم دو دقیقه پرده از برزخ بردارد و ما ارواح معذب در برزخ را ببینیم، قلب ما از حرکت می‌ایستد؛ چون تحمل دیدنش را نداریم. فشار تماشای آن عذاب، قلب را از کار می‌اندازد. گوش را به

۱. همان.

گونه‌ای آفریده که هر صدایی را نشنویم. چشم را به گونه‌ای آفریده که هر تصویری را نبینیم، این‌ها نعمت خداست. این که می‌فرماید: «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» شما تسبیح موجودات را نمی‌شنوید و نمی‌فهمید، نمی‌خواهد بر سر ما بزند، می‌خواهد بگوید که اگر گوش‌تان دائم پر از صداهای تسبیح در این عالم بود، چه می‌کردید؟ اگر بنا بود چشم‌تان تمام دیدنی‌ها را ببیند، چه می‌کردید؟

از این آیه سوره حشر و یک آیه عجیب در سوره نور که پروردگار می‌فرماید: آسمان‌ها - که بعضی از شما عزیزان درباره آسمان‌ها فقط کلی می‌دانید؛ اما جزئی آن را که هیچ کس نمی‌داند - ترکیبی از میلیاردها کهکشان است و هر کهکشانی ترکیبی از میلیاردها ستاره، ماه و خورشید که حجم، وزن و عظمت آن‌ها نامعلوم است. صریحاً در آیه شریفه می‌فرماید: آسمان‌ها، زمین، درختان، جنبندگان، همه دارای نماز و تسبیح هستند. عجیب این است که آیه می‌فرماید: ﴿كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۱ کل موجودات به نماز و تسبیح‌شان آگاهی دارند.

حقیقت بی‌نمازی

نکته‌ای را باید اینجا بگوییم: بی‌نماز؛ یعنی بیگانه از کل عالم آفرینش، یک غریبه، تنها، بدبخت؛ چون قرآن در سوره نور می‌فرماید که کاروان هستی با تمام موجوداتش در نماز است. وقتی کاروان هستی با کل موجوداتش در تسبیح‌اند، آن کسی که اهل نماز نیست، به کل عالم پشت کرده است. در قیامت هم کل هستی به او پشت می‌کنند؛ زیرا آخرت عکس العمل دنیاست. آخرت چیز مستقلی نیست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرت‌بین می‌فرماید: «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ»^۲ دنیا وابسته به آخرت و آخرت وابسته به دنیاست. هر چه اینجا می‌کارید، در آخرت درو می‌کنید. کسی که در دنیا به تمام موجودات هستی پشت کرده، نماز نمی‌خواند؛ یعنی: موجودات عالم خلقت! من با شما رفاقت، هماهنگی، رابطه و ارتباطی ندارم، با شما هم‌قدم نیستیم. در قیامت نیز کل قیامت به او پشت می‌کنند.

۱. نور: ۴۱.

۲. عوالی اللئالی، ص ۶۶، باب ۲۶۷، ح ۱.

در این زمینه می‌توانید آیات قرآن کریم را بخوانید که در قیامت، پشت‌کرده‌های به کل موجودات ناله می‌زنند: خدایا! ما را برگردان! ناله‌شان هم در جهنم است، نه در صحرای محشر. جهنمی‌ها پنج بار با خدا صحبت می‌کنند، یکی در سوره فاطر است: ﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا﴾^۱ در میان عذاب‌های گوناگون ناله می‌کنند و فریاد می‌زنند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا» تو که قدرت داری، ما را از جهنم بیرون بیاور! «نَعْمَلُ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» یکبار دیگر به دنیا برویم و با کل هستی آشتی کنیم و با کل هستی، هم‌عمل و صالح شویم. خود پروردگار جواب می‌دهد: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ» آیا به اندازه‌ای که بیدار می‌شدید و اهل عبادت و هماهنگی با هستی می‌شدید، من به شما وقت ندادم؟ جوابی ندارند بدهند. بعد خدا می‌فرماید: این عذاب را بچشید که شما در قیامت یک یار هم ندارید؛ یعنی کل عالم محشر به شما پشت کرده‌اند، چنان که شما در دنیا به کل عالم هستی پشت کرده بودید. از مجموعه این آیات استفاده می‌شود که کوه شعور، درک و فهم دارد. اگر درک و شعور نداشت، اصلاً نازل شدن این آیه حکیمانه نبود، بلکه کاملاً بی‌مورد بود. آیه را بخوانم، ببینید چقدر موج علمی، طبیعی و توحیدی دارد؟ به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ».

اعتقاد شیعه به عدم تحریف قرآن

«هذا القرآن»؛ یعنی همین قرآنی که در دست همه ماست. قرآنی که در اختیار ماست، همانی است که زمان پیغمبر ﷺ نازل شده. به حضرت قرائت قرآن را یاد داده و نظام قرآن هم کار خود خدا بوده است: ﴿إِن عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾^۲ که این سوره‌ها به چه ترتیب باشد، این کار حضرت حق است.

۱. فاطر: ۳۷.

۲. قیامت: ۱۷.

توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

بعد از حیات پیغمبر ﷺ تنها کاری که برای قرآن کردند، در یک جلسه با شرکت امیرالمؤمنین ﷺ برای غیر عرب، اعراب‌گذاری شده؛ نه سوره‌ای را جابه‌جا کردند، نه اضافه و نه کم شده است. تمام بزرگان شیعه که وارد بحث قرآن شده‌اند، نوشته‌اند: اعتقاد، باور و یقین ما این است که این قرآن، همان قرآنی است که بر پیغمبر اسلام ﷺ نازل شده، و گرنه حجت خدا بر ما تمام نبود. حیب من! اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردم، کوه نامعینی: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ» پس طبق قرآن، کوه فهم و شعور دارد. می‌توانسته قرآن را دریافت کند و بفهمد: «لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا» می‌دیدى که کوه کمال فروتنی را در برابر قرآن و خدا به جا می‌آورد: «مُتَّصِدًّا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» و از سنگینی معنویت قرآن، تکه تکه می‌شد، باقی نمی‌ماند. این مقدمه بود.

بازخواست امت پیغمبر ﷺ در برخورد با قرآن

و اما دنباله آیه، با ما دارد حرف می‌زند. خدا در جمله اول با پیغمبر ﷺ حرف زد. در جمله بعد، با ما حرف می‌زند: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» اگر من یکی از این مثل‌ها، همین قرآن را به کوه نازل می‌کردم، می‌دیدى، از عظمت وحی خدا فروتنی می‌کند و قطعه قطعه می‌شود. همین قرآن برای مردم بیان می‌کند: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» برای چه؟ این مثل‌ها را برای چه برای ما می‌زنی؟ که چه بشود؟ نتیجه‌اش: «أَلَمْ يَتَفَكَّرُونَ» تا بیایند، بنشینند و اندیشه کنند که بعد از ۶۰ سال با قرآن چه کردند! اگر به کوه نازل می‌کردم، چنان می‌شد. شما انسان‌ها در این ۶۰-۵۰ سال در این کره زمین، از قرآن چه اثری برداشتید؟ قلب، عقل، عمل، اخلاق، روش خانوادگی، روش اقتصادی، روش معاشرتی و روش سیاسی‌تان، از این کتاب من چه اثری برداشتید؟ اگر این کتاب را به کوه نازل می‌کردم: «مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» فروتن و قطعه قطعه می‌شد، ولی من این قرآن را که برای کوه نازل نکرده‌ام، به چه کسی نازل کرد؟

همه فکر می‌کنند قرآن به یک نفر نازل شده است. مگر خداوند متعال فقط به آن یک نفر توجه داشت؟ یعنی قرآن را برای یک نفر فرستاد؟ قرآن را برای انتقال به همه، به قلب او نازل کرد تا روز قیامت، لذا در قرآن می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» این که دیگر یک نفر نیست «علیکم» ضمیر جمع است. این کتاب را به همه شما، تک تک شما مرد و زن نازل کردم. برای تمام جوانب زندگی‌تان روشن‌گر و نور مبین است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»^۱ من این قرآن را فرستادم، نور و روشن‌گر است، تا شما در تاریکی جهل، نفهمی و ندانم‌کاری زندگی نکنید؛ چون زندگی در تاریکی جهل، ندانم‌کاری و بی‌معرفتی، خسارت کامل است و من خسارت شما را دوست نداشتم: «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ» وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ^۲ من این آیه را خیلی تهرانی معنا کنم؛ رضایت ندارم یک نفر از شما انسان‌ها، در کل کره زمین به جهنم بروید. وقتی رضایت ندارم که به جهنم بروید، زندگی‌تان پر از فساد و سرگردانی باشد، رضایت ندارم زندگی شما پر از گره و مشکلات باشد، قرآن مجید را نازل کردم که دنیا و آخرت آبادی داشته باشید: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» بنشینید فکر کنید که چه استفاده‌ای از قرآن در زندگی‌تان کرده‌اید؟ با حلال قرآن، حرام قرآن، حقایق قرآن، اشارات قرآن، آیات خانوادگی قرآن، آیات اقتصادی قرآن و آیات معاشرتی قرآن، چه کار کردید؟ چقدر قرآن در زندگی شما طلوع و تجلی دارد؟ چقدر زندگی شما با قرآن مجید هماهنگ است؟ درباره این مطلب فکر کنید، هر روز هم فکر کنید: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» بتفکرون فعل مضارع است؛ یعنی پیوسته و دائم فکر کنید.

درمان‌گری قرآن برای امراض روحی

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «أهل القرآن أهل الله و خاصته»^۳ اهل قرآن بندگان ویژه خداوند هستند. معنی واقعی این روایت چیست؟ امام باقر علیه السلام بنا به نقل شیخ کلینی علیه السلام در

۱. نساء: ۱۷۴.

۲. زمر: ۷.

۳. کنز العمال، ح ۲۲۷۸.

جلد دوم کتاب شریف «کافی» اهل قرآن را این‌گونه معرفی می‌فرماید: «رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ» انسانی است که با قرآن در ارتباط است و آن را می‌خواند؛ یعنی نسخه را می‌خواند: «فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى قَلْبِهِ»^۱ می‌نشیند از طریق قرآن، بیماری‌های قلب را شناسایی می‌کند. بیماری‌های قلب چیست؟ کدامش را بگویم؟ می‌خواهید یکی را بگویم که با همین یکی، حساب بقیه بیماری‌ها را خودتان برسید؟ آیه ۱۸۰ سوره مبارکه آل‌عمران، اسم این بیماری طبق خود آیه شریفه «بخل» است.

کسی که عالم است؛ یعنی سرمایه علمی دارد؛ اما در خرج کردن علم بخیل است، یا یک نفر سرمایه فکری دارد؛ اما در خرج کردن آن بخیل است، کسی سرمایه مالی دارد؛ اما در خرج کردن آن مال بخیل است. وقتی قرآن در کنار تمام نعمت‌ها، بخل را اسم می‌برد، در آیه ۱۸۰ آل‌عمران بخیل مالی را می‌گوید، اگر به شما بگویند یک آیه از کوه سنگین‌تر است، باور کنید. در این آیه می‌فرماید: کسانی که در کنار مال عطاشده من، بخل دارند، در قوم و خویش و خانواده آن‌ها خلأها خیلی زیاد است؛ خلأهای دینی و مذهبی که با پول می‌شود این خلأها را پر کرد؛ اما ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲ آن که من از احسان خود به او مال و ثروت عطا کردم، به قول شما دست و دلش به خرج کردن نمی‌رود، مالش حبس و ثروتش اسیر است، ۵۰-۶۰ سال بعد می‌میرد و بعد هم قیامت برپا می‌شود، آیه وضع قیامت این شخص بخیل را می‌گوید: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ» روز قیامت به وزن ثروتش گردن‌بند فلزی از آتش جهنم درست می‌کنم و به گردنش می‌اندازم. چه کسی می‌خواهد این گردن‌بند را در بیاورد؟ هیچ کس. کسی نیست تا این گردن‌بند را در بیاورد؛ چون او به آیات و روایات انفاق و عقل پشت کرده، مستحق جریمه است.

«وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى قَلْبِهِ» قرآن را می‌خواند، به این آیه عجیب می‌رسد که بخیل در قیامت به وزن ثروتش گردن‌بند فلزی از آتش جهنم به گردنش

۱. الخصال، ج ۲، ص ۱۴۲.

۲. آل‌عمران: ۱۸۰.

می‌اندازند. اگر از قرآن اثر بردارد، همان وقت بخلش علاج می‌شود: «فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ» یک بیماری بخل است؛ اما ربا، حرص، حسد و کبر از دیگر بیماری‌ها هستند. برادران و خواهران! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: هر یک از این بیماری‌ها، به اندازه قدرتش، انسان را از فیوضات پروردگار در دنیا و آخرت محروم می‌کند. خدا یک مورد بخلش را می‌گوید که بخیل را جهنمی می‌کند؛ اما حسد و کبر و... نیز هستند: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» من این مثل‌ها را برای مردم بیان می‌کنم که اندیشه کنند تا ببینند کل زندگی‌شان چه مقدار با قرآن هماهنگ است؟ بعد از ۵۰ - ۶۰ سال خورشید قرآن چه مقدار از افق زندگی‌شان طلوع کرده است.

مناجات آخر مجلس

خدایا! فقیر، تهیدست، محتاج و نیازمند هستیم. فساد زمانه به قدری قوی است که ما به تنهایی نمی‌توانیم خود را نگهداریم. اگر به داد ما نرسی، دست ما را نگیری، ما را یاری و کمک نکنی، ما دنیا و آخرتمان را باختیم. خدایا! به حضرت داود علیه السلام فرمودی: ای داود! امکان ندارد گدایی به در خانه آمده باشد، من دست رد به سینه او زده باشم. خدایا! ماه، ماه عزای ابی عبدالله علیه السلام است. ایام اربعین نزدیک است. اگر دست ما را نگیری، اگر به ما کمک ندهی، اگر به ما یاری نرسانی، هیچ چیز از ما نمی‌ماند. تنها چیزی که از ما می‌ماند، یک بدن، شکم و شهوت است، دیگر چه می‌ماند؟

لطف الهی به الهی زار	نیز امید است دهد وصل یار
عشق مرا سوی نگار آورد	سوی بهشت رخ یار آورد
از می آن ساقی شیرین لبم	لطف کند صبح نماید شبنم
در گذرد از گنهم لطف دوست	لطف چنین پرگنهی را نکوست
درگذر ای دوست گناه مرا	صبح کنی شام سیاه مرا
در دلم افروز تو نور یقین	با همه اختیار کنم همشین ^۱

۱. شعر از مرحوم آیت‌الله الهی قمشاهی.



روضه شش ماهه اصغر علیه السلام

مگر بچه شش ماهه چقدر آب لازم داشت؟ در آن وضع باید پنبه در آب می گذاشتند و به لبش می کشیدند؛ اما همه می دانید به چه وضعی بچه را سیراب کردند؟ بچه در بغل بابا دارد دست و پا می زند، سر روی زمین افتاده، بابا دارد با مردم حرف می زند:

کوفیان، این قصد جنگیدن نداشت	این گلوی تشنه ببریدن نداشت
لاله چینان دست تان بیریده باد	غنچه پژمرده ام چیدن نداشت
این که با من سوی میدان آمده	نیستی جز آب نوشیدن نداشت
با سه شعبه غرق خونس کرده اید	آن که حتی تاب بوسیدن نداشت
گریه ام دیدید و خندیدید، وای	کشتن شش ماهه خندیدن نداشت
دست من بستید و پای افشان شدید	صید کوچک پای کوبیدن نداشت
از چه دادیدش نشان یکدگر	شیرخوار غرق خون دیدن نداشت

بچه را پشت خیمه ها برگرداند، خواهرش را صدا زد، شیرخواره غرق به خون را به خواهر داد، خودش روی زمین نشست، صدا زد: خدایا! این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند! بعد قبر کوچکی کند. وقتی گلوی بریده را روی خاک گذاشت، دید صدای مادر دارد می آید:

مچین خشت و لحد تا من بیایم تماشای رخ اصغر نمایم



جلسہ پنجم

ایمان و باور حقیقی

ایمان حقیقی آل عمران

در توضیح آیات ۳۵-۳۷ سوره مبارکه آل عمران، دو بحث به مقدمات مهمی سپری شد. در این آیات، سخن از یک مادر و یک دختر و یک آموزگار و تغذیه پاک و سالم بود که این مادر، دختر و آموزگار، از ارزش‌های بسیار والای اخلاقی و عملی برخوردار بودند. در عمل صالح، اخلاق، عبادت، سلامت فکر و سلامت جان، پرونده کاملی دارند. دقت در این چند آیه تمام این مسائل را روشن و واضح نشان می‌دهد. علت این که این مادر، دختر و آموزگار با تغذیه پاک و سالم، با چنین ارزش‌هایی بار آمده و روبه‌رو شدند و افق وجودشان محل طلوع ارزش‌های الهی، اخلاقی، انسانی، عملی و فکری شد، چه بود؟

از عمق و باطن آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام استفاده می‌شود که بستر این رشد و ظهور کمالات و طلوع خورشید ارزش‌ها، از وجود این مادر، دختر و آموزگار، ایمان واقعی و باور حقیقی نسبت به پروردگار مهربان عالم بوده است. به عبارت ساده‌تر، هر کدام از این سه نفر، در حد ظرفیت‌شان از توحید کامل برخوردار بودند و این اقتضای ایمان، توحید و باور کردن خداست که در تمام امور زندگی، به انسان جهت درست، نوری و پاک می‌دهد.

کتابی به نام «التصفیه» هست، البته در کتاب‌فروشی‌ها پیدا نمی‌شود، این کتاب هزار سال قبل نوشته شده و نکات باارزشی دارد. یک نکته این کتاب این است که یکی از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که معروف است، از نعمت وجود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مسئولیت، عقل، فطرت و نعمت‌های پروردگار درست استفاده نکرد و منحرف شد، در هنگام سفر ابی‌عبدالله علیه‌السلام از مدینه به مکه با



حضرت برخورداردی داشت، برخوردار نفرت آوری بود. این گونه شدن فقط برای خصلت مادی‌گری و برای تسلط خواسته‌های نامشروع به انسان و ضعف ایمان و باورها است. انسان پیغمبر ﷺ، امیرالمؤمنین، امام مجتبی و ابی‌عبدالله الحسین (علیهم‌السلام) را ببیند و کنار نزول وحی زندگی کند، نه مثل ما که فقط قرآن را می‌بینیم، و جهت زندگی را از سوی خدا به سوی کفران نعمت، ناسپاسی و شهوات مادی برگرداند! وقتی ایمان ضعیف باشد، انسان در معرض هر نوع خطری است. این دیگر حرف منبر نیست. مطلبی است که تاریخ حیات بشر آن را ثابت کرده.

معامله پر ضرر گمراهی با هدایت

در قرآن کریم و روایات از این نمونه مردان و زنان چپ‌کرده زیاد می‌بینیم. به قول قرآن مجید، این‌ها آخرت را به قیمت به دست آوردن چند روزه دنیا، بر اساس خواسته‌های نامشروع‌شان فروختند و خیلی بدبخت هستند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ﴾^۱ تجارت این‌ها سودی نکرد؛ چون: «اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ» هدایت الهی را برای به دست آوردن گمراهی معامله کردند. این معامله را انجام دادند، بعد مدتی در دنیا زندگی کردند، چه مدتی؟ اگر من بزرگ‌ترین چهره‌هایشان را برای شما بگویم که چقدر در این دنیا بودند، بهت‌زده می‌شوید. کل زمان حکومت یزید از سه سال کم‌تر بود، بعد از بین رفت. کل حکومت هارون به ۱۵ سال نکشید. کل حکومت رضاخان با تمام فسادهایی که بر این مملکت حاکم کرد و هنوز جبران نشده و نمی‌شود، ۱۶ سال بود. این‌ها عمرها و حکومت‌های طولانی نداشتند.

معامله بیداران عالم با خدا

استادی داشتم که تقریباً ۶۰ سال پیش از دنیا رفت. مجتهد، حکیم، عارف، عاشق، عالم و مربی بود. با تمام عظمت، موقعیت و مقامش، روزهای عاشورا پیراهن سیاه می‌پوشید،



پابرهنه، به خودش گل می‌زد، میان‌دار سینه زنان بود. من ۶۰ سال است نمونه او را پیدا نکرده‌ام. نمی‌دانم هست یا نه؟ ۶۰ سال پیش، بالاترین مراسم احیای کشور، حال احیا، حرف‌های احیا، گریه احیا و نفس احیا برای او بود. اجازه (استفاده از) بلندگو هم نمی‌داد، می‌گفت: مسجد داخل محل است، همسایه زیاد دارد، مبادا صدای بلندگو بیرون برود، مردم مریض داشته باشند، پیرمرد و پیرزن داخل خانه باشد، بی‌حوصله باشند، من نمی‌توانم در قیامت جواب این احیای آزاردهنده را بدهم. به قول شما، تزه‌های عجیبی داشت. هر سه شب احیا هم روی منبر از پهنای صورتش اشک می‌ریخت. داستان برای بعد از نابودی رضاخان و سر کار آمدن پسرش و شیوع فساد بود، می‌گفت: من از مردن در تهران و دفن شدن در این زمینی که پر از فساد است و زیرش عذاب الهی، می‌ترسم. خدایا! مرگ مرا اینجا قرار نده! اعمال حجت در منا تمام شد، از دنیا رفت. دعا‌های مستجاب دیگری هم داشت. این‌ها را خود من شاهد بودم، کسی برایم نگفته است. گاهی در اوج حرف‌های الهی، این یک خط شعر را می‌خواند و خودش را می‌خورد:

مست‌اند ذرات جهان، هشیار کو، هشیار کو در قیل و قال‌اند این همه، بیدار کو، بیدار کو
امروزه بیداری در دنیا خیلی کم است. در مملکت ما هم مثل تمام دنیا، خیلی کم است که انسان‌ها در آن بیدار باشند و هیچ چیز را با غیر پروردگار معامله نکنند. چند جوان در این مملکت داریم که پدر و مادر جلوی فروتنی کرده، خون گریه می‌کنند و می‌گویند: این دختری که تو در کوچه، دانشگاه، قطار یا سفر دیدی، در هیچ زمینه‌ای مناسب تو و خانواده ما نیست، راست هم می‌گویند. آیا جوان‌ها گوش می‌دهند؟ چند جوان قبول می‌کند؟ پای خود را در یک کفش می‌کنند و می‌گویند: یا این، یا غیر از این ابداً. بعد هم به این دخترها یا دخترها به پسرهای جالبی می‌زنند که اگر تو در زندگی من نیایی، می‌خواهم دنیا نباشد. دنیا که هشت میلیارد جمعیت دارد، به خاطر یک دختر ۱۷-۱۸ ساله نباشد؟ در این دنیا امام زمان علیه السلام زندگی می‌کند، امیرالمؤمنین علیه السلام در «تهج البلاغه» می‌فرمایند: تعداد زیادی از فرشتگان روی زمین این دنیا مشغول عبادت هستند: «مُصَلِّي مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهِيْطُ



وَحْيِ اللَّهِ^۱ به چه قیمتی دنیا نباشد؟ چه معاملات بدی بین مردم در کره زمین و ایران می‌شود! «اَشْتَرُوا الصَّلَاةَ بِالْهُدَى» هدایت الهی را که محصول زحمت ۱۲۴ هزار پیغمبر است، به قیمت خریدن گمراهی می‌فروشند. این خوب معامله‌ای است؟ این معامله درستی است؟ سودش چیست؟ به چه اندازه خسارت و زیان دارد؟ چقدر؟ برای دو سال؟ بیشتر این ازدواج‌های ناباب به یک سال هم نمی‌کشد، به هم می‌خورند. این که داری طلاقش می‌دهی یا این پسری که از او داری جدا می‌شوی، همانی است که می‌گفتی اگر تو نباشی، می‌خواهم دنیا نباشد، پس چه شد؟ معلوم می‌شود معاملاتنی که با خدا انجام نمی‌گیرد، باطن آن‌ها لجن است، ریشه ندارد، بر هیچ چیز استوار نیست، پوک است و فرو می‌ریزد. نه فقط ازدواجش، معاملات، معاشرت‌ها و برخوردها هم همین‌طور است. این‌ها درس هستند. وقتی انسان زندگی‌شان را نگاه می‌کند، باید یک چشم دارد، ده هزار چشم دیگر هم قرض کند، خودش را بپاید [مواظبت کند].

حکایت چوپان معامله‌گر با خدا

این شخص می‌گوید: با ۴-۵ نفر از مدینه سفری را آغاز کردیم، نصف راه را طی کرده بودیم که دوستان به من گفتند: ما که با هم هستیم، غذای پختنی خوبی بخوریم؟ به دوستان گفتم: چه چیزی میل دارید؟ گفتند: یک بره بخریم، ذبح کنیم، کباب نابی درست کنیم، در این بیابان دلی از عزا دریاوریم. گفتم: باشد. گوشه بیابان، چوپانی را دیدم که ۴۰-۵۰ گوسفند و بره داشت، آن‌ها را می‌چراند. چوپان سیاه‌چهره بود و لباس کهنه‌ای داشت، به او گفتم: یک بره به من بفروش!

ارتباط با خدا، توجه به خدا و باور داشتن خدا وسط بیابان، در چوپانی که نه دانشگاه دیده، نه معلم، نه سواد دارد، نه کتاب خوانده است، خدا به او نور داده، گفت: این گوسفندها و بره‌ها برای من نیست، مالک دارند، مالکش هم در روستایی، مقداری دورتر است. من آن‌ها را



می‌آورم و می‌چرانم، غروب برمی‌گردانم، مالک به من مزد بخورنمیری می‌دهد. به او گفتم: قیمت بره در این ده چه مقدار است؟ مثلاً گفت: ده دینار. به او گفتم: یک بره به من بده! ۵۰ دینار به تو می‌دهم. اربابت سر برج ۵۰ دینار به تو می‌دهد؟ گفت: نه. ۵۰ دینار را در جیبت بگذار، برای خودت باشد.

گفتم: غروب که رفتی، صاحب گله به تو می‌گوید: یک بره کم است، بگو: گرگ حمله کرد، آن را پاره کرد و خورد. گفت: من این کار را نمی‌کنم؛ چون صاحب گوسفندها صددرصد به من اطمینان دارد، اگر به او بگویم برهات را گرگ پاره کرده، قبول می‌کند، هیچ چیز هم به من نمی‌گوید، مرا بیرون هم نمی‌کند. آدم مهربان و خوبی است. من غروب این دروغ را به صاحب گله می‌توانم بقبولانم، او هم قبول می‌کند، ولی در قیامت، نمی‌توانم این دروغ را به پروردگار بقبولانم، این را چه کار کنم؟ به پروردگار در محشر و در دادگاه بگویم بره را گرگ پاره کرد؟ خدا که می‌داند بره را گرگ پاره نکرده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۱ ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾^۲ خدا که می‌داند این بره را گرگ پاره نکرده، می‌داند به شما داده و ۵۰ دینار هم گرفته و خورده‌ام. این کار را نمی‌کنم. این معنی باور داشتن خدا در بیابان از یک پابره‌نه سیاه چهره درس نخوانده است.

جنایت روزافزون باسوادان بی‌دین در دنیا

دو میلیون درس خوانده در این عالم، یک ذره خدا را باور ندارند. تعدادی به عراق آمدند، همه فوق لیسانس و دکترای نظامی بودند، یک میلیون نفر را کشتند و رفتند. چقدر درس خوانده به افغانستان آمدند، ۳۰ سال است که دارند مرد و زن را قربانی می‌کنند. قبل از این که الجزایر به استقلال برسد، سران فرانسه ۱۰۰ هزار نفر رزمنده الجزایری را که فقط می‌گفتند مملکت برای خودمان است، معدن‌ها برای خودمان است، شما برای فرانسه هستید، ما در آفریقا، شما اینجا چه کار دارید؟ ۱۰۰ هزار نفر را ردیف کردند؛ مدارک و سندش موجود است.

۱. آل عمران: ۱۱۹.

۲. نساء: ۱۲۶.

همین درس خوانده‌ها، گودال بزرگی را در بیابان، پر از نفت سیاه کردند، هر ۱۰۰ هزار نفر را زنده زنده سوزاندند. علم که بازدارنده نیست. آن چیزی که بازدارنده از فسادها، خرابکاری‌ها، دزدی‌ها، اختلاس‌ها، ظلم‌ها و کبر در برابر بندگان خداست، ایمان به خداست. اگر دانش بازدارنده بود که امروزه فساد در عالم نبود. در هیچ روزگاری به اندازه این زمان در دنیا دانشگاه، کتابخانه، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا به این اندازه نبوده، هیچ روزگاری هم فساد به این مقدار نبوده است. این که قرآن اصرار به ایمان دارد، این که قرآن سرمشق‌های ایمانی نشان می‌دهد نه به خاطر این است که بنده بنشینم و آیات عربی قرآن را چند صفحه بخوانم و خسته شوم و کنار بروم، بلکه برای این است که این سرمشق‌ها را از آیات بشناسم و از آن‌ها درس زندگی بگیرم.

حکایتی از برکات معامله کنندگان با خدا

۵۰ سال پیش، پدرِ مادرم، روز هفتم محرم، به شکل عجیبی از دنیا رفت. مادرِ مادرم ساعت دو بعدازظهر از دنیا رفت، بردیم دفنش کردیم، به خانه برگشتیم. دایی‌ها و پدرم نشستند تا اعلامیه ختم بنویسند. پدرِ مادرم گفت: ننویسید! کار دوباره نکنید! اعلامیه باشد، من امشب بعد از نماز عشا از دنیا می‌روم، برای هر دوی ما یک ختم بگیرید. گفتند: آقا جان! الحمدلله شما سالم و خوب هستید. فرمود: انتقال به عالم بعد، کاری به بیماری و سلامت ندارد. من باید بروم، راه رفتنم را باز کرده‌اند. در سلامت کامل بود. نماز عشا را خواند، سلام سوم را داد، رو به پروردگار کرد و گفت: وعده دادی که در بزنگاه به داد بندهات برسی، الآن همان بزنگاه است. لا اله الا الله و ذکرش را گفت و بر سر جانماز خوابید و از دنیا رفت. ایشان برای من نقل کرد (آن وقت که من نوجوان بودم) گفت: با ۱۰-۱۵ نفر برای رفتن به مشهد همراه شدم. در کاروان‌سراهای بین راه می‌ماندیم. یک روز صبح آفتاب زده بود، خرج در دست من بود، به من گفتند: سید! برو برای رفتن تا شاهرود قند، چای، نخود، لوبیا و دیگر وسایل را بخر تا بار کنیم و برویم! گفت: در همین منطقه‌ای که اکنون ما نشستیم، اول طلوع آفتاب، آن‌ها داخل کاروان‌سرا بودند، من به مغازه‌ای که درش باز بود، رفتم. این



صاحب مغازه‌ها پدران گذشته شما مردم بودند. گفت: وارد مغازه شدم، سلام کردم. مغازه‌دار نگاهی به من کرد و گفت: خدمت حضرت رضا علیه السلام می‌روید؟ گفتم: بله. گفت: گرد و غبار لباس را داخل مغازه من بتکان تا اینجا برکت بگیرد! به او گفتم: من قند، چای، نخود، لوبیا و عدس می‌خواهم، ۸۷۰ قلم جنس خواستم. خوب دقت بفرمایید که پدران ما چگونه بودند!

گفت: بنشین! تمام این جنس‌هایی که می‌گویی، دارم؛ این گونی قند، این ظرف چای، این نخود، این لوبیا و عدس؛ اما به تو نمی‌فروشم. گفتم: مرا می‌شناسی؟ گفت: نه، اولین بار است که تو را دیدم. گفتم: من هم که شما را نمی‌شناسم، زندگی من در محله‌های اصفهان است، اینجا سمنان و دامغان، با توجه به این که مرا نمی‌شناسی، چطور به من جنس نمی‌دهی؟ گفت: بنشین! آن طرف را نگاه کن! آن مغازه سومی را نگاه کن! گفتم: دارم نگاه می‌کنم. گفت: من صبح آمدم، کلید انداختم تا در مغازه را باز کنم، چشمم به کاسب آن مغازه افتاد، دیدم چهره‌اش گرفته است. مغازه را باز نکرده، رفتم سلام کردم، به او دست دادم و گفتم: چرا چهره‌ات گرفته است؟ گفت: من امروز بدهی دارم، دیروز به اندازه‌ای که بدهی امروز را تأمین کنم، جنس نفروختم، ناراحت هستم، می‌خواهم بدهی مردم به ظهر نکشد. من قول دادم تا اذان ظهر امروز بدهی را می‌دهم؛ اما ندارم که بدهم. (بعد گفت:) بلند شو برو این جنس‌ها را از او بخر! دل غمناکی را شاد کن که خدا هم در قیامت به من لطف کند که بنده‌اش را شاد کردم.

مناجات آخر مجلس

کل محور زندگی این مادر، دختر و معلم در این آیات خدا بود، خدا. تا فرداشب: **قُلِ اللَّهُمَّ** **دَرْهُمُ** خدایا! خودم را می‌گویم. من که نه این بندگان را می‌شناسم و نه از وضع‌شان خبر دارم؛ اما از خودم که خبر دارم، می‌توانم با تو حرف بزنم. خدایا! عمر کمی نیست که نمکت را خوردم و نمکدان را شکستم، بد کردم. خدایا! هر طوری بود مرا گرداندی؛ اما من هیچ جور با تو راه نیامدم.

ز هرچه غیر یار استغفرالله ز بود مستعار، استغفرالله
 جوانی رفت و پیری هم سرآمد نکردم هیچ کار، استغفرالله
 نکردم یک سجودی در همه عمر که آید آن به کار، استغفرالله
 ز گفتار بدم صد بار توبه ز کردارم، هزار استغفرالله
 زبان کان تر به ذکر یار نبود ز شَرِّش الحذار، استغفرالله
 شدم دور از دیار یار ای فیض من مهجور زار، استغفرالله^۱

روضه حضرت رقیه رضی الله عنها

چه پیش آمد سختی! چه زخمی به عاطفه می‌زند، وقتی دختر، آن هم در سن کم، بهانه بگیرد. اگر در خانه، برادرش به او تلنگری بزند، فقط اشک می‌ریزد و می‌گوید: بابایم شب می‌آید، به او می‌گویم. دختر بهانه گرفته، آرام نمی‌شود. امام زین العابدین رضی الله عنه بغلش گرفت، او را در خرابه گرداند، می‌گفت: من بابایم را می‌خواهم. خواهرش سکینه رضی الله عنها بغلش گرفت، گرداند، می‌گفت: من بابایم را می‌خواهم. رباب، مادر علی اصغر رضی الله عنه او را بغل کرد، آرام نگرفت، می‌گفت: من بابایم را می‌خواهم. زینب کبری رضی الله عنها آخرین نفری بود که بچه را بغل گرفت. گریه‌اش همه را به گریه انداخت. صدای شیون و زاری بلند شد. سر بریده بابایش را داخل خرابه آوردند. ستمگران! مگر بچه‌ای که بهانه بابا گرفته، با سر بریده بابایش آرام می‌کنند؟

سر بریده را در بغل گرفت و گفت: «یا اَبْتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي اَيْتَمَنِي عَلَي صِغَرٍ سَنِي!» اکنون که وقت یتیمی من نبود، چه کسی مرا یتیم کرد؟ «مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وُرَيْدَكَ» سرت را چه کسی از بدنت برید؟ «مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ»^۲ بابا! چه کسی محاسنت را با خون سرت رنگین کرده است؟

۱. شعر از ملامحسن فیض کاشانی رضی الله عنه.

۲. نفس المهموم، ص ۴۵۶.



جلسہ ششم

مریم علیہا السلام برگزیدہ پاک

خانه و خانواده پاک

در آیات ۳۵-۳۷ سوره مبارکه آل عمران سخن از مادر، دختر و آموزگار الهی و ربانی است. در بخشی هم مسئله تغذیه سالم و پاک مطرح شده. در این آیات واقعیاتی بیان شده، حقایقی توضیح داده شده که در ارتباط با این سه انسان، محصول ایمان، یقین و باور آنها نسبت به وجود مقدس پروردگار است. این چند نفر تمام سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کردند و به قول قرآن کریم در آیات پایانی سوره هود، نگذاشتند دریچه‌ای از تیره‌بختی و شقاوت به روی آنها باز شود.

سعادت و شقاوت در گرو باور

روایتی از حضرت رضاء رضی الله عنه در رابطه با سعادت و شقاوت در کتاب‌های مهم ما نقل می‌کنند که حضرت، عامل سعادت و شقاوت را در این روایتی که یک خط بیشتر نیست، بیان فرموده‌اند. امام هشتم رضی الله عنه می‌فرمایند: «جَفَّ الْقَلَمُ بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ بِالسَّعَادَةِ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى وَ الشَّقَاوَةَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْ كَذَّبَ وَ عَصَى»^۱ اگر بخواهیم جمله اول روایت را بدون رفتن به سراغ مباحث فلسفی، عرفانی و حکمی معنا کنیم، این می‌شود: «جَفَّ الْقَلَمُ بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ» یعنی آخرین چیزی که قلم علم خداوند رقم زده، سعادت است

۱. قرب الاسناد، ص ۳۵۵، ح ۱۲۷۰.



برای کسی که خدا را باور کرده: «لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى وَ الشَّقَاوَةَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْ كَذَّبَ وَ عَصَى» و در برابر آنچه که برای ایمان ضرر و زیان دارد، ایستاد و شقاوت و تیره‌بختی از کسی است که خدا، قیامت و حقیقت را انکار کرد و بر قاطر چموش معصیت سوار شد. قاطری که مهار ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: این مرکب تا سوار خود را به دوزخ تحویل ندهد، آرام نمی‌شود. این جمله در «نهج البلاغه» آمده است. مرکب چموشی که در چموشی رام، راحت و آرام نمی‌شود، مگر وقتی که راکب خود را تحویل عذاب الهی بدهد.^۱ این مادر، دختر و آموزگار، در حد نهایی از ایمان به خدا و یقین به روز قیامت قرار داشتند و به قول حضرت رضا علیه السلام از قول علم پروردگار، سعادت دنیا و آخرت خود را رقم زدند.

ارزشمندی مؤمنین و مؤمنات

باز امام هشتم علیه السلام روایتی درباره ارزش مؤمن بدون فرق بین مرد و زن نقل می‌کند؛ چون قرآن مجید در مباحث معنوی، ایمانی، اخلاقی و عبادی بین مرد و زن تفاوتی قائل نشده است و مرد و زن مؤمن از یک نوع پاداش برخوردارند. بهشت مردان با داشتن امتیاز و جدای از زنان نیست و بهشت زنان نیز بدون امتیاز و جدای از مردان نیست.

آیات شریفه‌ای که در ۳۰ جزء قرآن آمده، «جَنّاتٍ تجری من تحت الانهار خالدين فيها» را برای مردان و زنان باایمان و دارنده عمل صالح مطرح کرده‌اند. شما به سوره مبارکه احزاب مراجعه کنید، آیه‌ای که با این جمله شروع می‌شود: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»^۲ تا پایان آیه که خداوند متعال ویژگی‌های بسیار مهمی را بیان می‌کند، بعد می‌فرماید: مردان و زنان دارای این ویژگی‌ها که «ان المسلمین»؛ مردان تسلیم خدا «و

۱. «ألا و إنّ الخطایا خیل شمس، حُمل علیها اهلها و خلعت لِحْمُهَا فَتَقَحَّمْت بهم فی النار ألا و إنّ

التقوی مطایبا ذُلل، حُمل علیها اهلها و اعطوا ازمتها فاوردتهم الجنة.» نهج البلاغه، حکمت ۱۶.

۲. احزاب: ۳۵.



المسلّمات»؛ زنان تسلیم خدا «و المؤمنین و المؤمنات»؛ مردان و زنان خداپاور هستند. در دیگر آیات قرآن نیز همین است.

نتیجه ایمان و پاکی حضرت مریم علیها السلام

بحث در سوره آل عمران، نحل، توبه و سوره‌های دیگر قرآن، به طور روشن نشان می‌دهد که پروردگار در امور معنوی بین مرد و زن تفاوتی قائل نیست. هر ارزشی که مرد در حوزه معنویت دارد، بی‌کم و زیاد، زن نیز در حوزه معنویت دارد. اگر مردانی در این کره زمین دارای مقام عصمت عقلی، قلبی و عملی شدند، طبق آیات قرآن، زنانی هم به این مقام آراسته بودند. یکی همین دخترخانمی که در این سه آیه مورد بحث است. او دارای مقام عصمت بود: ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ﴾^۱ یعنی این دختر با دامن آن مادر و تعلیم گرفتن از آن آموزگار، به جایی رسید که گوشش برای شنیدن صدای فرشتگان الهی باز شد. خداوند بعد از نزول قرآن در این سه آیه، به تمام زنان تاریخ و تمام دختران استعداد، عظمت و ارزش‌های بالقوه‌شان را ارائه کرده است، مگر این‌که زن و دختری بخواهند تمام این استعدادها و ارزش‌های بالقوه را لگدکوب کرده، موجود متحرکی از آب دربیابند. ۶۰-۷۰ سال بداخلاقی، ظلم و فساد کند، بر مرکب چموش معصیت سوار شود، دین‌ربایی کند، دل‌ربایی و شخصیت‌ربایی کند، به خانواده، اداره و کشور خیانت کند، به چند نفر هم‌درسی و بغل دستی‌اش خیانت کند، مگر خودش دلش بخواهد، و الا نظام الهی به اندازه یک میلیونیم میلی‌متر هیچ زن و دختری را به طرف فساد حرکت نمی‌دهد.

در طبیعت خلقت زن و دختر، گنجینه‌ای از ارزش‌ها و حقایق قرار داده شده که با تربیت، آراسته شدن به ادب، ایمان به خدا و باور داشتن قیامت، ظهور می‌کنند. کار این دختر که شوهر هم نکرد، به جایی رسید که گوشش برای شنیدن صدای فرشتگان الهی باز شد. این مقام کمی نیست که گوش، صدای ملکوتیان را بشنود. البته امام صادق علیه السلام در توضیح

۱. آل عمران: ۴۵.

آیه **لَهُمُ الْبَشَرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**^۱ می‌فرماید: حداقل باز شدن گوش و چشم برای پاکان در خواب است، ولی وقتی مقام بالاتر برود، در بیداری هم قابل شنیدن است. صداهای ملکوت و چهره ملکوتیان هم در خواب و هم در بیداری قابل دیدن است.

خواب، چشم و گوش برزخی پاکان

این روایت خیلی عجیب است، وجود مبارک رسول خدا ﷺ به همه، نه به یکی دو نفر، به کل امت می‌فرماید: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ»^۲ اگر مردم قلب خود را طواف‌گاه شیاطین قرار نمی‌دادند و دل را به اهل فساد، گمراهان، گمراه‌کنندگان و تاریک‌دلان نمی‌بخشیدند، قلب شما این طور نمی‌شد: «وَلَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ» صداهایی را که من می‌شنوم، شما هم می‌شنیدید و: «لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى» چیزهایی را که من می‌دیدم، شما هم می‌دیدید. حد نهایی این مقام در بیداری است و حداقلش هم در خواب.

وقتی بچه ۹-۸ ساله، صبح از خواب بیدار می‌شود، بچه‌ای که پیچیده به پاکی، درستی، سلامت نفس، صداقت و عمل صالح است، با آن سن کمش، به پدر می‌گوید (این متن قرآن است، یک داستان بیرونی و قصه کوچکی و بازار نیست، صریح قرآن مجید است): **إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ**^۳ پدر! دیشب خواب دیدم که یازده ستاره، ماه و خورشید، کمال تواضع و خاک‌ساری را به من نشان دادند. آنچه یک موجود به تمام معنا پاک، قبل از بلوغ در خواب می‌بیند، پدر آینده‌بین، پدری که دارای مقام عصمت است، چشمش باز است باذن الله، مگر جایی که خدا اجازه ندهد ببیند، به فرزندش می‌گوید: **«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ»** مالک و مربی‌ات؛ یعنی پروردگار، در آینده تو را به

۱. یونس: ۶۴

۲. المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳. یوسف: ۴.



مقام و عظمت نبوت انتخاب می‌کند. در آینده: «وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» اسراری از این عالم را به تو یاد می‌دهد: «وَيُؤْتِيكَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» نعمت دنیا و آخرتش را بر تو کامل می‌کند؛ یعنی حضرت یعقوب علیه السلام از مشاهدات این بچه در خواب، این آینده را برای او درک کرد، دید: ﴿وَ

كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُؤْتِيكَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ﴾^۱

در این عالم کسانی بودند که پروردگار مهربان عالم در حد ظرفیت وجودشان، گوش آنان را باز کرد. پیغمبر هم نبودند، اما چشم‌شان را باز کرد. این‌ها همه از آثار ایمان است و حداقل در خواب، چشم و گوش‌شان را باز کرد.

حکایت کمک آیت‌الله العظمی بروجردی علیه السلام به آیت‌الله کاشانی علیه السلام

من مرحوم آیت‌الله کاشانی علیه السلام را خیلی زیاد دیده بودم؛ چون محله‌مان به محل ایشان نزدیک بود. در محل خودشان (پامنار تهران که منزلش بود)، ایشان را دیده بودم. در جلسات تهران شرکت می‌کردند. ایشان مرد بزرگی بود. ۲۵ ساله بود که مجتهد جامع الشرایط شد. ایشان می‌فرمودند: وقتی که حکومت ظالم و فاسد قوام السلطنه مرا به لبنان تبعید کرد، مدت‌ها در لبنان به سر می‌بردم تا زمانی که آزاد شدم و بنا شد به ایران برگردم، آن زمان که تهران ۴۰۰ هزار نفر جمعیت داشت، نزدیک ۲۰ هزار نفر با نبود وسیله نقلیه، برای استقبال ایشان به فرودگاه رفتند. فرودگاه هم به این صورت نبود، خیلی معمولی بود. می‌فرمودند: جمعیت با آن عظمت مرا به منزل آوردند، مقدار کمی با بزرگان دید و بازدید کردیم و رفتند.

شب شد، من یک سال نبودم، خانواده‌ام از مغازه‌های پامنار جنس خریده بودند، نان، چای و قند، آن‌ها هم به احترام من به این‌ها نسیه داده بودند، حساب کردم، دیدم برای یک سال ۱۲۵۰۰ تومان نسیه گرفته بودند، بدهکار شده بودم، اهل این هم نبودم که به کسی بگویم و دستم را دراز کنم، سیادت و شخصیت من اقتضا ندارد، کرامتم باید حفظ شود. گفتم: کار را

۱. یوسف: ۶.

به خدا واگذار می‌کنم: ﴿وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ این ایمان است. صبح تازه آفتاب زده بود، در زدند، خودم رفتم در را باز کردم. دیدم پیش‌کار آیت‌الله‌العظمی بروجردی رحمته الله است. تعارف کردم: بیا داخل! گفت: مأموریت آمدن داخل را ندارم. آقا به من مأموریت داده، خبر هم ندارم چیست، دیشب یک بسته به من داد، گفت: طوری به تهران برو که آفتاب زد، به خانه ایشان برسی. بسته مربوط به ایشان است، بده و برگرد. بسته را به من داد و رفت. بچه‌ها خواب بودند، من داخل اتاق آمدم، بسته را باز کردم، دیدم ۱۲۵۰۰ تومان داخل آن بسته بود. حداقل در خواب انسان را وصل می‌کنند یا حداکثر در بیداری، به شرط ایمان و باور داشتن و به قول حضرت رضا علیه السلام به شرط این‌که به ایمانم ضرر، زیان و زخم نزنم. شرطش این است.

درجات معنوی حضرت مریم علیها السلام در قرآن

گوش این دختر که به احتمال قوی ۲۰ سالش هم نشده بود، باز شده، صدای ملکوت می‌آید: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ﴾ این صدای ملکوت است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ﴾ خدا تو را به عنوان یک انسان به تمام معنا و ارزشی انتخاب کرده: ﴿وَطَهَّرَكِ﴾ تشدید دارد، خداوند توفیق آراسته شدن به انواع طهارت‌های عقلی، روحی، جسمی و فکری را به تو مرحمت کرده: ﴿وَاصْطَفَاكِ﴾ و بعد از این طهارت باز هم تو را انتخاب کرده: ﴿عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۲ یکبار دیگر هم این صدا را شنید: ﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ﴾ برای پروردگارت عبادت خاضعانه و فروتنانه انجام بده! قنوت؛ یعنی عبادت خاکسارانه، عبادتی که زورکی و با دل سردی نباشد، عبادتی که بدون شوق و ذوق و بدون همت و معرفت نباشد: ﴿أَقْنُتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي﴾ سجده کن: ﴿وَإِذْ كُنِيَ مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾^۳ در نمازهای جمعی شرکت کن!

۱. غافر: ۴۴.

۲. آل عمران: ۴۲.

۳. همان: ۴۳.



شنیدن وحی فقط دو بار نبوده، باز هم گوش این خانم شنید: **﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾** خدا به تو مژده می‌دهد به پسری به نام عیسی علیه السلام فرزند مریم علیها السلام که خودت هستی، این پسر در دنیا و آخرت آبرودار است: **«وَجِهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»** و از بندگان شایسته پروردگار است. این نتیجه ایمان است.

خیلی دردآور است که من خودم دارم این حرف‌ها را می‌زنم، اما با این حرف‌ها فاصله دارم. خودم این مطالب را می‌گویم، غصه هم می‌خورم که چرا در خودم نیست؟ چرا کم همت هستم؟ چرا بی‌همت هستم؟ چرا در غفلتم و کم‌توجه هستم؟ چرا زمينه الطاف الهی را برای خودم فراهم نمی‌کنم؟

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی تو شور این نمکدان را چه دانی
تو را با اطلس و مخمل بود کار قماش گل‌عذاران را چه دانی

پندی از باباطاهر علیه السلام

بابا طاهر، این عارف باسواد، عالم دانشمند که اغلب مردم فکر می‌کنند مانده از او همین ۲۷۰ رباعی است، نه، ایشان یک کتابی دارند که به زبان عربی و در چند فصل است، بیش از ده حکیم و فیلسوف این کتاب را تفسیر کرده‌اند. کتاب بسیار فوق‌العاده‌ای است. از این کتاب معلوم می‌شود که این انسان، اتصال ایمانی قوی به ملکوت داشته که چنین وارداتی بر قلبش شده و او به قلم آورده. ایشان به من می‌گوید: دلا غافل ز سبحانی چه حاصل؟ بعد از ۷۰ سال، چه چیزی نصیبت شده؟ این چیزی که نصیب من شده، به تمام حیوانات جنگل، دریا و هوا هم داده شده است؛ خوراک، خواب و تولیدمثل، بعد چه شد؟ پروردگار عالم تمام جهان را معطل من کرد که یک شکمی سیر کنم، غریزه‌ای را خرج کنم، به خاطر خستگی خوابی بروم، بعد هم مرا ببرند و در یک متر و نیم خاک بیندازند و برگردند؟



دلا غافل ز سبحانی چه حاصل مطیع نفس و شیطانی چه حاصل
حالا ارزش استعدادت:

بود قدر تو افزون از ملائک تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل
این دختر برای دو هزار سال قبل است، چند آیه درباره عظمتش نازل شده، دختر خانم‌ها!
خانم‌ها! مادرها! دختردارها! شنیدید؟

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل مطیع نفس و شیطانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملائک تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل
داستان ورشکستگی‌ات، از راه ماندگی‌ات، معمولی ماندنت، تقصیر چه کسی است؟ تو قدر
خود نمی‌دانی، چه حاصل؟

قدر مؤمن؛ افزون از ملائک

روایت دوم حضرت رضا علیه السلام را بگوییم، چه روایت عجیبی است! حضرت می‌فرمایند: از پدرم
موسی بن جعفر شنیدم که می‌فرمود: من از امام صادق شنیدم که فرمود: من از حضرت باقر
شنیدم که فرمود: من از امام زین العابدین شنیدم که از ابی‌عبدالله شنیده بود و پدر
بزرگوارش امام حسین نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: من از
خدا نقل می‌کنم: «انَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمُ عُلوًّا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ» مؤمن از
فرشته مقرب خدا برتر و باارزش‌تر است. این قدر ایمان ارزش دارد.

ارزش و مقام زنان در اسلام

دو سه نکته درباره زن از قرآن برای شما بگوییم. آیات خطاب به همه زنان و دختران است.
می‌خواهد بگوید که شما در چه جایگاه با عظمتی در این عالم آفرینش قرار دارید. یک تعبیر
خدا از این جنس؛ یعنی از زن، دختر و نساء این است: «ام»؛ یعنی الف و دوتا میم، ام؛ یعنی



چه؟ شما به لغت عرب مراجعه کنید، یکی از معانی امّ ریشه است. تو ریشه وجود انسان هستی. ریشه وجودی، مقام خیلی مهمی است. در این دنیا این ریشه بودن چقدر حفظ شده؟ در بیشتر کشورها و در بخش اندکی از مملکت ما که این ریشه را کنده‌اند. این ریشه چه ریشه‌ای است؟ الهی؛ چون این ریشه، مخلوق پروردگار است. از این ریشه چه چیزی به وجود می‌آید؟ از این ریشه‌ای که خدا در سرزمین هستی نهاده، چه به وجود می‌آید؟ ۱۲ هزار پیغمبر علیهم السلام، ۱۲ امام علیهم السلام، عالمان بزرگ ربانی در تاریخ، حکمای الهی، عارفان، شاعران پر قدر مانند حافظ، سعدی، رشیدالدین وطوات؟؟؟، سلمان ساوجی و شعرای بزرگی چون منوچهری دامغانی، فردوسی این شیعه فدا شده نسبت به اهل بیت علیهم السلام، شاخه‌های این ریشه هستند. این‌ها روئیده شده از این ریشه هستند. این یک تعبیر خداست. مریم علیها السلام دختر است، ولی امّ است، ریشه است. شاخه‌ای که از این ریشه بیرون زده، چیست؟ چهارمین پیغمبر اولوالعزم پروردگار. این مقام زن و مقام امّ است.

ارزش و مقام زنان در قرآن

اما تعبیر دیگر کتاب خدا، چقدر جالب است: «نِسَائِكُمْ» زنان تان «حَرْتٌ لَكُمْ» کشتزار به وجود آمده پروردگارند. اگر این زمین و کشتزار را نگذارند آلوده شود و به همان پاکی اول خلقت و طبیعت اول آفرینشش بماند، چه محصولی می‌دهد؟ این حرف خدا در قرآن است: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ»^۱ سرزمین پاک؛ یعنی انسان پاک: «يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِأَذْنِ رَبِّهِ» سرزمین پاک، روئیدنی‌اش به اذن پروردگار می‌روید. از یک دختر، چهارمین پیغمبر اولوالعزم خدا روئیده می‌شود. اگر مردم این کشتزار نعمت‌ها را حرام نکنند، اگر وجود پاک مردم در خانه‌ها، مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها آلوده نشود، اگر این زمین‌ها شوره‌زار نگردد که:

زمین شوره سنبل برنیارد در آن تخم عمل ضایع مگردان

اگر نعمت‌ها را آلوده نکنند و به ناپاکی نکشند.

۱. اعراف: ۵۸.

بهربرداری از نعمت‌ها در جهت بندگی خدا

قطعه‌ای تاریخی بگویم که خیلی مهم است، حرفم تمام. یکی از بزرگ‌ترین مغزهای علمی و شعری ما «سنایی غزنوی» است که خیلی مغز و عالم بوده. خودش نقل می‌کند: به شعرای پایتخت پیشنهاد داده بودند که در تعریف محمود غزنوی قصیده درست کنند. من نیز یکی از آن‌هایی بودم که به من پیشنهاد شد. در خانه نشستیم، یک قصیده سرودم. دیدید که از رؤسا و شاه‌ها چه تعریف‌هایی می‌کنند؟ چه تعریف‌هایی است که تمام آن هم دروغ است، ولی تعریف می‌کنند. گفت: قصیده شاعرانه هنرمندانه قویی در تعریف محمود غزنوی سرودم. معلوم است، فردا می‌خواهد به دربار برود، قصیده را بخواند و چند هزار دینار طلا و نقره به او بدهند. بیاید و شکمی بزرگ کند. چیز دیگری که ندارد.

می‌گوید: به همسرم گفتم: لباس‌های نوی مرا در بقچه حمام مفصلی بگذار! من فردا دربار دعوت دارم، شعر گفته‌ام، حسابی پولدار می‌شویم، جلوی اعلی‌حضرت بروم و بخوانم. سحر بقچه زیر بغلم بود، داشتیم به حمام می‌رفتم، به حمام که رسیدم، پله می‌خورد، پایین می‌رفت. آنجا برای گرم کردن خزینه هیزم، گون و بوته می‌سوزاندند، دیدم از ته تون گلخن صدای صحبت می‌آید. ایستادم. شخصی در شهرمان معروف به دیوانه لایه‌خوار، آدم بی‌خود، بی‌مزه پوک، پوچ و عرق‌خور و شراب‌خور، جایی هم نداشت تا بخوابد. معلوم می‌شد که آن شب داخل تون حمام آمده، کسی که به اصطلاح تون حمام را می‌گرداند، بیدار بود. دوتایی روبه‌روی هم نشسته بودند. این دیوانه لایه‌خوار به این تون‌تاب گفت: در این کاسه شکسته یک ذره مشروب بریز تا به کوری چشم محمود غزنوی بخورم که برای هوا و هوسش چه جنگ‌هایی راه انداخت و چقدر بی‌گناهان را کشت! در هندوستان چه حمام خونی راه انداخت! تون‌تاب گفت: اسم کسی را نبر! مشروب را بخور! این افراد خبرکش خیربر بشنوند، می‌دهند ریشه‌ات را بکنند. گفت: فضولی نکن! بریز! به کوری چشم محمود، گفت: دومی را هم بریز، به کوری چشم سناییک! اسم این «کاف» در عربی، کاف تصغیر است؛ عرب وقتی می‌خواهد کسی را خیلی کوچک کند، یک کاف به اسمش می‌چسباند، به نام کاف تصغیر، گفت: جام دوم را به کوری چشم سناییک بریز! این احمق بی‌شعور حساب نمی‌کند مغزی را که خدا به او داده، با



این مغز باید شعرهای حکیمانه مفید بگوید، نشسته خود را معطل کرده، مداح محمود غزنوی ظالم قاتل شده است. این بدبخت را بگو تو چرا مغزت را اینجا خرج کردی؟
سنایی به خانه برگشت. همسرش گفت: به حمام نرفتی؟ گفت: نه، یک زنگ بیدار باشی به من زدند، دنیا و آخرتم را زیر و رو کردند. گفت: به دربار نمی‌روی؟ گفت: نه. قصیده را چه کار می‌کنی؟ گفت: بده تا آن را پاره کنم. بعد قلم را در دست گرفت. ببینید تغییر حال را، آن هم با صدای یک دیوانه لایه‌خوار! ما که این همه صدای قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام را می‌شنویم، باید چه کار کنیم؟ قلم را بده! نوک قلم را روی کاغذ گذاشت:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی	نروم جز به همان ره که توأم راهنمایی
همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم	همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی	نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی	بری از بیم و امید، بری از چون و چرایی
تو عظیمی، تو حکیمی، تو کریمی، تو رحیمی	تو نماینده فضلی، تو سزاوار ثنایی
همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی	همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
لب و دندان سنایی، همه توحید تو گوید	مگر از آتش دوزخ، بودش روی رهایی

«اللهم احینا حیات محمد و آل محمد! و امتنا ممات محمد و آل محمد! و لا تُفَرِّق بیننا و بین محمد و آل محمد! واجعلنا من شیعة محمد و آل محمد! واجعلنا من انصار محمد و آل محمد.»



جلسه مقوم

تذخمت به خدا

مادر با ایمان خانواده عمران

نکات مهمی از آیات ۳۵-۳۷ آل عمران باقی مانده که با لطف و کمک خداوند این نکات را توضیح می‌دهم. محور این آیات یک مادر، یک فرزند دختر و یک معلم است. مسئله بسیار مهم، تغذیه است. این مادر و دختر و معلم، چنان که از این آیات و نیز آیات دیگری که در سوره آل عمران است، استفاده می‌شود، از ایمان واقعی برخوردار بوده، آراسته به حسنات اخلاقی و در انجام عمل صالح نیز توانمند بودند.

کشوری که در آن زندگی می‌کردند و روزگاری که در آن می‌زیستند، طبق آیات قرآن و تاریخ، کشوری بود که به دست کفر و شرک اداره می‌شد و فساد در آن کشور فراگیر بود؛ اما این مادر و دختر دارند به جامعه انسانی نشان می‌دهند که می‌شود در آتش فساد، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام سالم ماند و در حکومت کفر و شرک، مؤمن واقعی بار آمد. نشان می‌دهند که شما انسان‌ها! گناه، جرم و فساد خود را نمی‌توانید به گردن دیگران بیندازید. این عذر در پیشگاه خداوند قابل قبول نیست. اگر حکومت کافر است، تو به چه دلیل باید کافر شوی؟ اگر مشرک است، تو به چه دلیل قانع کننده‌ای مشرک شوی؟ اگر حکومت و جامعه فاسد است، خداوند به تو قدرت دفع، فکر و اندیشه داده است.

۱۲۴ هزار پیغمبر علیهم السلام را بدرقه تو کرده. نیاز نیست جسم انبیاء علیهم السلام بین شما باشد، بلکه فرهنگ‌شان برای مرد و زن، حجت خداست. ۱۱۴ کتاب آسمانی را شمع، چراغ و خورشید راه تو قرار داده، در خلقت وجودت عقل مرحمت فرموده که این یک بحث خیلی مهمی



است، باید صرف نظر کنیم؛ چون خسته‌تان می‌کند، ولی خلاصه آن بحث این است که خداوند آفرینش وجودت را به طرف خود جهت داده که این مهار الهی نه به دست پدرت است، نه مادر و نه شیطان‌ها و گمراهان، بلکه نیرویی عظیم و جهت‌داری در وجودت، به طرف وجود مقدس خودش است.

آیه‌اش هم در سوره روم آمده: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ﴾^۱ آیه خیلی عجیبی است. درباره جهت‌گیری آیین استوار پروردگار است و هیچ قدرتی نمی‌تواند این عقربه جهت‌گیر به طرف خدا را که در بافت وجود انسان قرار داده شده، به جهت دیگر برگرداند. پشیمانی مجرمان، توبه گنهکاران، بیدار شدن غافلان و گفتگوی دوزخیان در قیامت با پروردگار، محصول همین جهت‌گیری است. هیچ انسانی را مجبور به جرم، گناه و فساد نیافریده، بلکه جهت، یک جهت پاک است. قبله این جهت، وجود مقدس پروردگار مهربان عالم است. خداوند سفره دنیا و آخرتش را پر و جامع تدارک دیده؛ اما چهار روز موج گرانی یا مشکلات به من می‌خورد یا بر من سختی وارد می‌شود... این بافت دنیاست. کاری هم نمی‌شود کرد.

عامل این مشکلات، گرانی‌ها و سختی‌ها هر کس هست و گردن هر کس، این را خدا نمی‌پذیرد که من به او بگویم؛ چون این‌گونه شد، من هم رویم را از تو برگرداندم. به او چه؟ مگر وزارت‌خانه‌ها دست خدا و پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ است؟ مگر ورود و خروج جنس، بالا و پایین شدن قیمت دلار، دست پیغمبر ﷺ، زهرای مرضیه، ابی‌عبدالله یا امام صادق ﷺ است که با برخورد به چند روز مشکل، بگویم: خدا، دین، امامان، این جلسات امام حسین ﷺ هم دردی را از ما دوا نکرد؟ آن‌ها را رها کنیم. اگر من خدا و اهل‌بیت ﷺ را بی‌دلیل رها کنم، مشکلات حل می‌شود؟ کل افراد دولت عادل واقعی می‌شوند؟ یا کل افرادش سلمان فارسی و ابوذر غفاری می‌شوند؟ این بی‌حوصلگی، بی‌صبری و رنج نباید به گونه‌ای باشد که مرا از منابع معنوی و الهی جدا کند.



رشد در سایه تحمل سختی‌ها

من خودم زمانی که قم طلبه بودم، پدرم یک کاسب جزء بود، از ابتدا هم نظرش این بود که اگر به قم بروی، من نمی‌توانم (زندگی) تو یک نفر را بگردانم، ولی آنچه که در باطن مرا جهت می‌داد و بسیار قوی بود، من به سوی قم کشیده شدم. یک طلبه ناشناخته که نه مدرسی او را می‌شناسد، نه مرجعی، از خانواده جدا شده، به قم آمده، در حالی که برای اداره زندگی طلبگی لنگ و دچار مشکل است. از ابتدا هم نمی‌خواستم، از باطنم هم خبر نداشتم که برای چه نمی‌خواستم حقوق طلبگی بگیرم. دوست نداشتم پول امام زمان عجل الله تعالی فرجه را بگیرم تا مبدا در ایام بزرگ شدنم، نتوانم به اهداف امام زمان عجل الله تعالی فرجه کمک کنم و در قیامت دچار دادگاه الهی شوم. با این وضع، یک پول مختصری که مادرم از اضافه خرجی به من می‌داد، یک ماه با این پول زندگی می‌کردم. چاره‌ای نبود، جز این که یا یک در میان یا دو در میان روزه بگیرم، غذایم را دو وعده کنم و این که دو سه کیلو پیاز و سیب زمینی را با هم بپزم، با گوشتکوب بکوبم، با آن سه چهار روز تغذیه کنم.

اگر فرار می‌کردم، فرارم فقط به خاطر شکم بود، نه به خاطر چیز دیگری. کجا می‌رفتم؟ تهران چه کار می‌کردم؟ یا پدرم مرا شاگرد یک بقال می‌گذاشت یا شاگرد یک عطار و نجار، ولی من همان وقت به این مسئله توجه داده شدم که پروردگار دو بار پشت سر هم در دو آیه وعده قطعی داده: **﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾**^۱ دوباره: **﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾**^۲ برادران طلبه می‌دانند که «ال» روی «العسر» در آیه اول و دوم، نشان می‌دهد که یک عسر در زندگی است، ولی به دنبال این یک عسر، خدا دو یسر قرار داده، دو راحتی، دو حل مشکل و دو انبساط در زندگی. به همین تکیه کردم و جلو آمدم. اکنون فکر می‌کنم اگر به خاطر نبود تغذیه درست و شکم فرار کرده بودم، این الطافی که پروردگار عالم به من کرده، هیچ چیزش به من نمی‌رسید. فکر می‌کنم ۱۳۰ جلد کتاب در این دوران طلبگی‌ام، فقط با لطف

۱. انشراح: ۵.

۲. همان: ۶.

پروردگار نوشته شده؛ چون هیچ کس از خودش چیزی ندارد. شناسنامه واقعی من در دعای کمیل است: «أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ» نمی‌توانم بگویم یکی از کتاب‌هایم را خودم به وجود آورده‌ام، این کبر در مقابل حق است. این غرور، جهل و نفهمی و حرفی ضد قرآن است.

کتاب خدا می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۱ هرچه خوبی به تو می‌رسد، از طرف من است، برای خودت و کار تو نیست. ۱۳۰ جلد کتاب که حدود ۵۰ جلد آن به شش زبان در دنیا ترجمه شده، در اروپا، آمریکا، هند، ترکیه، مراکش، پاکستان و افغانستان با زبان‌های خودشان، بسیار استقبال شده. شش تا هم طلبه تحویل دادم که در قم مدرس هستند یا درس می‌خوانند. نشستیم این را حساب کردم که اگر برای شکم فرار می‌کردم، هیچ کدام از این فیوضات نصیب من نمی‌شد. صبر و حوصله در کنار خدا، گلایه نکردن، شکایت نکردن، نبریدن از خدا و پیغمبر ﷺ و اهل بیت  و مشکلاتی که هست یا این که در ادارات می‌روم، خیلی‌ها جوابم را نمی‌دهند یا چوب لای چرخم می‌گذارند، این را باید قیچی کنم. رابطه خودم، خدا، پیغمبر ﷺ و اهل بیت  را ببرم که چهار نفر بی‌تقوایی یا دزدی کردند یا رشوه گرفتند یا اختلاس کردند یا کارم را حل نکردند؟ این عاقلانه است که من این را یک قیچی دو سر کنم و بنشینم با دست خود، رابطه‌ام با پروردگار، این خیر مطلق، با پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين  ببرم؟ گاهی فحش دادن به آخوندهای مملکت که همه آن‌ها را هم نمی‌شناسم، به خدا و ائمه طاهرين  هم سرایت بدهم؛ یعنی به خاطر چند مشکل، این قدر بدبخت، تیره‌دل و شقی شده‌ام؟ مگر شمایی که به آخوندها فحش می‌دهی، کل آن‌ها را در ایران دیده‌ای؟ کارشان و وضع‌شان را می‌دانی؟ مگر کل کار دست آن‌ها است؟ تمام آن‌ها مگر وزیر و وکیل‌اند؟ خیلی از آن‌ها برای دین خدا و مردم جان می‌کنند، دغدغه دنیا و آخرت مردم را دارند، خیلی‌هایشان هم مانند شما، حرف‌شان در ادارات و دولت به جایی نمی‌رسد و برایشان ارزشی قائل نیستند. می‌خواهی

گمراهان را لعنت کنی، لعنت کن! بنی‌امیه را لعنت کن! بنی‌عباس را لعنت کن! کافران و مشرکان در بدنهٔ مملکت را لعنت کن! چوب لای چرخ اندازها را لعنت کن! چرا همه را؟ چرا قطع رابطه با خدا و پیغمبر ﷺ و ائمهٔ علیهم‌السلام؟ به چه دلیل؟

نذر خالصانهٔ مادر حضرت مریم علیها السلام

این مادر، دختر و معلم در کنار دولتی زندگی می‌کردند که کافر، مشرک، فاسد، تیره‌بخت، شقی، ظالم و مزاحم و کشور هم غرق در فساد بود. دولت یک دولت یهودی‌مسلک بود که تمام قوانین این دولت برای پولس یهودی، این شخص دوزخی پست نابکار بود. تمام بدنهٔ دولت، تحت تأثیر فرهنگ پولس و کارگردانان کشور همان ریشه‌گذاران صهیونیسم بین‌الملل امروز بودند. شما قوانین صهیونیسم و کتاب قوانین یهود را که ۸۰-۹۰ سال است نوشته شده، مطالعه کنید! ریشه در همان دولت زمان حضرت مریم علیها السلام و مادر او دارد. آن وقت ببینید این زن در چنین فضای مملکت و دولتی با توجه به پروردگار، با ایمان به خدا، با الگو گرفته از شوهرش «عمران» و با سرمشق گرفتن از مسائل الهی، کارش به کجا رسید؟! وقتی حامله شد: ﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾^۱ خدایا! این حملی که در شکم دارم که نمی‌داند چیست، فکر می‌کند پسر است؛ اما دقیقاً خبر ندارد: «رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» طلبه‌ها می‌دانند این «لک» یعنی چه؟ نشان‌دهندهٔ کمال اخلاص است. شما این آیات را زیاد خوانده‌اید. تاکنون به ذهن‌تان رسیده بود یا به دست آورده بودید که همین حرف «لام» نشان‌دهندهٔ اخلاص صددرصد این مادر است که: خدایا! با تو پیمان می‌بندم آنچه در رحم دارم: «نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» برای تو و در جهت و به خاطر تو، اگر این بچه را به دنیا بیاورم، کلفتی او را می‌کنم تا بزرگش کنم، به او خدمت می‌کنم تا عبدالله واقعی بشود.

۱. آل عمران: ۳۵.

لزوم جهت‌دهی مادران به تربیت فرزند

این نگاه، اندیشه و باطن یک مادر ایمانی است. من نمی‌خواهم این دختر به دنیا بیاید، به او شیر بدهم، بعد هم کلفت خانۀ خود و شوهرم شود، بعد هم یک جوانی از راه برسد، دو کلمه بله‌برون کنم و شوهرش بدهم و خداحافظ شما؟ نه، من نگاه، اندیشه و نظر دیگری به این بچه دارم؛ چون همه چیز من مادر برای توست، من نیز می‌خواهم همه چیز این بچه را برای تو بار بیاورم. خودم هم کلفت و خدمتگزارش بشوم. این نسخه و پرونده از طرف من. خدایا: «نَدْرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا».

این نگاه و اندیشه را مادران حامله در کشور ما هم دارند؟ اگر دارند، چند نفر هستند؟ چه تعدادند؟ از وضع این دختران خیابان‌ها، دانشگاه‌ها، پارک‌ها و ادارات خیلی خوب می‌توانیم بفهمیم که مادران آن‌ها چه مبلغی از اندیشه درست و نیت پاک داشتند. این‌ها چه فرزندان هستند که به جان جوان‌های این ملت انداخته‌اید؟ این‌هایی که باعث افزایش روابط نامشروع، زنا و زنا‌ی محصنه شده‌اند؟ این‌ها قابل انکار است؟ فساد در مملکت ما قابل انکار است؟ ۱۷ میلیون پرونده در دادگستری برای چه کسانی است؟ برای گران بیابان است؟ یا برای آهوهای این مناطق سمنان و دامغان؟ یا برای شیران جنگل؟ یا برای خرس‌ها و گرگ‌هاست؟ پرونده‌ها برای این جنس دوپاست. در ۷۰ میلیون جمعیت ۱۷ میلیون پرونده؛ یعنی فاجعه. این پرونده‌ها برای چه کسانی است؟ تنها دین، ایمان و ارتباط با وجود مقدس پروردگار می‌تواند انسان را سالم بار بیاورد. آن کسی که ضمانت سلامت در باطنش هست، به پروردگار ایمان دارد، این ایمان ریشه خلوص، مهر، محبت، رأفت، خضوع، خشوع، تواضع، دیگر دوستی، تعاون و دل‌سوزی برای دیگران، همه مایه گرفته از این ایمان است.

ایمان؛ سرمنشأ مهر و محبت

هوا ۵۰ درجه گرم است، امام صادق علیه السلام دارند از مکه برمی‌گردند، سوار بر شتر یا استر هستند. چند کیلومتر مانده به مدینه برسند، دیدند در این گرمای شدید بیابان بیرون مدینه،



یک نفر افتاده، لب می‌زند و نفس‌های آخرش است. دیدند اگر پیاده شوند، بالای سرش بروند، می‌میرد. به یک نفر که به علتی پیاده شده بود، فرمودند: قمقمه آبت را ببر، کنار دهان این افتاده بگذار! دارد از تشنگی می‌میرد. او هم با سینه سپر کردن گفت: آقا! این از مسیحی‌های مدینه است. رنگ امام علیه السلام پرید، فرمودند: من به دینش چه کار دارم؟ تشنه است، دارد می‌میرد، برو آبش بده! این رأفت و محبت برای ایمان است؛ اما اگر من باشم، می‌گویم: بگذار بمیرد، صد نفر مثل این‌ها هم بگذار بمیرند. خون مردم را برای چه به گردن می‌گیری؟ در حالی که می‌توانی کسی را که دارد می‌میرد، نجات بدهی؟ مگر قرآن مجید نمی‌فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا؟» مگر گفته فقیر، بیمار یا تشنه مؤمن را نجات بدهی؟ این‌ها را که نگفته: «من احيا نفساً» نه کسی را که در حال مرگ و ورشکستگی است یا سخته و دق می‌کند، نجات بدهید: ﴿فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱ ثوابی که به تو می‌دهم، مساوی با زنده کردن هرچه انسان است که آفریده‌ام. این هم ارتباط با خداست.

این زن چه حال، فکر و اندیشه‌ای داشت؟ چه قراردادی با خدا بست؟ ۲۰۱۸ سال پیش، گفت: پیمان و قرارداد می‌بندم، نذر می‌کنم که فرزندم به دنیا بیاید، فقط برای تو باشد و خودم هم کلفتش باشم، خدمتش را بکنم. آن چیزی که در آیه مهم است، این کلمه «لک» در «نذرتُ لک» است. در همه چیز بچه را برای تو بار بیاورم؛ فکر و اندیشه‌اش، نیت و حرکتش، شوهر کردنش برای تو بشود. البته نمی‌دانست که این دختر، بدون شوهر به چهارمین پیغمبر اولوالعزم خدا حامله می‌شود. فکر طبیعی خودش را داشت. برای تو شوهرش بدهم، کار من تمام، پرونده‌ام نسبت به این بچه بسته است. ای خدا! اکنون نوبت توست: ﴿فَتَقَبَّلَ مِنِّي﴾^۲ این قرارداد مرا امضا کن! بگو قبول دارم! پذیرفتم که بچه تو در راه من قرار بگیرد! یعنی کمکش می‌کنم، به او یاری می‌دهم، به او عنایت می‌کنم، الطاف و رحمتم را بدرقه او می‌کنم. خدا که پیمانش را نمی‌شکند: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۳ بعد

۱. مائده: ۳۲.

۲. آل عمران: ۳۵.

۳. همان: ۹.

بینید که چقدر آگاهی مادر به خدا قوی بوده: «إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پروردگارا! تمام حرف‌های مرا شنیدی، چه حرف‌های زبانی‌ام را و چه حرف‌های قلبی‌ام. خدایا! تو دانایی که نیت و فکر من چیست، نسبت به این بچه هم تو دانایی. این بخش آیه تمام شد.

شخصیت قابل احترام و ویژه مادران و زنان

روایتی برای شما بخوانم، مادرها بیشتر عنایت کنند! من به شدت برای خانم‌ها احترام قائلم. شما طبق آیه‌ای که دیشب خواندم، «حرث» خدا هستید، «ام»؛ یعنی ریشه الهی در این کره زمین هستید. ارزش و منزلت شما خیلی بالاست. در این ۵۰ سال سابقه ندارد که من روی منبر کمترین بی ادبی را به خانم‌ها کرده باشم، ابداً. من می‌دانم زنان چه معدن باعظمتی در این کره زمین هستند که وجودشان از تمام معادن طبیعی بالاتر و قابل مقایسه با معدن طلا و نقره نیستند؛ چون معدن الهی هستند. خانم‌ها را خیلی تحویل بگیرید! حق‌شان را خیلی رعایت کنید! به خانم‌ها خیلی محبت کنید!

خانم‌ها! خدا برای شوهران شما ارزش والایی قائل شده: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^۱ شما در لغت «قوام» را ببینید! نخواسته بگوید: شوهران حاکم شما هستند و شما رعیت آن‌ها، بلکه «قوامون» یعنی کارگزار زندگی هستند؛ یعنی بار سخت زندگی خانم‌ها به دوش شوهرشان است. باید به معازنه، کارخانه، کنار کوره، بنایی و کار دیگر برود. قوام؛ یعنی کارگزار شما. به شوهران تان بسیار محبت کنید! کرامت شوهر را حفظ کنید! با شوهر تند حرف نزنید! به شوهر تند نگاه نکنید! حق غریزی او را پایمال نکنید! شما معدن الهی هستید، شوهر باید از شما بهره‌برداری الهی داشته باشد.

پرونده آیه اول تقریباً تمام شد، البته من در این آیه و آیات دیگر خیلی حرف دارم؛ اما باید به اندازه حوصله شما عزیزان حرف بزنم. به گردنم بار سنگینی است، بخواهم مزاحم تان شوم یا در حرف‌هایم سخت‌گیری حس کنید؛ نه، دلم می‌خواهد قرآن مجید را به صورت یک خادم برای شما، به زبان خودتان بیان کنم.



بهشت در گرو حرکات زندگی مادر

روایت: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ»^۱ من هرچه از این روایت تاکنون شنیده‌ام، از گویندگان یا آن‌هایی که نوشته‌اند، شنیده‌ام که بهشت زیر پای مادران است. چطور بهشت زیر پای مادران است؟ مگر می‌شود؟ پروردگاری که در سوره آل عمران و حدید می‌فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۲ پهنای بهشتی که خدا می‌گوید، به پهنای کل آسمان‌ها و زمین است، چطور زیر پای مادران است؟ اقدام یعنی چه؟ یعنی قدم‌ها، بهشت زیر پای مادران است؛ یعنی این مادران هستند که با درست قدم برداشتن در زندگی، هم برای خودشان و هم برای فرزندان‌شان بهشت می‌سازند. قدم درست، ایمانی، اخلاقی و ملکوتی برداشتن، بهشت ایجاد می‌کند. معنی این روایت آن است که: سعادت یا شقاوت فرزند به نوع حرکات مادر در زندگی بستگی دارد.

تربیت مادر «صاحب بن عبّاد»

مادری را بگویم که چه مادری بود؟! مادری شیعه، از امت خودمان. آن مادر که برای ۲۰۱۸ سال قبل بود؛ اما یک مادر هم از امت خودمان. آل بویه از زمان معین الدولة دیلمی تا فخرالدوله یک نخست وزیر داشتند. نخست‌وزیر تمام این حاکمان شیعه «صاحب بن عبّاد» بود. از زمان صاحب که ۱۲۰۰ سال گذشته است؛ چون ایشان اوایل قرن چهارم نخست‌وزیر شد تا امروز ایران نخست‌وزیری مانند او، جز قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر - البته در اشل کارگردانی مملکت - ندیده است. گرچه قائم مقام و امیرکبیر دو انسان بسیار مؤمن و بزرگ بودند؛ اما صاحب از نظر ایمانی شخصیتی ویژه بود. به هر جا سفر می‌کرد، باید چند هزار کتاب بار می‌کردند و با او می‌بردند که مبدا آن‌جایی که می‌رسند تا مدتی بمانند، بیکار باشد. دانشمند بسیار بزرگ، متفکر، مؤمن و اهل خلوص

۱. میزان الحکمة، ح ۲۲۶۹۱.

۲. آل عمران: ۱۳۳.

بود. در ماه رمضان از شب اول تا شب عید فطر، می‌گفت: در خانه‌ام باز باشد، گاهی هزار نفر برای افطاری می‌آمدند و او گل از گل بدنش شکفته می‌شد؛ یعنی هرچه بیشتر سر سفره‌اش می‌آمدند و سیر می‌شدند، بیشتر لذت می‌برد.

۵-۶ ساله بود، ظاهراً پدرش مرده و او یتیم شده بود. مادرش به او گفت: می‌خواهم تو را به مدرسه بفرستم تا درس بخوانی. او از کودکی عاشق تحصیل بود؛ اما مادر گفت: هر روز بدون وقفه، یک دینار طلا یا یک درهم نقره داخل جیب می‌گذارم، در راه که داری می‌روی، به اولین مستحق، فقیر و آستین پاره که رسیدی، به او بده! یعنی درخت انفاق و صدقه را در فکر صاحب کاشت. تا وقتی صاحب نخست‌وزیر شد، روزی نبود که مشکل چند نفر مشکل‌دار حل نشود. وقتی نخست‌وزیر شد، به کارمندش گفت: هر شب یک دینار طلا یا یک درهم نقره زیر تشک من بگذار، من وصیت مادرم را تا شب مرگم عمل کنم. یک روز صبح دست زیر تشک برد، دید پول نیست، خیلی نگران شد. او یادش رفته بود پول بگذارد. گفت: یا امروز مرگ من رسیده که پروردگار عالم دیگر لطفش را قطع کرده یا از چشم خدا افتاده‌ام. چرا؟ نمی‌دانم.

چقدر زیبا فکر می‌کردند! صبحانه‌اش را خورد. خادم مخصوصش آمد، گفت: من باید امروز یک دینار طلا یا یک درهم نقره به مستحق می‌دادم، تو یادت رفته بود که زیر تشکم بگذاری. باید کفاره بدهم، من امروز راحت نیستم. امروز نسبت به پروردگارم دغدغه دارم. گویا از بندگی کم آورده‌ام. روی تشک پارچه ابریشمی بود، گفت: لحاف و تشکم را جمع کن، متکا را هم بردار! این‌ها را روی دوش بگذار، بیرون برو! به اولین مستحقی که رسیدی، تشکم، متکا و لحاف را بده! شاید از این غفلتی که تو و من کردیم - که صدقه دادن به مستحق در راه خدا یادمان رفته - گذشت کند.

چقدر زیبا فکر می‌کردند! ایشان هم تشکم، لحاف و متکا را بست و روی دوش خود گذاشت و کمی داخل کوچه راه رفت که دید خانمی دست مرد کوری را گرفته، این مرد کور دارد گریه می‌کند. جلوی این زن و شوهر آمد و گفت: آقا! من یک تشکم دارم که روکش آن ابریشم است، یک متکا نیز با روکش ابریشم و یک لحاف دارم، این‌ها را به شما بدهم، قبول



می‌کنید؟ احترام به فقیر این‌گونه است! نکند فقیر نباشد. گفت: آیا قبول می‌فرمایید؟ مرد غش کرد. تشک و لحاف را زمین گذاشت و زود به داخل خانه رفت. به صاحب بن عباد گفت: من به یک زن و شوهر برخوردم، شوهر داشت گریه می‌کرد، خیلی هم با احترام پرسیدم: این تشک، لحاف و متکا را قبول می‌کنید؟ غش کرد. صاحب لباس‌هایش را پوشید، بالای سر این مرد آمد و گفت: آب به صورتش بپاشید و او را به هوش بیاورید! وقتی به هوش آمد، به او گفت: چرا در پرداخت محبت مالی غش کردی؟ گفت: صاحب! من و این همسر یک دختر داریم، دو سال است که دخترم را شوهر داده‌ام، از شکم خود و همسر کم گذاشتم تا خرده خرده جهیزیه این دختر را کامل کنم. دیشب همسرم به من گفت: یکدست رختخواب روکش ابریشمی می‌خواهم، من آبرودارم، دخترم هم در خانه شوهر، نزد قوم و خویش شوهرش آبرو دارد. به او گفتم: از دست من بر نمی‌آید که چنین تشک، لحاف و متکایی فراهم کنم. با هم‌دیگر بحث‌مان شد، آخر همسرم عصبانی شد و گفت: به تو هم می‌گویند شوهر؟! گفتم: روزگاری وضعم خوب بود، اکنون بد شده، کورم، نمی‌بینم، صبح دست مرا بگیر، بیرون ببر! جایی سر خیابان یا کوچه‌ای رهایم کن برو، زندگی خوشی داشته باشی. کنار من نباشی تا زجر بکشی!

صاحب گفت: این تشک، لحاف و متکا را بدهید تا روکش آن را نو و گلدوزی کنند! به این مرد گفت: آدرس دامادت را بده! آدرس را داد. گفت: بروید داماد را بیاورید! داماد را آوردند، فرمود: آنچه که جهیزیه کامل باشد، من امروز می‌دهم به منزلت بیاورند. با این دختر زیبا زندگی کن! خودت چه کاره هستی؟ گفت: شغلم این است. دید درآمدی ندارد، او را بر سر شغل مناسبی گذاشت، گفت: حقوق خوب به او بدهید که فردای قیامت ما گیر خدا نیفتیم! ایمان، ایمان.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا! و لوالدی والدینا! اللهم اشف مرضانا! اللهم اصلح امورنا! اللهم اهلك اعدائنا! اللهم اجعل عاقبة امرنا خیراً».

جلسہ ہشتم

منافع ایمان و عمل صالح

منافع چهارگانه ایمان و عمل صالح

عمده‌ترین ارزش‌هایی که برای مادر و پدر حضرت مریم علیها السلام، خود او و معلمش در آیات ۳۵-۳۷ سوره آل عمران مطرح شده و مقدمات مهمی را از آن آیات شنیدید، ایمان و عمل صالح است. از ابتدای قرآن تا پایان جزء ۳۰ کراراً کلمه ایمان و عمل صالح را خوانده و دیده‌اید. ایمان به خدا، باور داشتن صاحب عالم، حرکت بر اساس آن باور و ایمان، طبق آیات قرآن مجید چهار منفعت عظیم دارد: یک منفعت عظیمش در دنیا ظهور می‌کند، منفعت دیگرش وقت مردن و دیگر منفعت آن در عالم برزخ و منفعت آخر در قیامت کبری و محشر. این چهار منفعت از هیچ راه دیگری نصیب انسان نمی‌شود؛ زیرا طبع ایمان و عمل صالح، این چهار منفعت را ظهور می‌دهد.

اما منفعت اول، در سوره مبارکه نحل بیان شده است. احتیاجی ندارد مقدمات مهم علمی، عقلی و عرفانی درباره عظمت قرآن مجید را برای شما بیان کنم. شما مردان و زنان باکرامت، در خانواده‌هایی تربیت شده‌اید که باور به قرآن را به هر شکلی به شما انتقال داده، قلب محترم تمام شما مردان و زنان، از این باور برخوردار است و بخش ارزش قلب‌تان مربوط به همین باور است. این مسئله‌ای که به ما ضربه زده، ولی به باور ما ضربه نخورده، اوضاع روزمره مادی ماست. کشش روحیه ما نسبت به مال و امور جاری زندگی، درگیری‌ها، برخوردها و آلوده شدن به نفس‌های ناپاک افراد، باعث شده درخت باور ما نسبت به قرآن محصول چندانی ندهد. از محصول این درخت نماز، روزه و زیارت واجب



توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

برای ما باقی مانده؛ اما آیات قرآن دربارهٔ مال و کسب سود در زندگی ما مقداری برکنار است. باور داریم، قرآن را می‌دانیم، پروردگار عالم فرموده: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۱ می‌دانیم پروردگار عالم فرموده: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»^۲ با بقیهٔ آیه که شش طایفه را بیان می‌کند، می‌دانیم که پروردگار فرموده: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَخْرُورِ»^۳ می‌دانیم فرموده: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ»^۴ می‌دانیم فرموده: «وَأَنَّى الْمَالُ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ»^۵ می‌دانیم پروردگار مهربان عالم به ما هشدار داده که اگر تکالیف‌تان را نسبت به مال عمل نکنید، هم در دنیا و هم در برزخ و آخرت گرفتار می‌شوید؛ اما بیشتر ما در کشور، در عمل به این آیات سست، ضعیف و ناتوان هستیم، قدم‌مان جلو نمی‌رود، دست ما به زحمت در جیب می‌رود. در وجود ما وابستگی به مال بیش از باور به قرآن است، ولی تمام گذشتهٔ ما را وجود مقدس حضرت حق یک لحظه و چشم بر هم زدنی، گذشت می‌کند.

ما باید سعی کنیم که به باورمان نسبت به قرآن کریم عمل کنیم، به مسائل مربوط به عمل که در آیات قرآن مجید مطرح است، احترام بگذاریم. باور داریم؛ اما کم عمل، سست عمل یا ضعیف عمل هستیم. نمازی می‌خوانیم، روزه‌ای می‌گیریم؛ اما جاندار نیست، نمازی نیست که «تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۶ باشد. طبق آیهٔ شریفه، نماز این قدرت را دارد که ما را از گناهان ظاهر و پنهان باز بدارد، ولی نماز ما زور ندارد. ما نماز می‌خوانیم؛ اما آلوده به دروغ، غیبت، تهمت و بعضی از اعمال زشت مانند شکستن حریم محرم و نامحرمی که در سورهٔ نور و توبه مطرح است، هستیم.

۱. انفال: ۳.

۲. همان: ۴۱.

۳. ذاریات: ۱۹.

۴. توبه: ۶۰.

۵. بقره: ۱۷۷.

۶. عنکبوت: ۴۵.



سود و طبع ایمان و عمل صالح

سود ایمان و عمل صالح در دنیا را ببینید! این که پروردگار خودش ارزیابی کرده؛ یعنی طبع ایمان و عمل صالح این است. در سوره نحل می‌فرماید: «مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ»^۱ بدون فرق، هر مردی، هر کسی می‌خواهد باشد و هر خانمی، هر کس می‌خواهد باشد، دارای عمل صالح است؛ یعنی از عمرش برای عمل صالح هزینه می‌کند: «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» ایمان با این عمل صالح گره خورده، عمل صالحش محصول باور قلبش است: «مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ» این عمل صالح و ایمان در او چه می‌شود؟ با بودن ایمان و عمل صالح، خدا به کمک او می‌آید؛ یعنی اگر ایمان و عمل صالح نباشد، انسان از یاری خدا صد درصد محروم است؛ چون وقتی من با او پیوند نداشته باشم، عملی برای او انجام ندهم، به چه دلیل به یاری من بیاید؟ در عالم تشریح (عالم تکوینش را کار ندارم، آن بحثی علمی دارد) تمام موجودات عالم از یاری پروردگار برخوردارند؛ چون اگر در عالم تکوین رشته یاری‌اش را بردارد، موجود هیچ و پوچ می‌شود، دود می‌شود و به هوا می‌رود، وجودش نمی‌ماند.

آن یاری لازمه رحمت عام پروردگار مهربان عالم است، ولی این یاری برخاسته از ایمان و عمل صالح است. در واقع عامل، علت و سببش ایمان و عمل صالح است. من هر مرد و زنی که مؤمن است و دارای عمل صالح، به یاری‌اش می‌آیم. برایش چه کار می‌کنم؟ «فَلَنْ حَيِّئَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» زندگی سراسر پاکی برای او ایجاد می‌کنم. در میدان زندگی از نفوذ شیاطین، نفس اماره، هوای نفس، غرایز و امیال بیرون از حد، سالم می‌ماند. ۶۰ سال بین مردم زندگی می‌کند، نه کسی از منفعت وجودی او محروم می‌شود و نه کسی از او ضرر می‌بیند. ۶۰ سال زندگی کرده، به زن، بچه، داماد، عروس، همسایه‌ها و مردم کوچک و بازار بگو: تاکنون از این شخص چه تلنگری خورده‌ای؟ می‌گویند: هیچ. چه زبانی دیده‌ای؟ هیچ. چه ضربه‌ای به تو وارد کرده؟ هیچ. از چه منفعتی در وجود او - در صورتی که امکان

۱. نحل: ۹۷.



برایش داشت - محروم شده‌ای؟ هیچ. این حیات طیبه است. حیاتی که از آن ضرری تولید نمی‌شود که زهرش را به دیگران بزند و از این حیات منفعتی نمی‌ماند که به عباد دیگر پروردگار انتقال پیدا نکند.

سودرسانی راننده کامیون به عبادالله

راننده‌ای پای منبر من بود، نمی‌دانستم پای منبر است، ظهر چهاردهم ماه رمضان چند سال پیش، از منبر پایین آمدم، دیدم آقای آمد و با گریه با من سلام و علیک کرد، خیلی آرام به من گفت: پدرت زنده است؟ گفتم: بله، گفت: این اسم و این هم فامیل من است، به پدرت خبر بده، اگر توانست، فردا به مسجد بیاید تا او را ببینم. هیچ کار دیگری با او ندارم. گفتم: چشم. به پدرم دورنمایی از او را گفتم، شناخت، گفت: فردا می‌آیم. آمد، هم‌دیگر را دیدند، بغل کردند، خیلی گریه کردند. تمام شد. فردا بعد از منبر که دیگر او را شناخته بودم، کنارم نشست، به او گفتم: خودت را به من معرفی کن! چون پدرم از دیدن تو خیلی شاد شد و حال خوبی پیدا کرده بود. خیلی با سوادی؟ گفت: نه، من فقط می‌توانم به زحمت کلمات را بنویسم. چه کاره‌ای؟ گفت: یک کامیون هشت چرخه دارم. گفتم: هنوز هم پشت فرمان می‌نشینی؟ گفت: نه، دیگر توان ندارم. ماشینت را داری؟ گفت: شاگردی داشتیم که در باربردن از تهران به خوزستان، خراسان و مازندران به من کمک می‌کرد، این مدتی که پیش من بود، سلامتش برای من ثابت شد - و به تعبیر خودش گفت - جوانی بود که می‌شد نمره به او داد. روزی به او گفتم: زن داری؟ گفت: نه، گفتم: من یک دختر خیلی خوب دارم، نه این که پدر باشم و تعریفش را بکنم، ولی خوب است، مادر یا خواهرت را برای خواستگاری بفرست! دخترم را به او دادم، دو دانه ماشین را به نامش کردم، گفتم: دیگر شاگردی نکن! حقوق بگیر من نباش! هر مقداری که بار می‌بری و می‌آوری، از کرایه‌هایی که می‌گیری، دو قسمتش برای خودت، بقیه را هم به من بده تا من هم زندگی‌ام را اداره کنم! این یک کارم. چون گفتم خودت را به من بشناسان که چه کسی هستی و چه کاره‌ای. گفت: ماشین دارم، او کار می‌کند، به دامادم هم مطمئن هستیم، واقعاً قابل اعتماد است، دوستش دارم، نوه هم



دارم، با هم در خانه خیلی رفیق هستیم، نه به عنوان راننده و لات پشت فرمان، این طور که در ذهن مردم است؛ چون در رانندگان هم خدا عاشق دارد، خیلی‌هایشان از اولیای الهی هستند. من در دوره ۵۰ ساله منبرم، به این شکل رانندگان برخورد کرده‌ام که نیمه شب کنار جاده ترمز می‌کردند، پیاده می‌شدند، یک ساعت با گریه نماز شب می‌خواندند، زمان قبل را می‌گویم نه الآن، الآن را خبر ندارم. نماز شب می‌خواندند، شاگرد می‌آوردند، اگر می‌فهمیدند بدکاره است، او را توبه می‌دادند و نگهش می‌داشتند، با پول جیب‌شان به سفر کربلا می‌فرستادند. راننده‌های دیگر را می‌نشانند، آن‌ها را قانع می‌کردند که از درآمدشان سهم امام‌شان را بدهند. این نوع راننده‌ها ۱۵ سال در جوانی من، شب‌های جمعه در جاده کرج به چالوس، در کوه‌ها، تپه‌ها و دره‌ها دعای کمیل می‌خواندند، بعد از ۱۵ سال تک‌تک آن‌ها از دنیا رفتند. هیچ وقت صدای ناله و گریه و ارتباط آن‌ها را با پروردگار در آن تپه‌ها و چاله‌های جاده چالوس یاد نمی‌رود. خدا از حال آن‌ها یک مقدار برایم ارث گذاشته. تربیت، ادب و ایمان من مدیون آن راننده‌هاست. نه این که من طلبه را بنشانند و بگویند بیا تربیت کنیم، بلکه وضع، رفتار و کردارشان روی من اثرات عجیبی گذاشت. دیوان شعری دارم که حدود ۱۲۰۰ صفحه است، اگر عدد را درست بگویم. یک مثنوی ۳۰ خطه دارم که از فراق آن‌ها گفته و گریه کرده‌ام، به خاطر این که دیگر مثل آن‌ها در زندگی‌ام ندارم. اگر کسی نداند آن فراقیه را من برای چه کسانی گفته‌ام، هر کس بخواند، قلبش را آتش می‌زند.

گفت: این زندگی و این هم دامادم؛ اما روزها ساعت هشت صبح داخل خیابان در میدان خراسان، اینجا که گاراژ هست و راننده‌ها بار می‌آورند و می‌برند، می‌آیم و به دیوار تکیه می‌دهم، هر کس را می‌بینم رد می‌شود و چهره‌اش گرفته و در هم است، جلو می‌روم، سلام می‌کنم، بغلش می‌گیرم، می‌گویم من محرم هستم، نوکرت هستم، خادم و مأمورم، چه شده است؟ چرا گرفته‌ای؟ مثلاً می‌گوید: همسرم بیمارستان است، عمل کرده، پول ندارم او را از بیمارستان بیرون بیاورم. می‌گویم: بیا به بیمارستان برویم، پول عمل را به صندوق بیمارستان می‌دهم، همسرت را بیرون می‌آورم. بعد می‌گویم: او را ببر! اگر کم

داری، بگو تا من کمبودت را تأمین کنم! در خانه یخچال، بخاری، فرش و... داری؟ جلوی همسرت آبرومند هستی. هر کسی را می‌بینم خیلی گرفته است، می‌روم سلام می‌کنم، می‌گویم: من محرم هستم، خادمم، نوکرم، چه شده که ناراحت هستی؟ می‌گوید: سقف خانه‌ام دارد خراب می‌شود، پول ندارم تا آن را درست کنم. می‌گویم: من بنا و معمار دارم. می‌روم سقف خانه‌اش را درست می‌کنم. ۲۰ سال است کارم کنار خیابان خدمت به عباد خداست. بعد به من گفت: اگر من مُردم، در روز ختم من منبر برو! هیچ کس که نمی‌داند من چه کاره هستم، کارهای مرا به عنوان این که مردم درس بگیرند، برای آن‌ها بگو! بعد گریه کرد و گفت: من نماز، روزه و حج به خدا بدهکار نیستم، همه را خوانده‌ام، خمس مالم را داده‌ام، به مردم هم دیناری بدهکار نیستم. یک سفر هم خدا نصیبم کرده، زیارت ابا عبدالله الحسین علیه السلام رفته‌ام، به این سفر امیدوارم. بعد هم از دنیا رفت. این حیات طیبه است؛ یعنی یک زندگی پاک که از این زندگی برای دیگران دردسر ایجاد نمی‌شود و تا جایی که امکان دارد، از این زندگی به دیگران منفعت می‌رسد.

کار؛ یعنی این که: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» منفعت وجودم را که خدا به من داده، به دیگران انتقال بدهم. همین شما جمعیت امشب، خانم‌ها و آقایان! اگر منفعت وجودتان را انتقال بدهید، یک سوم این شهر را می‌توانید از فقر و نداری روحی، تهیدستی معنوی، فراری بودن از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نجات بدهید.

حکایت خیرسانی همسری فداکار

من مجلس ختم خانمی شرکت کردم که شوهرش رفیق پدرم بود. نه این که منبر بروم، من منبر ختم بلد نیستم. البته در قم ۱۲ سال است که سالگرد مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته الله منبر می‌روم، یا خدایی نکرده اگر مرجعی از دنیا برود، ختمش را گردن من می‌اندازند، ختم دیگری بلد نیستم. نه این که ختم آن خانم را منبر بروم نه، شرکت کردم؛ چون شوهرش رفیق پدرم بود. با پدرم رفتیم، شوهر این خانم خیلی گریه می‌کرد. به قول لات‌های تهران بدجوری گریه می‌کرد. من تعجب کردم که مثلاً این شوهر که ۵۸-۵۷



ساله است، خانمش هم ۵۰ ساله بوده که از دنیا رفته، دختر ۱۸ ساله و زیباترین چهره هم که نبود، مردن این زن چرا این قدر در او اثر شدید گذاشته است؟ به او گفتم: حاج آقا! چرا این قدر گریه می‌کنید؟ گفت: نمی‌توانم گریه نکنم، من ۳۰ سال با این خانم زن و شوهر بودیم. تا روز مرگش من خبر نشدم، در روز دفنش خبردار شدم، دیدم ۷۰-۸۰ زن غریبه سر قبرش دارند خودشان را می‌کُشند، خدایا! این‌ها چه کسانی هستند؟ از کجا آمده‌اند؟ برای چه برای همسر من این‌طور دارند خودکشی می‌کنند؟ داخل جمع‌شان آمدم، گفتم: شما چرا برای این زن گریه می‌کنید؟ گفتند: این زن کمبود لباس و غذای مدرسهٔ بچه‌های ما، عقد دخترهای ما، عروسی پسرهای ما را کمک می‌کرد. خانم‌هایی که با او در ارتباط بودند، پول جمع می‌کردند، ۸۰-۹۰ خانواده را از سیر تا پیاز (مخارج زندگی‌شان را) اداره می‌کردند. این دختران جوانی که دارند خاک روی سر خود می‌ریزند، این خانم مادر آن‌ها بوده، برایشان لباس عروسی دوخته، خنچهٔ عقد و مجلس آماده می‌کرد. گفت: من خبر نداشتم که این زن در کنار من از اولیای خدا بوده، دارم می‌سوزم که چه نعمتی را از دست داده‌ام.

اجر احسن پروردگار به اعمال صالح

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ» خیلی جالب است، بی‌استثنا؛ هم مرد و هم زن «مَنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» من آخر آیه را هم معنی کنم، سه بخش دیگرش برای جلسهٔ بعد می‌ماند، اگر زنده بمانم. خیلی عجیب است که پروردگار می‌فرماید: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» من این را معنی کنم، فکر نکنم تاکنون معنای آیه را این‌طور شنیده باشید! حقیقت آیه این است؛ یعنی چه پاداشی به آن‌ها می‌دهم؟ معیار پاداشم بهترین عمل دورهٔ عمر آن‌هاست؛ یعنی چه؟ مثلاً کسی در سمنان چند جور زمین دارد، زمین‌های مختلف: زمین متری پنج میلیون، متری سه میلیون، متری شش میلیون تا زمینی که در جای دور شهر است و خریدار چندانی ندارد، مثلاً متری هزار تومان است؛ یعنی قطعه‌های زمین با قیمت‌های مختلف. کسی در سمنان می‌آید این آقا را می‌بیند، می‌گوید: من شنیده‌ام شما مالک ۳۰ قطعه زمین از متری پنج میلیون تا متری هزار تومان هستی.



می‌خواهم کل زمین‌ها را بخرم. می‌گوید: باشد. این سند زمین‌ها. می‌گوید: نه، من سند به سند بر اساس قیمت منطقه‌ای نمی‌خواهم بخرم، گران‌ترین قیمتت چند است؟ پنج میلیون. ارزان‌ترین قیمتت چند؟ هزار تومان. کل زمین‌هایت چند متر است؟ مثلاً می‌گوید: ده هزار متر، می‌گوید: من ده هزار متر زمینت، هر مترش را به قیمت گران‌ترین زمینت که متری پنج میلیون است، می‌خرم. زمین متری هزار تومانی را هم پنج میلیون می‌دهم: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» معنی این آیه این است که ۷۰ سال نماز خواندی، روزه گرفتی، پول دادی، کار خیر کردی، اکنون گران‌ترین عملت را ملاک پرداخت پاداش قرار می‌دهم. مثلاً در دوره‌ی عمرت یک نماز داری ۱۰۰ میلیون، تمام ۷۰ سال نمازت را، هر نمازی صد میلیون می‌خرم. این معنای: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» است. قرآن عجب کتابی است و خدا عجب خدایی! ما با این کوچکی‌مان، پروردگار عالم با ما وارد چه معاملات عجیب و غریبی می‌شود! الله اکبر، سبحان الله، لا اله الا الله.

خدایا! ما، زن و بچه‌ها و نسل ما را یک لحظه از ابی‌عبدالله علیه‌السلام جدا مکن! نعمت خاص، ویژه و باعظمت گریه بر امام حسین علیه‌السلام را از ما نگیر! مرگ ما را در حال گریه بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام قرار بده! لحظه مرگ صورت‌های ما را روی قدم‌های حسین علیه‌السلام قرار بده! قیامت ما را از شفاعت ابی‌عبدالله علیه‌السلام بهره‌مند فرما!



جلسہ نم

نیچہ ایمان و عمل صالح

آیات مسین آثار ایمان و عمل صالح

علاقه داشتم تا مجلس به پایان نرسیده، به خاطر محبت و ارتباط قلبی که با شما دارم، آثار ایمان و عمل صالح را کامل عرض کنم، ولی گستردگی فوق العاده مطلب در قرآن مجید و روایات و کمبود وقت، این اجازه را نمی‌دهد. دو سه مورد امشب و اگر زنده بمانم، فرداشب عرض می‌کنم.

یکی از آیاتی که آثار و نشانه‌های ایمان و عمل صالح را در یک بخش بیان می‌کند، این آیه شریفه است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» آن‌هایی که اهل ایمان و خدا باور هستند، قیامت، نبوت، امامت و فرشته را باور دارند. این مایه‌های ایمانی است که در ابتدای آیه ۱۷۷ سوره بقره مطرح است که متنش را قرائت می‌کنم: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ أَنْتِ الْمَالِ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنِينَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۱ نیکی، خوبی و کرامت به این نیست که به شرق و غرب تکیه کنید؛ شرق و غرب پوک است. شما به تکیه‌گاهی که پوک است و شما را نگه نمی‌دارد، تکیه نکنید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ»؛ اما نیکی، تکیه‌گاه مطمئن، وجود کسانی است که: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ



وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ» این پنج مایه در وجود هر کس هست، کل وجودش برّ است؛ یعنی حقیقت برّ است.

برادران اهل علم می‌دانند که آیه شریفه مطلبش از باب «زیدٌ عدلٌ» است. خدا نمی‌خواهد بگوید مؤمن به خدا، قیامت، فرشتگان، انبیاء ﷺ و قرآن (نیک) هستند، بلکه می‌خواهد بگوید: کل وجودشان ظهور این حقایق است؛ یعنی وجودشان در این پنج حقیقت ثابت است. هر حادثه‌ای در زندگی‌شان اتفاق بیفتد، تغییر نمی‌کنند. من این «زیدٌ عدلٌ» را کمی ساده‌تر معنی کنم.

امیرالمؤمنین ﷺ تندیس ایمان و عمل

خیلی مطلب زیاد است، با یک روایت ناب، روایتی که طلای ۲۴ عیار است و نمونه‌اش کم، این روایت است. روز بیستم (ماه رمضان) وضع بدن امیرالمؤمنین ﷺ اقتضای ملاقات با یاران‌شان را نداشت. شمشیری که قاتل هزار دینار خریده بود، هزار دینار داد زهر به خوردش دادند و فولاد فرق را تا روی بینی شکافته؛ یعنی جمجمه را شکسته، مغز را هم دو قسمت کرده، طبیبان این روزگار می‌گویند یک مویرگ مغز پاره شود، انسان نصفه بدن می‌شود؛ زبانش از کار می‌افتد، کور و کر می‌شود یا می‌میرد، ولی امیرالمؤمنین ﷺ از سحر نوزدهم تا نصف شب بیست و یکم همان علی شمشیر نخورده بود. علم، حال، نگاه و واقعیاتش همه سالم بود. شما در «نهج البلاغه» وصیت یک ساعت مانده به شهادتش به دختران و پسرانش را ببینید! نشان می‌دهد که حضرت با این که مغزش متلاشی شده بود؛ اما هم‌چنان در اوج علم، دانایی و عقل بود. در رختخواب افتاده، فقط نمی‌تواند راه برود. خیلی عجیب است. ارزش مؤمن و دارنده عمل صالح، من به لهجه تهرانی بگویم، این‌طور روایات اهلش را دیوانه می‌کند؛ یعنی اصلاً قلب را می‌خواهد از کار بیندازد. شما و خانواده‌های‌تان حساب کنید در حد خودتان مؤمن هستید، از چه ارزشی برخوردارید! اگر ایمان در حد آن‌ها باشد که فرشتگان خادم و نوکران هستند.



ملاقات با «حجر بن عدی» در واپسین لحظات عمر

در بستر چشم مبارکش را باز کرد: حسن جان! عرض کرد: بله بابا! لا اله الا الله. این ایمان و عمل صالح چیست؟ حسن جان! دلم برای «حجر بن عدی» تنگ شده است. با این که ملاقات ممنوع شده بود، فرمود: کسی را به در خانه حجر بفرست، بگو بیاید! من نمی دانم حضرت مجتبی علیه السلام خودشان رفتند یا شخصی مطمئن را فرستادند، حجر را آوردند. وقتی حجر وارد اتاق شد، دو زانو زد، صورتش را روی سینه امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت، گریه اش بند نمی آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام نوازشش کرد و به او محبت کرد. کاری به بقیه داستان ندارم، فقط به او فرمود: «يَا حَجْرًا الْخَيْرِ» برادران اهل علم! از عجایب است که امیرالمؤمنین علیه السلام اسم علم را به اسم معرفه اضافه کرد. با این که در باب اضافه عربی، نکره را به اسم معرفه اضافه می کنند، می گویند: غلام حسین؛ یعنی در یک میلیون غلام که هیچ کدام را نمی شناسی، این یک نفر را بشناس! غلام حسین. این غلام ناشناخته را با اضافه کردن به حسین می شناساند؛ یعنی در باب اضافه، معرفی کردن نکره با اضافه کردن به معرفه است. اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام اسم علم، اسم معرفه را به اسم معرفه و الف و لام دار اضافه کرد. شما از این چه برداشت می کنید؟ «يَا حَجْرًا الْخَيْرِ» به او نفرمود: «ای خیر» ای کسی که کار نیک می کنی، عمل و حرکات نیک داری، نه، ای تمام وجودت خیر! یعنی تو را دیگر با اسم فاعل نمی شود بخوانمت، بگوییم: ای خیر! نه، من علی دارم ظاهر و باطن را می بینم. تو دیگر اسم فاعل نیستی، تو مصدری؛ خود خیری، نه اهل خیر. خود خیر. این را چطور می شود فهمید؟ حجر خودش را از نظر ایمان و عمل به کجا رسانده بود که علم خدا و کانون معرفت توحید، به او می فرماید: «يَا حَجْرًا الْخَيْرِ».

انسان، آیینه تمام نمای خالق یکتا

آیه را عنایت کنید! دو کلمه است. در تمام آیات ایمان و عمل صالح «ان الذین امنوا» آنهایی که این پنج حقیقت اول ۱۷۷ سوره بقره را باور و یقین کردند، یقین: خدا کجاست؟ پیدایش کنیم تا به او یقین کنیم؟ قرآن می فرماید: در خودتان است ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا



تَبْصِرُونَ^۱ فقط به یک دکتر بزرگوار محترمی بگو گوشه‌ای از مغزت را برایت بیان کند که این چهارده میلیارد سلول زنده که یک بشقاب کوچک را پر نمی‌کند، در زندگی تو چه نقشی دارد، نه همهٔ چهارده میلیارد؟ فقط به یک دکتر بگو انحنای کف پا به چه علت است؟ چرا کف پای همهٔ مردان و زنان انحنای و گودی دارد؟ چرا صاف صاف نیست؟ این چه معرفت و چه علمی بوده که می‌دانسته می‌خواهد انسان را خلق کند، باید روی دو پا راه برود، پس باید استخوان‌های کف پایش منحنی باشد. به یک دکتر بزرگوار بگو فقط مفصل‌های این ده انگشت را توضیح بدهد. اگر این مفصل‌ها بسته شود، ده انگشت بماند، در دست‌شویی دیگر نمی‌توانی طهارت بگیری. یک طهارت، فقط ماندن این مفصل‌ها، طهارت را تا آخر عمرت لنگ می‌کند.

مؤمنی که برای نمازهایت هر وقت بخواهی به حمام یا دست‌شویی بروی، باید دخترت یا پسرت یا دوستت را صدا بزنی، بیاید تو را بشوید؛ چون وقتی مفاصل انگشت‌ها خشک بماند، دیگر نمی‌توانی شلنگ را برداری، نمی‌توانی کاری بکنی، نمی‌توانی یک چک امضا کنی. فقط به یک دکتر بگو موهای بدنت را با این نازکی و موهای دستت را که خیلی از موهای سر و موهای صورت نازک‌تر است و گاهی دیده نمی‌شود، باید با ذره‌بین ببینی، توضیح بدهد که این مو ریشه دارد، شاخه‌اش مو است، از نوک مو تا ریشه هم سوراخ است. این را با چه مته‌ای پروردگار سوراخ کرده؟ سوزن آن مته چقدر نازک بوده؟ شما از دانشمندان پارسی بشنوید یا کتابش را بگیرید بخوانید، هست: «راز آفرینش انسان» که معدهٔ هر مرد و زنی یک آزمایشگاه است و یک میلیون کار آزمایشگاهی می‌تواند انجام دهد. شما این دو کلیه را از یک دکتر بپرسید، اگر کار تصفیهٔ بدن را به وسیلهٔ یک کارخانه بخواهند بیرون بدن انجام بدهند، دو کلیه مگر چقدر حجم دارد؟ چقدر مگر وزنش است؟ هر کلیه‌ای ۲۰۰ میلیون کانال برای تصفیه کردن دارد؛ یعنی شما شب راحت خوابیدی، غذایت را خوردی، دو کلیه در دو طرف بدنت با ۴۰۰ میلیون کانال دارد کار تصفیهٔ خون را انجام می‌دهد. اگر دوتایی‌شان عشق‌شان بکشد بایستند، هفته‌ای سه روز باید تو را برای دیالیز ببرند، خوب است؟ و کار



کلیه، عین خودش را بیرون بخواهند کارخانه درست کنند، یک زمین می‌خواهد هزار متری، کارخانه‌ای می‌خواهد با چهار هزار چرخ، غیر از سیم‌ها و برق و کارهای دیگرش که کار این دو کلیه را انجام بدهد. خدا کجاست؟ مگر خدا گم است؟

حضور و ظهور خدا در همه جا

من نیامدم بنشینم پیدایش کنم، اگر نه پیش خودم است، عشق خودم است، محبوب خودم است. کجاست خدا؟ خدا که غایب نیست. مردم عزیز! خانم‌های بزرگوار: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ﴾^۱ سوره حشر است «وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ» من به بقیه آیه کاری ندارم که مباحث عرفانی‌اش قلب را از کار می‌اندازد «و الظاهر» خدا آشکار است، غایب نیست که پیدایش کنم. من از او غایبم، نه او از من غایب باشد. اگر یک چشم بر هم زدن از من غایب شود که من دیگر نیستم. چقدر هم مهربان است! نمی‌دانم. حضرت موسی علیه السلام به خدا گفت: نمی‌شود این فرعون را نابود کنی؟ این همه بچه کشته، این همه تازیانه زده، این همه ظلم کرده است؟ خداوند فرمود: نوع نابود کردنش را به خودت واگذار می‌کنم. چگونه نابود شود؟ گفت: خدایا! جلوی آب و نانش را ببند، از گرسنگی و تشنگی بمیرد. خطاب رسید: یاموسی! من به او عمر معینی داده‌ام، تا زنده است، جلوی آب و نانش را نمی‌گیرم. تا عمرش تمام شود. این خداست. این خدا کجاست؟ کنارت است. این آدرسی است که خدا به ما داده «و فی انفسکم» این حرف پروردگار است: ﴿وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲ از رگ گردن به تمام بندگانم نزدیک‌ترم.

رگ گردن یک اصطلاح است، معنی آن این است که از جان‌شان به خودشان نزدیک‌ترم؛ چرا او را گم کرده‌اند؟ چرا قاره‌های اروپا، آفریقا، آسیا، آمریکا و اقیانوسیه او را گم کرده‌اند؟ او که محبوب‌ترین است. او که انیس‌ترین است. او که جلیس‌ترین است: «يَا أَيُّسَ الدَّاكِرِينَ يَا جَلِيسَ الشَّاكِرِينَ يَا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ يَا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ»^۳ او که از همه نزدیک‌تر است، چه کسی است؟ پس چرا یادت نمی‌کنند؟ پس چرا به حرفت گوش نمی‌دهند؟ پس چرا به اندازه

۱. حدید: ۳.

۲. ق: ۱۶.

۳. قسمتی از دعای جوشن کبیر.

نمکی که به آنان دادی، حق نمکدان را رعایت نمی‌کنند؟ چه شده است؟ نسبت به بندگان، محبوب و معشوق آن‌ها هستی، چه شده است؟

شعرهای حکیمانه از دوست

آیه را عنایت کنید! این خط شعر را چه کسی گفته؟ فدای خاک کف پایش، هر کس بوده: «از هرچه بگذریم سخن دوست خوش‌تر است.» درست گفته است. یکی از علمای معروف کشور که کسی از خانم‌ها و آقایان نیستید که او را شناسید. خیلی هم اهل گریه نیست. با من رفیق است. اصلاً اهل گریه نیست. به من گفت، خودش هم می‌گوید من اهل گریه نیستم، می‌گوید نمی‌دانم چرا؟ به من گفت. گفت که اینجا مکه و مسجدالحرام است. خانه کعبه است، بیرون حرم به من گفت. گفت: یک چیزی به من بگو! گفتم: تو همه چیز بلدی، گفته‌هایت، نوشته‌هایت، مقالاتت، نشان می‌دهند خوبی، خیلی چیز بلدی. من چه چیز به تو یاد بدهم؟ گفت: با من شوخی نکن. گفتم: کنار کعبه چه شوخی‌ای با تو دارم؟ گفت: نصیحت می‌خواهم. گفتم: یک خط شعر می‌خوانم، همین. هیچ چیز دیگر نمی‌گویم. قلمش را آورد. یک کتاب با او بود. جلدش را باز کرد، روی صفحه سفیدش، من شعر را گفتم، طوری شد که نزدیک بود بلند شوم بروم چند نفر را صدا کنم؛ چون دیدم دارد می‌میرد؛ یعنی وقتی من این شعر را خواندم. هنوز هم زنده است. یک وقت به او بگویم: اگر گذرت به اینجا افتاد، داستان آن شب را بگو. داشت می‌مرد. گریه راه نفسش را گرفته بود، گلوگیر شده بود. این پا آن پا می‌شد. من خیلی ترسیدم، ولی خدا لطف کرد. گویا عمرش به دنیا بود. آن یک خط شعر این بود: «از هرچه غیر دوست چرا نگذرد کسی» من یکی دو بار می‌گویم که کاملاً عنایت کنید! عنایت فکری.

از هرچه غیر دوست چرا نگذرد کسی کافر برای خاطر بت از خدا گذشت

تو برای خاطر خدا از هیچ چیز نمی‌خواهی بگذری؟ از شهوات باطل، غرایز باطل، خواسته‌های باطل، مال حرام، رفاقت با ناباب، ظلم کردن به خودت و زن و بچه‌ات، از هیچ چیز نمی‌خواهی بگذری؟ ای جنس دوپا:

از هرچه غیر دوست چرا نگذرد کسی کافر برای خاطر بت از خدا گذشت



خیلی حرف است. آیه را بخوانم، نمی‌دانم چرا راهم نمی‌دهند؟ در آیه دو کلمه است: ایمان و عمل صالح. یکی از آثارش را خدا در این آیه فرموده است. خدا دارد می‌گوید، این هم تجربه تاریخ ثابت کرده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱ برادران اهل علم! این سین، سین مضارع نیست، سین تحقیق است. اصلاً معنی مضارع نمی‌دهد؛ یعنی آینده را نمی‌خواهد بگوید. زمان حال را می‌خواهد بگوید؛ «سَيَجْعَلُ» مسلماً «الرحمن» چقدر آیه جالب است! لفظ رحمان را به کار گرفته که با آخر آیه بخواند: «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» آن‌هایی که دارای ایمان و عمل صالح هستند، خدا عشقش را در قلب‌های پاک پخش می‌کند. این درست است یا نه؟

تجلیل از پیاده‌روی اربعین

آخر ۲۲ میلیون نفر چطوری، خیلی‌ها پابره‌نه، با پای آبله‌دار، خیلی‌ها با پای درد گرفته، برای چه؟ بعضی‌ها را که من دیدم، تحقیقاً می‌گویم: ۶۰۰ کیلومتر پیاده می‌آیند، برای حرم ابی‌عبدالله علیه‌السلام. این معنای همین آیه نیست؟ امام ایمان کامل نیست؟ ابی‌عبدالله علیه‌السلام عمل صالح واقعی نیست؟ این اصلاً خود عمل صالح نیست؟ من هیچ وقت به قول امام صادق علیه‌السلام نمی‌گویم امام حسین علیه‌السلام اهل نماز و روزه و کار خیر بود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: حسین علیه‌السلام خود نماز است، خود روزه و حج است. در «بحار الانوار» است. حسین علیه‌السلام خود توحید است، نه اهل توحید، نه اهل نماز و روزه. تمام ارزش‌ها خود حسین علیه‌السلام است. چه محبتی از او در دل‌ها ریخته؟ چه محبتی که دختر ۷-۸ ساله از بیخ ران مادرزاد پا ندارد، فقط با نصف بدن به دنیا آمده، از بصره روی دو دست خود ۶۰۰ کیلومتر دارد بدنش را می‌کشد. ماشین‌های گران‌قیمت کنارش ترمز می‌کنند، من فیلمش را دیده‌ام. ماشین‌های گران‌قیمت کنارش ترمز می‌کنند، پایین می‌آیند، نوازشش می‌کنند، به او می‌گویند: دخترم! سوار ماشین شو تا تو را به کربلا ببریم. به هر کسی که جلویش ترمز کرد، گفت: «لا، انا امشی حافياً الى الحسين» من باید پیاده به ابی‌عبدالله علیه‌السلام برسم.

پریشب فیلمی را دیدم، یک دختر پنج ساله، پدر و مادرش ظرفی به دستش داده بودند، من درست نمی‌دیدم، نمی‌دانم شیرینی بود یا خرما، هر مرد و زن و بچه پیاده‌ای را می‌دید، می‌دوید، می‌دوید این ظرف را جلویش می‌گرفت، می‌گفت: بردار! می‌دوید تا به این زائر یک خرما یا یک شیرینی می‌داد. می‌دید یکی از ده متری دارد می‌آید، می‌دوید به طرفش. این معنی همین آیه است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» کاری کنیم، همین زمان، که دل‌های پاک در شهر ما را دوست داشته باشند. خیلی مهم است که انسان در دل‌های پاک باشد. بسیاری از این دل‌های پاک سحر بیدارند، اشک می‌ریزند، وادار می‌شوند شما را دعا کنند. وادار می‌شوند؛ یعنی اگر خودشان هم نخواهند، از عالم غیب آن‌ها را هل می‌دهند، یاد شما را به خاطرشان می‌آورند و به آن‌ها می‌گویند: دعایش کن! دعایش کن، سحر است. در رحمت من باز است. من حرف سحرخیزان را قبول می‌کنم: «وَبِالْأَسْحَابِ هُمُ يَسْتَفْعِرُونَ»^۱ دعایش کن! بگو: خدایا! او را بیامرزم. من به خاطر دعای تو او را می‌آمرزم. بگو: مشکلاتش را حل کن! من با دعای تو مشکلاتش را حل می‌کنم. این یک آیه بود، نمونه این آیه زیاد است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؛ یعنی خدای مهربان، مهر این‌ها را در دل‌ها می‌ریزد «سَيَجْعَلُ قِطْعًا لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» این یک آیه بود.

عبادت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام در دنیا

دو روایت بخوانم. مؤمن باید بداند ایمان عامل ظهور ارزش‌هاست. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ملاقاتی غیر وحی با جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام داشتند. شما می‌دانید که اسم جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن آمده و پروردگار عالم تعبیرات عجیبی از او دارد، امین: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»^۲ خدا این فرشته را سراپا امین معرفی کرده است. این یکی، دوم: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»^۳ خدایی که بی‌نهایت است، از او به شدید القوی تعبیر کرده. سوم: در سوره بقره می‌فرماید: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَ

۱. ذاریات: ۱۸.

۲. شعرا: ۱۹۳.

۳. نجم: ۵.

جَبْرِئِلَ وَمِيكَالَ^۱ دشمن جبرئیل علیه السلام کافر است. ممکن است کسی خدا و انبیاء علیهم السلام را قبول داشته باشد؛ اما با جبرئیل علیه السلام زاویه داشته باشد. خدا علنی گفته چنین کسی کافر است. جبرئیل علیه السلام در این ملاقات به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد (ببینید مؤمن باید چگونه باشد! اینها درس است) یا رسول الله! اگر پروردگار عبادت ما را روی زمین قرار بدهد (بباید به من جبرئیل یا میکائیل علیهما السلام بقیه فرشتگان مقرب را هم بدون اسم گفته، اگر خدا عبادت ما را رقم بزند که بروید روی زمین عبادت کنید، یا رسول الله!) ما این سه کار را به عنوان عبادت الله می‌کنیم: «قال جبرئیل: یا محمد! لو كانت عبادتنا على وجه الأرض لعملنا ثلاث خصال: سقى الماء للمسلمين، وإغاثة أصحاب العيال، و ستر الذنوب»^۲.

۱. آب‌رسانی به تشنگان

«سقى الماء» به تشنه‌ها آب می‌دهیم. شاید من به خدا بگویم: در سمنان تشنه از کجا گیر بیاورم تا به او آب بدهم؟ تابستان است؟ یکی از مناطق گرم است؟ برو تحقیق کن! ببین چه خانه‌ای نتوانسته آب لوله‌کشی به داخل خانه‌اش بیاورد؛ چون پول نداشته؟ به یک خانواده آب بده! ۵۰ سال این شیر را باز کنند، وضو بگیرند، غسل کنند، نماز بخوانند، چه ثوابی در نامه عمل شما نوشته می‌شود! به مسلمین آب بده: «سقى الماء للمسلمين» این یک عبادت ما خواهد بود. معلوم می‌شود مؤمن تمام کارهایش عبادت محسوب می‌شود.

۲. کمک به مردان عیال‌وار

دو: «إغاثة أصحاب العيال» به مردهایی که چند پسر و دختر دارند، در این اوضاع و احوال اقتصادی پر فشار، نمی‌توانند زندگی‌شان را اداره کنند، یا رسول الله! چشم دخترها به پدرشان است؛ چرا لباس نمی‌آورد؟ چرا غذا نمی‌آورد؟ چرا گوشت نمی‌خرد؟ نمی‌دانند که پدر توانایی ندارد. پدر دارد می‌سوزد، برای ما شوهر آمده، چرا میل ندارد ما را شوهر بدهد؟ نمی‌دانند پدر

۱. بقره: ۹۸.

۲. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۳۹.

یک آفتابه نمی‌تواند بخرد. یا رسول الله! اگر خدا ما را برای عبادت روی زمین بفرستد «اغاثة اصحاب العیال» به بچه‌دارهای مشکل‌دار کمک می‌کنیم. نمی‌خواهیم به رخ‌شان بکشیم. نمی‌خواهیم هم به کسی بگوییم: پدر! دخترت را عقد کردی؟ بگوید: می‌خواهم عقد کنم، نمی‌توانم. توان یک یخچال، فرش، اثاث و رختخواب را ندارم. بگو: تو با من چه فرقی می‌کنی؟ من هم خون و هم‌دین تو هستم. صورت جهیزیه‌ات را بده، با کمال افتخار داخل وانت یا خاور می‌گذارم، برایت می‌فرستم. این کار مؤمن زمینی است که جبرئیل علیه السلام آسمانی می‌گوید که اگر ما را روی زمین بفرستد، چنین کاری می‌کنیم.

۳. پوشاندن عیوب مردم

سوم، این خیلی مهم است که در کشور ما ریشه‌اش کنده و نابود شده و ما بی‌خودی از جانب خدا جریمه نمی‌شویم: «ستر الذنوب» پرده از گناه احدی بر نمی‌داریم، آبروداری می‌کنیم، آبروداری. فهمیدیم کسی زنا کرده، تا آخر عمر بروز نمی‌دهیم. فهمیدیم کسی کار خطایی کرده، محال است به کسی بگوییم «ستر الذنوب» مسئله اخلاقی خیلی عالی‌ای است، پر قیمت: «سقی الماء للمسلمین و اغاثة اصحاب العیال» که فقیر و تنگ‌دست است: «و ستر الذنوب» آبروداری.

من به چند داستان عجیب آبروداری بر خوردم، فرصت نیست بگویم. یکی که خیلی اعجاب‌انگیز است، بگویم. بماند کار خیر مؤمن که ایمان و عمل صالحش ارزش‌های عجیبی ظهور می‌دهد. مثل همین آیه. شخصی بی‌دین به تمام معنای مشرک، کافر، ارمنی یا یهودی کار خیر کند، خدا در دنیا بی‌پاسخ نمی‌گذارد. این ضمانت الهی در قرآن است که کار خوب احدی را بی‌جواب نمی‌گذارم. اگر در دنیا باشد، باید جوابش را بدهم؛ چون برای آخرت نصیبی برای خودش نگذاشته، در دنیا جواب می‌دهم. اگر بناست در دنیا جواب بدهم، در آخرت جواب نمی‌دهم.

پاسخ پیغمبر صلی الله علیه و آله به اسأله ادب یک یهودی

فردی یهودی آمد از جلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله رد شد. این روایت کجاست؟ «فروع کافی» یعنی کتابی که مانند بتون آرمه است. تا از کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله رد شد، با مسخره به حضرت گفت:



«السام عليك»^۱ معنی این جمله این است: مرگ بر تو! پیغمبر از کوره در رفت؟ نه، ولو کسی هم بگوید مرگ بر تو، خدا هم همان وقت مرگ او را می‌فرستد؟ از من خوشش نمی‌آید، می‌گوید مرگ بر تو. یا یک شب پای منبر می‌آید، می‌رود به ده نفر می‌گوید: نه، چیزی نبود که می‌گفتند خوب است، خوب است. به ما که هیچ مزه‌ای نکرد. کاش دعوتش نکرده بودند. خب بگوید. خدا به من چه گفته است؟ در مقابل این‌ها فرموده: «خُذِ الْعَفْوَ»^۲ گذشت کن!

گفت: مرگ بر تو! پیغمبر ﷺ عکس العملی نشان نداده، به او فرمودند: «عليك السام» یهودی رفت، خوشش آمد که عجب شعاری علیه پیغمبر ﷺ داده. خوشش آمد که پیغمبر ﷺ اشاره نکرد، ملت بلند شوند، بزنند، تکه بزرگه گوشش باشد. خوشش آمد پیغمبر ﷺ اشاره نکرد که تا می‌خورد، بزیندش. برای چه؟ بگویند. به ما بگویند: مرگ بر تو! ما باید اخلاق پیغمبر ﷺ را رعایت کنیم. سخت نگیرید تا خدا به شما در دنیا و آخرت سخت نگیرد. یهودی رفت. بیرون مدینه نخل‌هایی که خشک شده بود، با تبر خیلی میزان خرد کرد، به یک پشته هیزم تبدیل کرد، با طناب بست، روی دوشش انداخت. او در بیابان دارد هیزم را بسته بندی می‌کند. پیغمبر ﷺ هم در معرض ناراحتی یارانش قرار گرفت، گفتند: چرا جوابش را ندادی؟ فرمودند: او کار خیلی زشتی کرد، ولی امروز یک مار افعی خطرناک پشت گردنش را نیش می‌زند، او می‌میرد.

یهودی هم بسته‌بندی را روی دوش گذاشت. مسیر خانه‌اش از کنار مسجد بود، مسجد هم در نداشت. دیوار بلند هم نداشت. پیغمبر ﷺ او را دید، صدایش کرد، فرمود: از من خداحافظی کردی و رفتی، تا حال که داری برمی‌گردی، کاری انجام دادی؟ گفت: یا رسول الله! بله، این هیزم را بستم، پشتم انداختم، دو قرص نان گیرم آمد، در راه که می‌آمدم، فقیری به من برخورد، یک قرصش را به او دادم. حضرت فرمود: پشته را پایین بگذار! یک افعی خطرناکی داخل هیزم‌ها بوده، سرش را تا نزدیک گردن تو آورده بود تا تو را بزند. به خاطر این محبتی

۱. کافی، ج ۴، ص ۵.

۲. اعراف: ۱۹۹.

که به یک گرسنه کردی، خدا از مرگت گذشت. هیزم را پایین گذاشت، دید مار خطرناک از لای هیزم‌ها درآمد و فرار کرد. پیغمبر ﷺ فرمود: صدقه حتی بدترین مرگ (غیر از مرگ طبیعی) را از صدقه دهنده برطرف می‌کند. او کار خیری کرد که مار به او نزد. حال اگر مؤمنی باشد که تمام وجود، قلب و روحش کار خیر است، در دنیا و آخرت چه چیزی گیرش می‌آید؟ حرفم تمام شد.

مناجات در شب جمعه

چه شب با عظمتی است! روایات ما می‌گویند شب جمعه با شب لیلة القدر میزان است. امشب خیلی عظمت دارد و هر شب جمعه‌ای. امشب شب دو نفر است: شب پروردگار که خودش (در «اصول کافی» است) اول غروب دعوت می‌کند مریض‌دار، گرفتار، زندانی، گنهکار! شب جمعه است، بیا با من حرفت را بزن، من کار تو را درست کنم! شب خداست. مرحله دوم هم شب ابی‌عبدالله الحسین ﷺ است که امشب طبق روایات «کامل الزیارات» که مهم‌ترین کتاب شیعه در این ۱۳۰۰ سال درباره گریه و زیارت بر ابی‌عبدالله ﷺ است، در آنجا امام صادق ﷺ می‌فرماید: شب جمعه (من معنی‌اش را نمی‌فهمم، فقط می‌گویم. روی منبر پیغمبر ﷺ راست می‌گویم که نمی‌فهمم. به پایم می‌نویسند. امام صادق ﷺ می‌فرماید) یکی از زائران ابی‌عبدالله ﷺ شخص پروردگار است.^۱ نمی‌دانم یعنی چه؟ نمی‌دانم، زیارت خدا را نمی‌فهمم. خدا در زیارتش چه می‌گوید؟ من نمی‌دانم. چه توجهی در زیارتش به ابی‌عبدالله ﷺ دارد؟ نمی‌دانم.



جلسہ دہم

محاسبات دقیق قیامت

پیوند انبیاء علیهم‌السلام با امت خویش

بخش مهمی از آیات کتاب خدا، بیان برخورد انبیای الهی علیهم‌السلام با مردم است. پروردگار از انبیاء علیهم‌السلام تعبیرات جالبی دارد که این تعبیرات برای خاطر این بود که امت‌ها و انبیای الهی علیهم‌السلام با شناختی که از آن‌ها قبل از نبوت داشتند و پرونده پاک‌ی که از آن‌ها سراغ داشتند، به آنان اعتماد کنند. یک تعبیر پروردگار این است که ما این پیغمبر هود، شعیب، صالح علیهم‌السلام را که با امت ارتباط برادری دارند، به سوی این امت فرستادیم: «**أَخَاهُ هُودًا**»^۱، «**أَخَاهُ** **صَالِحًا**»^۲، «**أَخَاهُ شُعَيْبًا**»^۳.

یقیناً یک پیغمبر برادر و پدر کل جامعه نبوده، بعضی از انبیاء علیهم‌السلام تک‌فرزند بودند، مثل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که برادر نداشتند یا مسیح علیه‌السلام. و یا انبیائی مثل موسی بن عمران علیهم‌السلام که برادر داشتند، نسبت به مردم زمان خودشان برادر معنوی بودند، یعنی رابطه‌ای قوی‌تر از برادر، پدر و مادری داشتند. انبیای الهی علیهم‌السلام رابطه قلبی‌شان با مردم خیلی نزدیک بود، اهل محبت به مردم بودند، نسبت به مردم با بهترین زمینه‌های اخلاقی رفتار می‌کردند؛ چون مردم را امانت و مخلوق خدا می‌دانستند. این معنی برادری است. برادری که در دل سوزی، محبت و دغدغه برای دنیا و آخرت مردم حرف اول را می‌زد.

۱. اعراف: ۶۵

۲. همان: ۳۷

۳. همان: ۸۵



تعبیر دیگری که قرآن از انبیاء علیهم‌السلام دارد، کلمه «امین» است، یعنی ای مردم! این پیغمبری که به سوی شما فرستادم، نسبت به جان، مال و آبروی‌تان امین است، یعنی کنار هیچ کسی به اندازه انبیاء علیهم‌السلام نسبت به جان، آبرو و مال‌تان امنیت نخواهید داشت. لازم هم نیست پیغمبران به صورت فیزیکی بین مردم باشند. فرهنگ انبیاء علیهم‌السلام که فرهنگ توحید، اخلاق و برادری بود، اگر مردم به این فرهنگ عمل کنند، همه در جان، مال و آبرو امنیت کاملی خواهند داشت.

ارزش آبروی مؤمن

این جمله از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده، جمله خیلی فوق‌العاده‌ای است: «إِنَّ حُرْمَةَ عِرْضِ الْمُؤْمِنِ كَحُرْمَةِ دِمِهِ وَ مَالِهِ.»^۱ این خطاب به تمام امت تا روز قیامت است که قیمت و ارزش آبروی مؤمن، با خونس مساوی است. کدام فرهنگ در کره زمین این متن را به عنوان یک متن الهی و این که باید عمل شود، به مردم ارائه کرده است؟ در چه فرهنگی از قدیم، جدید، در شرق، در غرب، ارزش آبروی انسان با ارزش خونس مساوی است؟ این معنی خیلی سنگینی دارد، یعنی شما آبروی یک زن، مرد، جوان و یک خانواده را ببری، مساوی با این است که سرش را ببری و خونس را بریزی.

در قرآن مجید ارزیابی خدا از کشتن یک بی‌گناه را ببینید تا عظمت این روایت معلوم شود: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» کسی که یک بی‌گناهی را بکشد، یک نفر را بی‌علت، بی‌سبب و بی‌دلیل بکشد: «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»^۲ مثل این است که کل انسان‌های آفریده شده را کشته است. گناهی بار سنگینش بالاتر از این هست؟ کدام گناه است؟

حرمت شدید ربا در آیات و روایات

طبق آیات قرآن مجید، تقریباً ۲۵-۲۶ گناه کبیره داریم که خیلی‌ها را قرآن ارزیابی کرده است. مثلاً هر کس ربا بدهد، بانک باشد یا افراد آزاد باشند، فرقی نمی‌کند چه کسی مرتکب این گناه

۱. لثالی الاخبار، ج ۵، ص ۲۲۶.

۲. مائده: ۳۲.



شود، ارزیابی پروردگار را در مسئله ربا در سوره بقره ببینید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» حال که من ربا را حرام کرده‌ام، اگر به حرمت این ربا کسی توجه نکند، ارزش به حرمت ندهد و به مردم ربا بدهد: «فَأَذِنُوا لِحَرَابٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»^۱ من در ترجمه قرآنم این طور معنی کرده‌ام، درستش هم همین است، بعضی‌ها معنی کرده‌اند که رباخور به خدا و پیغمبر ﷺ اعلام جنگ بدهد. رباخور چه کسی است که به خدا و پیغمبر ﷺ اعلام جنگ بدهد؟ با چه قدرتی، با چه زوری و با چه اسلحه‌ای؟ معنی آن برعکس است: «فَأَذِنُوا لِحَرَابٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» یعنی به رباخور بگویند و اعلام کنید که خدا با قدرت بی‌نهایتش و پیغمبر ﷺ با آن عظمت شخصیتش، دوتایی در جنگ با تو هستند. در این جنگ خدا و پیغمبر ﷺ پیروزند یا جناب رباخور یا بانک رباخور؟ خدا و پیغمبر پیروزند یا تو؟ اصلاً تو کیستی که در میدان جنگی که خدا و پیغمبر ﷺ با تو دارند، پیروز شوی؟ با چه قدرتی؟ با چه اسلحه‌ای؟ این ارزیابی پروردگار نسبت به ریاست.

خداوند درباره کسانی که به پدر و مادرشان آزار و رنج می‌دهند و دل آن‌ها را می‌شکنند نیز سخن گفته است. گاهی پدر و مادر من به ناحق از من دل شکسته می‌شوند و به من می‌گویند: راضی نیستم نماز بخوانی، راضی نیستم روزه بگیری، به دختر می‌گویند: راضی نیستم باحجاب باشی، راضی نیستم در مجالس ابی‌عبدالله ﷺ شرکت کنی؛ این به ناحق ناراضی است، اگر ناراضی باشد، این عاق والدین نیست. عاق والدین در این است که می‌خواهند مرا تربیت اصولی کنند و از گناه باز بدارند، به من امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، با محبت به من می‌گویند: این ازدواج به این پنج دلیل برای تو نامناسب است! و من هیچ چیزش را گوش نمی‌دهم، دل آنان می‌شکند، رنج می‌برند و ناراضی می‌شوند. مادر نه ماه مرا در شکمش پرورش داده، چه باری را تحمل کرده! پدر روزها رفته بازار، اداره و کارخانه، چه جانی کنده تا مرا به این سن رسانده، یعنی خودشان را هزینه کرده‌اند، دل آن‌ها می‌سوزد، رنج می‌کشند، ناراحت هستند؛ این گناه کبیره است. این عاق والدین در دنیا و آخرت تبعاتی دارد: یکی عذاب الهی است. یکی این است که جلوی آمدن

۱. بقره: ۲۷۹.

آمرزش خدا را به سوی من می‌گیرد. یکی این است که مرا از رحمت پروردگار محروم می‌کند. ارزیابی حق بیشتر از این که نیست؛ اما همین گناه ربا در قرآن بر اساس ارزیابی خودش که می‌داند ربا چه مسئله کثیف، خطرناک، شیطانی بسیار سنگینی است، این را خدا می‌داند که می‌گوید: «فَادُّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» به این‌ها بگویید که خدا و پیغمبر ﷺ با تو در جنگ هستند.

ارزیابی پیامبر ﷺ از معاملات ربوی

اکنون ارزیابی پیغمبر ﷺ را در کتاب شریف «وسائل الشیعة» می‌بینیم که محور اجتهاد مجتهدین و فقهای شیعه در این ۵۰۰ سال اخیر است. نوشته شیخ حرّ عاملی رحمته الله علیه از نسل «حر بن یزید ریاحی» است که روبه‌روی حرم حضرت رضا علیه السلام در صحن قدیم دفن است. حرم و ضریح دارد، خیلی قبر مجلی دارد، حقش هم هست.

ایشان در باب تجارت با سند نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یک درهم رباخوری (درهم نقره است، به پول ایران نمی‌دانم آن یک درهم چقدر می‌شود، فرض کنید یک یا دو تومان می‌شود) علی جان! یک درهم خوردن ربا برابر با ۲۰ زنای با محرم در وسط خانه کعبه است. این ارزیابی را چه کار باید کرد؟ آن کسی که عمل نمی‌کند، خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله را با خودش در جنگ قرار می‌دهد. دیگر گناهان کبیره هم در قرآن و در روایت ارزیابی‌هایی دارد.

منظورم فرهنگ محبتی شدید نبوت به انسان است و برادری پیغمبران و امین بودن انبیاء مع در زندگی انسان‌هاست. اگر مردم در اخلاق و عملکردشان به فرهنگ انبیای الهی مع متکی باشند، هم در امنیت جانی قرار می‌گیرند و هم در امنیت مالی و آبرویی، البته اگر عمل شود. شما ببینید نبوت برای آبرو چقدر ارزش قائل است: «إِنَّ حُرْمَةَ عَرَضِ الْمُؤْمِنِ كَحُرْمَةِ دِمِهِ وَ مَالِهِ»^۱ ارزش آبروی برادر یا خواهر مؤمن برابر با خونسش است. تو آبروی مؤمنی را ببری یا

۱. لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۲۲۶.



بخوابانی لب جوی سرش را بیزی و خونس را بریزی، در گناه برابر است. آن وقت قرآن گناه کشتن را ارزیابی می‌کند: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»^۱ یعنی آبروی یک نفر را بردن با کشتن کل انسان‌ها یکی است.

قرآن و روایات؛ مکمل یکدیگر

ما ناچاریم روایات را با قرآن تلفیقاً به مردم بگوییم. اگر بخواهیم کل روایات را کنار بگذاریم، قرآن مجید باید بسته بماند. قرآن مجید صد و چند بار بحث نماز را مطرح کرده: «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ»، «اقِيمُوا الصَّلَاةَ»، «اقم الصلاة»، «اقام الصلاة» کجای این صد و چند آیه است که نماز صبح دو رکعت است، نماز ظهر و عصر چهار رکعت‌اند و مغرب و عشا هفت رکعت؟ هیچ جای قرآن نیست. کجای قرآن آمده است که نماز تکبیر دارد، فاتحه کتاب دارد، سوره دارد، رکوع و سجود دارد، تشهد دارد، سلام دارد، کجای قرآن است؟ همه این‌ها را روایات برای ما بیان کرده‌اند. قرآن مجید می‌فرماید: «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» اما به چند چیز زکات تعلق می‌گیرد؟ چقدر باید زکات طلا و نقره و گندم داده شود، کجای قرآن است؟ یک مرد و زن، دو جوان که می‌خواهند در ازدواج محرم شوند و اولاد حرام‌زاده پیدا نکنند، کجای قرآن می‌فرماید بنشینید عقد را به این صورت بخوانید؟ اصلاً «انکحت و زوجت و تمت موكلتی لموكلی علی المهر المعلوم» این جمله کجای قرآن است؟ ما چطور ۱۵۰۰ سال است دو نامحرم را محرم کردیم؟ بر اساس روایات است. روایت و قرآن جفت همدیگر هستند، هیچ کدام را نمی‌شود از دیگری جدا مورد توجه قرار داد.

تعریف دین با مفاد حدیث ثقلین

من فقط قرآن را قبول دارم، هیچ چیز دیگر را قبول ندارم؟ راحت بگو دین را قبول ندارم؛ چرا اسم قرآن را می‌بری؟ چون قرآن مجید که کل دین نیست. قرآن مجید قانون اساسی

پروردگار است و توضیح قرآن، با روایات است. من فقط روایات را قبول دارم؟ کاری به روایات ندارم؟ خب بگو دین را قبول ندارم: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۱ این روایت را تنها ما نقل نکرده‌ایم، به حضرت عباس! روایت ثقلین را بیشتر از ما، راویان دقیق اهل سنت نقل کرده‌اند. اگر ما در ۱۰ کتاب نقل کرده‌ایم، آن‌ها در ۴۰ کتاب نقل کرده‌اند. اگر ما در ۱۰۰ کتاب نقل کرده‌ایم، آن‌ها در ۲۰۰ کتاب نقل کرده‌اند. ما یک کتابی داریم که در هند نوشته شده «میرحامد حسین هندی» نوشته که اصالتاً هم ایرانی و اهل همین نیشابور بوده است. تقریباً کل کتاب به زمان ما که چاپ می‌شود یا چاپ شده، نزدیک به ۶۰ جلد است. چند جلدش فقط حدیث «انی تارک فیکم الثقلین» از قول اهل سنت است، یکی هم از قول شیعه نیست.

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا» این‌ها تا قیامت از هم جدایی ندارند: «ما ان تمسکتکم بهما» اگر در زندگی به سراغ هر دو بروید: «لن تضلوا من بعدی ابداً» بعد از من تا قیامت یکی از شما گمراه نمی‌شود. اگر فقط به سراغ قرآن بروید، به سوی گمراهی رفته‌اید. اگر فقط به سراغ روایت بروید، باز به سوی گمراهی رفته‌اید. این دو همدیگر را با هم توضیح می‌دهند و روشن می‌کنند که داستان از چه قرار است. خدا به ما لطف کرده، ۱۵۰۰ سال است از زمان بعد از رحلت پیغمبر ﷺ صاحب ۱۲ نفر ﷺ بودیم.

آینده زمین در اختیار اهل بیت ﷺ

طبق هدایت قرآن و روایات پیغمبر ﷺ به سراغ امیرالمؤمنین ﷺ رفتیم. این‌ها ۱۲ نفر: سلمان، مقداد، عمار، ابوالهثیم بن تیبهان و ابورافع و... بودند که امام هشتم ﷺ می‌فرمایند: بعد از پیغمبر ﷺ این ۱۲ نفر ماندند و بقیه به سراغ جهنم رفتند. آن ۱۲ نفر بعداً ۲۴ نفر شدند، بعد ۴۸ نفر شدند، اوج جمعیت واقعی شیعه در کربلا بوده، ۷۲ نفر، بعد زمان حضرت

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵ و ج ۳، ص ۴۲۳.

رضاء علیه السلام گسترده‌تر شد و بزرگا دین ما در عصر غیبت جان‌کنند تا فرهنگ قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام را پخش کردند و شیعه زیاد شد که امروزه حدود ۵۰۰ میلیون نفر شده است. تشیع در قاره‌ها خیزش مهمی برمی‌دارد، یعنی به سرعت شیعه زیاد می‌شود، چراغ الهی پر نورتر بودنش را آشکار می‌کند، چراغ کفر رو به خاموشی می‌رود. نهایتاً ارزیابی خدا از آینده این است: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِيهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱ تمام زمین را بندگان واقعی من به ارث می‌برند، یعنی دیگر فاسق، فاجر، کافر، بدکار، مجرم، قاتل، ظالم، رباخور و غارتگر در آینده زمین نخواهند ماند و فقط شما اهل نجات هستید

جمله‌ای بگوییم: به نظر من از معجزات فکری خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله است. من تمام این‌ها را که می‌گوییم، یک کلمه منظورم هست، ۱۲۴ هزار پیغمبر علیهم السلام که خدا آن‌ها را برادر، امین و خیرخواه گفته است؛ یکی را «اخوهم» گفته، یکی را «ناصر» لقب داده، دیگری را خیرخواه گفته، یکی را امین گفته؛ شما نیز به برادرتان، برادر معنوی، به خیرخواه‌تان، به مردمی که امین جان، مال و آبروی شما هستید، اعتماد کنید! به فرهنگ این‌ها عمل کنید! غیر فرهنگ این‌ها در دنیا هرچه فرهنگ هست، فرهنگ شیاطین است. این‌ها شما را امین بر مال دیگران بار می‌آورند.

حساسیت دین به حق الناس

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: کسی که در معاملاتش یک درهم حق دیگران را از اداره یا هر کجا، به ناحق روز بردارد و شب به خانه‌اش ببرد، یک درهم، نه میلیاردها تومان اختلاس و دزدی در روز روشن، اگر این‌ها یک جو به دین و قیامت اعتقاد داشتند، میلیارد میلیارد حق این ملت مظلوم را در روز روشن نمی‌دزدیدند. مانع نداشتند که دزدیدند. زناکار مانع زنا ندارد، آن کسی که پدر و مادرش را ناراضی می‌کند، مانع نارضا کردن پدر و مادر ندارد، آن چیزی که جلودار انسان است، ایمان به خدا و باور داشتن قیامت است.

۱. انبیاء: ۱۰۵.

من این‌ها را از کتاب‌های مهم خودمان گرفته و یادداشت کرده‌ام. در کتاب‌های کوچک و بازاری نیست. کتاب‌هایی مثل «محجة البیضاء» هشت جلد برای مرحوم فیض رحمته است، «فروع کافی» هفت جلد است، «من لا یحضره الفقیه» که از کتاب‌های تکیه‌گاهی ما در فقه ائمه طاهرین علیهم‌السلام است.

می‌فرماید: یک درهم مال کسی را، فرقی نمی‌کند، مال هر کسی، نه مال مؤمن، شیعه و مسلمان، مال هر کسی، حتی یهودی، ارمنی، زرتشتی، بی‌دین و کمونیست، کسی که یک درهم، به ناحق مال کسی را شب به خانه‌اش ببرد، تا زمانی که این یک درهم در زندگی اوست، خداوند به او نظر رحمت نخواهد کرد. یک درهم، نه یک میلیارد، نه ده میلیارد، نه ۳۰ میلیارد. الله اکبر از بی‌دینی! الله اکبر از خیانت! الله اکبر از ضررهای جدایی از انبیا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام و قرآن مجید.

روایتی عجیب راجع به مال یتیم

برادران و خواهرانم! من این روایت را در کتابی بین قرن ششم و هفتم دیده‌ام. کسی به من گفت: من تعدادی کتاب دارم، به درد من نمی‌خورد، به تو بدهم؟ گفتم: بده. کتاب‌ها را داخل کیسه ریخته بود و واقعاً یکی از این کتاب‌ها را هم نمی‌شناخت، نمی‌دانست چیست. شغل او ضرب‌گیر زورخانه بود. وقتی من به زورخانه می‌رفتم، آنجا به من بعد از ورزش گفت: من تعدادی کتاب دارم که به دردم نمی‌خورد. من دیدم بله، هیچ چیزش به درد او نمی‌خورد. یکی از این کتاب‌ها کاغذش آن‌قدر کهنه شده که من در ورق زدنش خیلی مواظب بودم که پودر نشود.

آنجا نوشته بود که حضرت مسیح علیه‌السلام از قبرستانی عبور می‌کرد. شما در سوره آل عمران یکی از معجزات حضرت مسیح علیه‌السلام را ببینید که می‌توانست مرده زنده کند. از قبرستانی تک و تنها عبور می‌کرد، نگاهش به قبری افتاد، به فکرش رسید با صاحب قبر صحبت کند. آمد بالای سر قبر ایستاد و گفت: اگر به تو اجازه می‌دهند، چند دقیقه از داخل قبر بلند شو تا من با تو دو کلمه صحبت کنم! قبر شکافته شد و پیرمردی حدود هشتاد ساله از



قبر بیرون آمد. حضرت پرسید: چند سال است مرده‌ای؟ گفت: ۷۰۰ سال است. مرده بعد از چند سال خاک شده بود. پروردگار عالم با اراده‌ی ازلیه‌ی بی‌نهایتش خاک را درجا به همان انسان زنده برگرداند. گفت: مردنم ۷۰۰ سال پیش بوده است. مسیح علیه السلام پرسید: در برزخ راحت هستی؟ گفت: در برزخ راحت هستم، عذاب دوزخی ندارم، ولی ای مسیح! یک چیزی گلوگیر من است که جلوی راحتی مرا گرفته. من عذاب ندارم؛ اما جلوی راحتی مرا هم گرفته، امنیت ندارم. حضرت فرمود: آن چیست؟ عرض کرد: یک دانق - فکر می‌کنم به تعبیر آن زمان، همین یک درهم زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و مثلاً یکی دو تومان پول ایران - از مال یک یتیم نزد من ماند و من برنگرداندم. از وقتی که مردم، در این عالم برزخ دائم به من نهیب می‌زنند که به چه حقی مال یتیم را نگهداشتی و برنگرداندی؟ این نهیب مرا می‌کشد.

روایت دو بند کفش آتشین

جنگ خیبر تمام شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آنچه از قلعه‌ها غنیمت جمع کرده‌اید، بیاورید روی هم بریزید تا من بین رزمندگان اسلام به عدالت تقسیم کنم. همه آوردند و تپه‌ای غنیمت جمع شد. یکی از مسلمان‌ها - این را خیلی‌ها نوشته‌اند - خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آقا! من یک جفت بند پوتین از غنایم قلعه برداشته‌ام - بند خالی، نه پوتینش - این را هم بیاورم روی این تپه بریزم؟ فرمود: اگر توجه نمی‌کردی و نمی‌آوردی و روی کل غنیمت نمی‌گذاشتی و بعد از دنیا می‌رفتی، قیامت دو بند از آتش به پایت می‌بستند تا حساب خلائق را برسند و بعد به سراغ تو بیایند. امنیت مال، جان و خون مردم در جنب نبوت و امامت این است.

روایت محاسبه دقیق حق الناس در قیامت

مرحوم فیض رحمته الله شخصیت کمی نیست، ۵۰۰ سال پیش در کاشان زندگی می‌کرد. بعد از این که درسش در شیراز و اصفهان کامل می‌شود، به کاشان می‌آید. در این شهری که



گرمایش در هفت ماه، ۴۰-۵۰ درجه است، در خانه‌های کاهگلی، کل وسایل زندگی او چند گلیم بوده، یک چراغ موشی، برای شب بادبزنش یک بادبزن حصیری بوده، لباسش هم همان دستبافت‌های کاشان می‌بافتند. به چاپ زمان ما ۵۰۰ جلد کتاب به‌دردبخور نوشته است. گاهی یک مؤلفی ۲۰ کتاب می‌نویسد، یکی دو روز این کتاب‌ها می‌چرخد و بعد هم کنار می‌رود و دیگر فراموش می‌شود؛ اما ما آخوندها به تمام کتاب‌های فیض علیه السلام نیازمندیم. ۵۰۰ جلد. چه کتاب‌هایی! یکی همین «محجة البیضاء» است که چند هزار صفحه است. این روایت در «محجة البیضاء» است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر کسی به مغازه قصابی برود، بدون رضایت قصاب (چون قصاب دلش می‌خواهد گوشتش بهداشتی باشد) انگشتش را روی یک تکه گوشت بگذارد و به قصاب بگوید: از این گوشت یک یا دو کیلو به من بده و قصاب نگران و ناراحت شود، زمینه‌ای هم نیست به او بگوید که چرا این کار را کردی، در قیامت برای آن مقدار چربی که به انگشتش مالیده شده، برای او دادگاه برپا می‌شود و از او بازپرسی می‌کنند، باید جواب بدهد که به چه دلیل به این مقدار چربی در مال مردم تصرف کردی؟ این دین است.

قانون مملکتی می‌تواند مردم را تربیت کند؟ آموزش و پرورش می‌تواند دین‌دار تحویل بدهد؟ نیروی نظامی می‌تواند دین‌دار به وجود بیاورد؟ اسلحه و تازیانه و زندان مانع مردم از گناه و معصیت است؟ پس چرا تاکنون مانع نبوده؟ چه کسی زندان نمی‌رود؟ چه کسی اسلحه نمی‌خواهد؟ همین تربیت شدگان محراب و منبر. اگر مردم به منبر اهل‌بیتی و قرآنی برخورد نکنند و منبر بافتنی نباشد، خیالی نباشد، روزنامه خواندن نباشد، اخبار رادیو تلویزیون نباشد، کاری که انبیا صلی الله علیه و آله کردند با منبر بکنند، زندان‌ها خالی می‌ماند. تازیانه لازم نیست در دست کسی باشد. لازم نیست مشت بلند کنید. اسلحه لازم نیست در دست‌تان باشد. ما افراد زیادی داریم که ۸۰-۹۰ سال است در ایران زندگی می‌کنند و تاکنون از کنار کلانتری هم رد نشده‌اند. نیازی نداشتند، کاری نکردند که از کنار کلانتری رد شوند.

تواضع خواجه نصیرالدین طوسی رحمته در برابر ائمه علیهم السلام

در هر صورت، خواجه نصیر رحمته در قرن هفتم، زمان اوج مغول، زندگی می کرد. متولد طوس، یکی از دهات‌های خراسان است. او در به در زندان‌ها و تبعید شهرها تا زمان هولاکوخان بود. من نمی دانم این شخص در به در و تبعیدی کجا درس خوانده بود که امروز در دانشگاه‌های دنیا اندازه گیری‌هایی که در نجوم و در ماه و خورشید کرده و مسائلی که در باب جبر، ریاضیات و هیئت دارد، بعد از ۸۰۰ سال هنوز مورد توجه جهان امروز است. یک شیعه، یک مؤمن، چه انسان عجیبی!

علامه حلی رحمته که ۵۲۳ جلد کتاب دارد، از بزرگ‌ترین فقهای شیعه است. ایشان شش سال از عراق به مراغه آمد، نزد خواجه رحمته درس فلسفه، حکمت، هیئت و ریاضی خواند. بعد از شش سال که برگشت، دایی او، محقق حلی رحمته به او گفت: چون خواجه در کار دولتی است، شما مقداری نماز و روزه اضافه بخوان و بگیر که کفاره شش سال بودند نزد خواجه شود. او گفت: من این کار را نمی کنم. دایی او پرسید: چرا؟ گفت: من در این شش سال شبانه روز با خواجه بودم، یک کار مکروه از او ندیدم. نه حرام، یک کار مکروه هم ندیدم.

خواجه رحمته در کاظمین از دنیا رفت. در حال جان دادن، اطرافیان به او گفتند: خواجه! شما را ببریم نجف دفن کنیم؟ گفت: ابداً، جنازه‌ام را از اینجا تکان ندهید! امام موسی بن جعفر علیه السلام امام معصوم واجب‌الاطاعة است. پشت کردن من به ایشان و بردن به نجف، بی احترامی به حضرت است. بعد (وصیت کرد) که روی سنگ قبر من القاب بنویسید؛ چون القاب عجیبی داشت: استاد البشر، عقل حادی عشر، فیلسوف کبیر و... گفت: این‌ها را بنویسید. خواجه رحمته پایین پای موسی بن جعفر علیه السلام دفن است. گفت: اگر خواستید روی قبر من سنگ بیندازید، فقط این جمله را بنویسید (احترام، ادب، عقل و ارادت را ببینید!): ﴿وَكَلِّمُهُم بِأَسْطُورَاتِهِ بِالْوَصِيدِ﴾ بنویسید یک سنگ پوزه‌اش را روی دستش، پایین پای موسی بن جعفر علیه السلام گذاشته است.



مناظره خواجه نصیر رحمته الله با عالم اهل سنت

روزی عالم بزرگ غیرشیعه، اهل سنت، نزد ایشان می‌آید و می‌گوید: آقا! از این فرقه‌های اسلامی، کدام فرقه روز قیامت اهل نجات است؟ حنفی‌ها، شافعی‌ها، مالکی‌ها، حنبلی‌ها، زیدی‌ها، کیسانیه‌ای‌ها، ۷۲ فرقه یا ۷۳ فرقه؟ خواجه به او گفت: این روایت در کتاب‌های شما آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: بعد از من امت ۷۳ فرقه می‌شوند، یک فرقه ناجیه و اهل نجات است.^۱ یقین داری؟ گفت: آقا! در تمام کتاب‌ها آمده است. خواجه گفت: همین روایت در کتاب‌های ما هم آمده، یعنی ما شیعیان هم نقل کرده‌ایم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بعد از من ۷۳ فرقه می‌شوند و تنها یک فرقه ناجیه است. گفت: درست است. گفت: این روایت هم در کتاب‌های شما آمده: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا رُجَّ فِي النَّارِ»^۲ فرقه ناجیه «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۳ گفت: شما این‌ها را نقل کرده‌اید؟ گفت: بله. خواجه گفت: ما هم نقل کرده‌ایم، اکنون فهمیدی فرقه ناجیه چه کسانی هستند؟ آن اهل سنت واماند. با این دلیل معلوم است که شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام اهل نجات هستند. همین شیعه در دایره کشور خودش، اگر به فرهنگ نبوت و اهل بیت علیهم السلام همه مردان و زنان و جوانان عمل کنند، امنیت مالی، جانی و آبرویی آن‌ها یقینی است، یعنی کشور بهشت می‌شود. حرف همه انبیا و ائمه علیهم السلام این بود: ایمان و عمل صالح. من خیلی حرف در این دو موضوع داشتم که متأسفانه زمان یاری نکرد و جلسه این دهه به پایان رسید.

۱. ابن حنبل، مسند، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۴۵؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، دار الفکر، ج ۲، ص ۳۶۴؛ بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق، ج ۲۸، ص ۴؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۸۱؛ ترمذی، سنن الترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۶؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۶۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷، ص ۱۳؛ دانی، السنن الواردة، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۶۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۵، ص ۲۳.

۳. کنز العمال: ۳۴۱۵۱.



مناجات آخر مجلس

خدایا! پرونده خوبی در پیشگاهت نداریم. هیچ کس هم از گوشه‌های پرونده ما خبر ندارد. اگر با این وضع از دنیا برویم، حسابی گیر می‌کنیم؛ هم در برزخ و هم در قیامت. نرسیدم آثار ایمان را هنگام مرگ و در برزخ و قیامت بگویم:

گر بماندیم زنده بردوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده
ور بمردیم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

فقط استدعایم از شما مرد و زن این است: این ده ساعتی که من در ده شب وقت شما را گرفتم، این وقت را به من حلال کنید و به من ببخشید. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند که گوینده برای یکی دو هزار نفر که حرف می‌زند، اگر حرف خوب نزند، حرف به‌دردبخور نزند، قیامت دو هزار ساعت عمر مردم را باید جواب بدهد و گیر می‌افتد. اگر من در این ده ساعته چیز به‌دردبخوری گاهی نداشتم، همین جا حلال کنید که در قیامت ما را دادگاهی نکنند.

خرما نتوان خورد از نخل که کشتیم دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم
بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم
پیری و جوانی چو شب و روز برآمد ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم
افسوس بر این عمر گران‌مایه که بگذشت ما از سر تقصیر و خطا درنگذشتیم
گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم
سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان یک خوشه ببخشند که ما هیچ نکشتیم

روضه غربت زینب کبری علیها السلام

صدا زد: عمر سعد! اجازه نمی‌دهم دست سربازانت برای سوار کردن این زن و بچه به آن‌ها زده شود، بگو همه کنار بروند. همه رفتند. خواهرش ام کلثوم علیها السلام را صدا زد. شترها را خواباندند. خواهر! کمک بده! زیر بغل این زنان داغ‌دیده و بچه‌ها را بگیریم و سوارشان کنیم. همه را سوار کردند. حال نوبت خودشان رسید، به ام کلثوم علیها السلام فرمود: بیا تو را هم کمک کنم،

توصیف خانواده‌های آسمانی در کلام وحی

تو هم سوار شو! زن و بچه نگاه می‌کنند، دشمن نگاه می‌کند که حضرت زینب علیها السلام چگونه سوار می‌شود؟! کسی برای کمک ندارد، یار که ندارد، حسین و عباس و اکبر علیهم السلام که نیستند. به جای این که سوار شود، دیدند دوید میان گودال، گلوی بریده را بغل گرفت: حسین من! من کرب و بلا را چو خزان دیدم و رفتم چون مرغ شب از داغ تو نالیدم و رفتم شهید کفن ندارد؛ لباسش کفنش است. منظور زینب علیها السلام این است:

حسین جان کفنت کو	به تن پیراهنت کو
ای باغ که داری تو بسی گل به گلستان	این خرمن گل را به تو بخشیدم و رفتم
حسین جان کفنت کو	به تن پیراهنت کو
ای کرب و بلا زینت آغوش نبی را	آوردم و غلتیده به خون دیدم و رفتم
حسین جان کفنت کو	به تن پیراهنت کو
یاد آیدم آن دم که بگفتی جگرم سوخت	من یاد لب تشنه تو بودم و رفتم
حسین جان کفنت کو	به تن پیراهنت کو
ممکن چو نشد صورت پاک تو ببوسم	آن حنجر پر خون تو بوسیدم و رفتم
حسین جان کفنت کو	به تن پیراهنت کو
افتاد اگر دست علمدار تو از تن	پرچم به سر خاک تو کوییدم و رفتم
حسین جان کفنت کو	به تن پیراهنت کو

خدایا! به حقیقت زینب کبری علیها السلام نعمت گریه بر ابی عبدالله علیه السلام را از ما و نسل ما نگیر! دنیا و آخرت ما را دنیا و آخرت حسین قرار بده! مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده! لحظه مرگ صورت‌های ما را روی قدم‌های حسین قرار بده! خدایا! در عبادت و در مال ما را مدیون خودت و مردم نمیران! تمام گذشتگان ما را تا زمان حضرت آدم علیه السلام که در دین دار شدن ما و شیعه شدن ما دخالت داشتند، غریق رحمت فرما! اگر در برزخ گرفتارند، به زینب کبری علیها السلام همه را نجات بده! امام زمان علیه السلام را اکنون دعاگوی ما و نسل ما تا قیامت قرار بده! زائران اربعین را، از هر کشوری، سالم به وطن‌ها برگردان! شرّ اسرائیل و آمریکا و دیگر دشمنان ما را به خودشان برگردان!

